



مجموعه آثار کنگره بزرگداشت
حضرت فاطمة معصومه
و مکان‌های فرهنگی قم

۴۶

حاکمان قم

سید محمد دلال موسوی
مرتضی بهرامی خشنودی





تلفون

شبهه

قم

ص

ISBN 964-8567-42-5



9 789648 567427



مجموعه آثار

۴۹

حاکمان قم

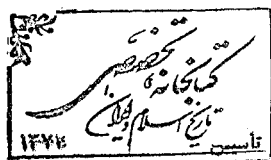
ق:

۱

۵

۴۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حاکمان قم

سید محمد دلال موسوی

مرتضی بهرامی خُشنودی

دلال موسوی، محمد، ۱۳۳۹.

حاکمان قم / سید محمد دلال موسوی، مرتضی بهرامی خشنودی.. قم: زائر، ۱۳۸۴.

۹۶۴-۸۵۶۷-۴۲-۵

ص ۱۶۹.

کتابنامه ۱۶۷-۱۶۴ همچنین به صورت زیرنویس.

(کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم: ۴۶)

۱. قم - تاریخ. ۲. استانداران و فرمانداران - قم. الف. بهرامی خشنودی، مرتضی. نویسنده همکار.

ب. عنوان.

DSR ۲۱۱۳ م ۹۵ د ۸



کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم

مجموعه آثار شماره ۴۶

حاکمان قم

نویسندگان: سید محمد دلال موسوی - مرتضی بهرامی خشنودی

صفحه آرا: محمد علی محمدی

ناشر: زائر - آستانه مقدسه قم

لیتوگرافی: بیان - قم

چاپ: باقری - قم

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بهاء: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۸۵۶۷-۴۲-۵

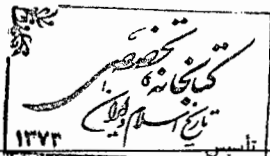
○ کلیه حقوق نشر برای آستانه مقدسه قم محفوظ است.

مرکز پخش: قم، میدان شهداء (چهار راه بیمارستان)

تلفن: ۷۷۲۵۱۹ ص. پ. ۳۵۹۷-۳۷۱۸۵

فهرست

۱	مقدمه کنگره
۵	سرآغاز
۸	درباره این جستار
۸	سپاس
۹	وعده
۱۱	جغرافیای تاریخی قم
۱۵	دیرینه قم
۱۸	اقسام حاکمان محلی
۲۱	پایتختی قم و اهمیت سیاسی آن
۲۷	حاکمان پیش از اسلام
۲۹	قرن اول و دوم از فتح اسلامی تا استقلال اداری
۴۰	خروج قم از مضافات اصفهان و استقلال اداری
۵۲	قرن سوم
۷۲	قرن چهارم
۸۱	قرن پنجم
۸۵	قرن ششم
۸۷	قرن هفتم



- ۹۰ قرن هشتم
- ۹۰ حکومت خاندانهای محلی
- ۹۱ دوره فترت
- ۹۲ خاندان صفی
- ۱۰۲ قرن نهم (تیموریان - ترکمانان)
- ۱۰۴ الف. تیموریان
- ۱۱۳ ب. ترکمانان (آق قویونلوها و قره قویونلوها)
- ۱۱۹ قرن دهم
- ۱۲۲ دوره صفویه
- ۱۳۱ قرن یازدهم
- ۱۳۳ دوره افشاریان و زندیان
- ۱۳۸ دوره قاجار
- ۱۳۸ قرن دوازدهم
- ۱۵۸ دوره پهلوی
- ۱۶۰ نمایندگان قم در مجلس شورای ملی
- ۱۶۲ نمایندگان مجلس شورای اسلامی
- ۱۶۴ فرمانداران قم پس از انقلاب
- ۱۶۴ استانداران قم
- ۱۶۵ کتابنامه

مقدمه کنگره

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«حرم ما اهل بیت علیهم السلام، شهر قم است. آنجا بانویی از فرزندانم به نام فاطمه دفن می شود. بهشت بر هر که او را زیارت کند، واجب می گردد»^(۱).

قم که به لقب «حرم اهل بیت علیهم السلام» مفتخر گردید، نه تنها به جهت وجود مردمی است که در آن به حسن عبادت و توحید عبادی در قیام و رکوع و سجود شناخته شده اند^(۲)، و در آرمان شهر اسلامی گرد حضرت مهدی علیه السلام اجتماع کرده و به یاری آن حضرت قیام خواهند نمود، و نه صرفاً به جهت وجود بزرگ ترین حوزه علمی و حدیثی و معرفتی شیعه در آن، بلکه این شهر مفتخر است که چونان صدفی زمینی، گوهر آسمانی و ملکوتی فرزند باب الحوائج الی الله را در بر گرفته و مسجد اولیای الهی گردیده است. اگر در گذشته شهر قم محل محدثان بزرگ و معبد و سجده گاه فاطمه معصومه علیها السلام

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

بوده، امروزه نیز پرچم‌دار فرهنگ ناب فقه جعفری علیه‌السلام و معنویت و عرفان بوده و ضمن تربیت و پرورش یاران امام عصر، ارواحنا فداه، زائران حضرتش را با معارف بلند دینی میزبانی می‌کند. آری، «زبید اگر خاک قم به عرش کند فخر^(۱)».

قم، شهری است که بر ولایت و مودّت اهل بیت علیهم‌السلام پایه‌گذاری شده و به همین جهت، پایگاهی برای علویان و شیعیان و دژ تسخیرناپذیری علیه ستمگران بوده است و ائمه علیهم‌السلام با تعبیراتی خاص و بلند از این شهر یاد کرده‌اند^(۲).

از هنگامی که شهر قم مسکن حضرت ستی، فاطمه معصومه علیها السلام گردید، بُعد فرهنگی و معنوی آن در کنار تحولات اجتماعی و سیاسی متحوّل و شکوفا شد، و از چنان موقعیتی برخوردار شد که جناب حسین بن روح رضوان الله علیه، از نواب اربعه، تأیید محتوای یک کتاب علمی و فقهی را مشروط به نظر مساعد علمای قم نمود^(۳). وجود حوزه غنی و بزرگ شیعه، در این شهر و دفاع علمی از اسلام راستین به وسیله تألیف کتابها، اعزام مبلّغان و زادگاه انقلاب اسلامی بودن و... همه و همه به برکت وجود فرزند رسول خدا، کریمه اهل بیت علیهم‌السلام در این شهر است.

از آنجا که سال ۱۳۸۴ ه.ش. با یک هزار و دویست و پنجاهمین

۱. دیوان امام خمینی، ص ۲۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۳. کتاب الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۰.

سالگرد ولادت آن حضرت، و نیز با پایان تجدید طلاکاری گنبد مطهر - که در زیبایی کم نظیر و بلکه بی نظیر است - مقارن شده، به منظور معرفی بیشتر آن حضرت و تبیین جایگاه و اثره شهر قم در ترویج فرهنگ تشیع، به دستور تولیت عظمای آستانه مقدسه، حضرت آیه الله مسعودی دام عزه «کنگره بزرگداشت شخصیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و مکانت فرهنگی قم» شروع به فعالیت نمود. و در چهار موضوع ذیل:

الف. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه؛

ب. قم و فرهنگ تشیع؛

ج. حوزه علمیه قم؛

د. انقلاب اسلامی در قم،

با محوریت آستانه مقدسه، دهها جلد کتاب در موضوعات فوق که اکثر آنها جنبه تألیف داشته و برخی دیگر جنبه ترائی دارد و توسط محققان تألیف و تصحیح شده، اهتمام ورزیده است.

آثاری که در محورهای فوق تدوین و نگارش یافته، تنها قدم کوچکی است که می تواند نقطه شروعی برای تحقیقات گسترده و عمیقی باشد که سزاوار موضوعات یاد شده است.

شناخت فرهنگ تشیع در قم، بدون مطالعه تاریخی حاکمان و زمامداران قم در طول تاریخ تحولات این شهر، میسر نیست. حضرت آقای سید محمد دلال موسوی و جناب آقای مرتضی بهرامی خشنودی که از محققان فاضل و سختکوش عرصه فرهنگ هستند، با تألیف کتاب

حاضر به این مهم پرداخته و حاکمان قم در طول تاریخ این شهر را بررسی کرده‌اند. لازم می‌دانم در این جا تشکر و قدردانی خود را از مؤلفان اثر حاضر، ابراز کنم.

همچنین از تولیت آستانه حضرت آیه الله مسعودی، مدیر عامل انتشارات زائر و معاون محترم اداری مالی آستانه، جناب آقای فقیه میرزایی و مدیریت فرهنگی حجت الاسلام والمسلمین عباسی که تلاش فراوانی در به انجام رساندن این امر داشته‌اند، نهایت امتنان و سپاس را داریم.

بر خود لازم می‌دانم که اذعان و اعتقاد قلبی خود را ابراز دارم که اگر توفیقات خدای متعال و عنایات کریمه اهل بیت علیهم السلام نبود، از برداشتن کوچک‌ترین قدمی در این راه عاجز و ناتوان بودیم.

و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب

احمد عابدی

دبیر کنگره

سرآغاز

به نام خدایی که جان می‌دهد

فرزندم! من هر چند عمر همه پیشینیان خود را سپری نکرده‌ام، در کردارشان نگریسته‌ام و در اخبارشان اندیشیده‌ام و در آثارشان گشت و گذار کرده‌ام، به گونه‌ای که چون یکی از آنان به شمار آمدم، بلکه به سبب آنچه از کردارشان دریافته‌ام، گویا همراه با نخستین آنان تا واپسینشان زیسته‌ام.... تو نیز اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه کن و آن را به یاد چیزهایی بینداز که بر پیشینیان، از آغاز گذشته است. در سرزمینها و آثارشان بگرد و نیک بنگر که چه کرده‌اند و کجا رفته‌اند، کجا بار نهاده‌اند و کجا منزل گرفته‌اند.^(۱)

این، کلامی است از امیرمؤمنان که ما را به دانستن تاریخ و اندیشیدن در رخدادهای گذشته فرامی‌خواند. هر مسلمانی به حکم اهمتامی که کتاب آسمانی قرآن، به تاریخ داشته، باید تاریخ را بشناسد و از سنگواره‌های زندگی بشرِ دیروز، چراغی برای زندگی امروز بیفزورد.

آگاهی از فراز و نشیبهای زندگی کسانی که پیش از ما در کره خاک زیسته‌اند، مایهٔ دستیابی به تجربه‌ها و اندوخته‌های آنان است، تا امروز خود را بشناسیم و فردایی بهتر بسازیم.

تاریخ، انباشته از تلخ‌ها و شیرین‌هاست. سرنوشت هر مردمی در گسترهٔ تاریخ، چون سرگذشت کشتی سوارانی است که گاه در آرامش دریا به تماشای افت و خیز مرغان دریایی سرگرم بوده‌اند، و گاه با مشتهای کوبندهٔ امواج بی‌رحم، دست و پنجه نرم کرده‌اند، و در این میان، ناخدای کشتی، نقشی درخورِ اندیشه داشته است. هرگاه ناخدا، مردی کارگشته و دریادل بوده، برای کشتی سواران، چتری از متانت و آرامش گسترده است تا بی دغدغه، آنان را به سبک‌باران ساحل امن، پیوند دهد، و هرگاه ناخدا جامهٔ خودکامگی بر تن داشته، یا ندانسته و ناشیانه سکّان به دست گرفته، مسافران را رُعبی درافتاده که راه پیش و پس خود را گم کرده‌اند و چه بسا اسیر دستان موج شده‌اند.

همه می‌دانیم که بی عیب و نقص بودن کشتی، تجربهٔ مسافران، اوضاع اقلیمی و بسیاری دیگر از عوامل، در سلامت کشتی و سوارانش مؤثرند؛ اما نباید نقش ناخدایان را فراموش کرد. حاکمان و فرمانروایان هر قومی به‌سانِ ناخدای کشتی بوده‌اند که در کنار دیگر عوامل محرّک تاریخ^(۱) نقشی درخورِ توجّه و مطالعه داشته‌اند. این نقش تا آن اندازه

۱. چه بسا وقایعی کوچک به مرور زمان، اهمیتی خاص یافته‌اند و در فرایندی طبیعی، واقعه‌ای تاریخی دانسته شده‌اند (ر.ک «تاریخ چیست؟» ص ۱۶).

مهم بوده است که بزرگانی چون ابن خلدون، تاریخ را بیانگر سرگذشت ملت‌ها، سیرهٔ پیامبران و سیاست پادشاهان دانسته‌اند.^(۱)

بی‌شک، بهترین و شایسته‌ترین ناخدا، همانی است که از سوی خدا حکم برآند و عهده‌دار هدایت کشتی شود. اما تا هم‌اینک تاریخ، رهبران الهی به علل گوناگون، کمتر حکومت ظاهری داشته‌اند و در بیشتر روزگاران، کسانی حکم رانده‌اند که مشروعیت دینی آنان یا مردود و یا مشکوک بوده است. با این حال، در مراتب گوناگونی از تجربه و آگاهی و خردمندی و دینداری بوده‌اند و به سهم خود، تأثیری بر حرکت جامعه داشته‌اند. از این رو، آگاهی از نام و آثارشان و آشنایی با مرام و کارشان، جزئی جدایی‌ناپذیر از صفحات تاریخ است.

تاریخ قم، به سبب قدمت و اهمیت اجتماعی این شهر، شایستهٔ کاوشی نیکوست. حوادث اجتماعی و تحولات مذهبی شهر قم پس از اسلام، همواره کانون توجه جستجوگران بوده است، بویژه برای اندیشمندان مسلمان شیعه؛ چرا که قم، همواره یکی از پایگاه‌های ارزشمند ایشان بوده است. نقش کریمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نیز در مهم‌تر شدن جایگاه قم، روشن‌تر از آفتاب است و سخن گفتن در این باره، شایستهٔ مجالی است فراخ.

آنچه در این نوشتار آمده، نگاهی است به «حاکمان قم» که چه کسانی بوده‌اند، چه کرده‌اند، و چگونه حکم رانده‌اند؟ البته سودمندی بیشتر و

۱. «مقدمهٔ ابن خلدون» ص ۴ و ۹ (به نقل از: «تاریخ تحلیلی اسلام» محمد نصیری، ص ۱۹).

گسترده‌تر این تلاش، در گرو تکمیل آن در گامهای بعدی است؛ راهی که اگر توسط ما هم به انجام نرسد، علاقه‌مندان به تاریخ و دانش پژوهان خواهند پیمود و با افزودن تحلیلهایی تازه‌تر و آگاهانه‌تر، بخشی از تاریخ این مرز و بوم را روشن‌تر از پیش خواهند ساخت.

دربارهٔ این جستار

در این جستار، نام هر حکمرانی را جداگانه آورده‌ایم و حتی چنان‌که خواهیم گفت، به عنوان «حاکم» نیز بسنده نکرده‌ایم و بنا به ضرورت، هر کس را که بر اساس متون تاریخی مدتی بر این سرزمین چیره بوده است، آورده‌ایم؛ اما برای سودمندی بیشتر اثر، دوره‌هایی را گاه بر اساس قرن و گاه بر اساس سلسله‌های حاکم، در نظر گرفته‌ایم و در آغاز هر دوره، توضیحی کوتاه دربارهٔ آن داده‌ایم.

گفتمنی است که در حدّ امکان سعی شده حاکمان بر اساس ترتیب دورهٔ تاریخی‌شان بیایند و معرفّی‌شان بر اساس شماره‌های مسلسل است.

سیاس

در به سرانجام رسیدن این اثر، خانم هدیهٔ سعیدنیا، دانش‌آموختهٔ رشتهٔ تاریخ، ما را فراوان یاری کرده است. باشد که به‌روزی و کامیابی، بهرهٔ همیشگی ایشان باشد. دوست و سرور گرامی جناب آقای محمّد هادی خالقی نیز همواره یاور ما بود و از نظر خویش بهره‌مندمان ساخت.

وعده

پرونده این جُستار، همچنان گشوده است و ما بر ناتمامی کار، واقفیم. افزودن بر منابع پژوهش، پُر کردن دوره‌های فترت، شناساندن چهره‌های گمنام تا جای ممکن، و بررسی‌های کاملی در باره یک صد سال پُر افت و خیز اخیر، بخشی از آن چیزی است که باید انجام دهیم. باشد که با بهره‌مندی از نقد و نظر خوانندگان، و به یاری حق - که بشکوه و بزرگ است - بتوانیم در نخستین فرصت، انجام بهتری را برای این اثر، رقم بزنیم.

سید محمد دلال موسوی - مرتضی بهرامی خشنودی

و ما توفیقنا إلا بالله و علیه التکلان

بهار ۱۳۸۳

جغرافیای تاریخی قم

هرگاه بخواهیم محدوده جغرافیایی مکانی را از زاویه تاریخی بنگریم، به ناچار باید چندین تعریف را با تعبیر و واژه‌های گوناگون به کار بریم و با دشواری‌های این کار نیز کنار بیاییم؛ چرا که محدوده جغرافیایی سرزمینی که مثلاً امروزه «قم» نامیده می‌شود، در دوره‌های مختلف تاریخی، یکسان نبوده است، همان گونه که حدود سیاسی حکومتها تغییر می‌کرده، به لحاظ اجتماعی و اقلیمی نیز گاه منطقه‌ای جزو فلان محدوده به شمار می‌آمده است، و گاه خارج از آن.

از طرف دیگر، گاهی در کتابهای تاریخی، حدّی برای منطقه‌ای مشخص کرده‌اند که امروزه یا خود دگرگون شده و تنگ‌تر یا گسترده‌تر شده، و یا حتی گاه به کلی از میان رفته است؛ چنان‌که خواهید دید، در یکی از تعاریف، برای روشن کردن حدّ باختری قم، از شهری به نام «کرج» نام برده‌اند که امروزه به کلی از میان رفته است و تنها حدود

آن مشخص است.^(۱) شناخت محدوده جغرافیایی هر منطقه، با دیگر آگاهیهای تاریخی، تعاملی وثیق دارد. از دیگر سو، نمی توان محدوده جغرافیایی منطقه مورد بحث را در هر دوره به نوشته های همان دوره حواله داد؛ چراکه شناخت تاریخی مطلوب، تنها هنگامی فراچنگ می آید که موضوع کاملاً روشن و خالی از ابهام باشد.

حال اگر این را نیز بپذیریم که فراخ تر شدن یا تنگ تر شدن گستره شهر قم، جزئی از تحولات اجتماعی و تاریخی آن بوده است، ناچاریم این تحولات را نیز در بررسی تاریخی آن مورد توجه قرار دهیم تا مباد نکته ای بایسته، از قلم بیفتد؛ همان گونه که قم در سالهای اخیر، چندی در محدوده استان مرکزی و چندی در محدوده استان تهران بوده و سپس استانی مستقل به شمار آمده است. برخی مناطق اطراف نیز گاه جزء قم به شمار آمده اند و گاه خارج از آن.

پس در مجموع، چاره ای جز آن نداریم که بگوییم: شهری که امروزه «قم» نامیده می شود، در طول عمر هزاره ای خود، گاه بسیار گسترده بوده و گاه بسیار محدود؛ اما همواره نسبت به خرده نواحی اطراف خویش، مرکزیت و محوریت داشته است و از این رو، حاکمان قم، قلمرویی متفاوت داشته اند که قم امروز، بی شک جزئی از قلمرو آنان بوده است؛ بلکه مرکز قلمرو آنان بوده است. از دیگر سو، قم تا

۱. در «فرنگ معین» در پی واژه «کرج»، نخست می خوانیم: «(کرج ابودلف) شهری در جنوب سلطان آباد (اراک کنونی) و متصل بدان بوده که جزو ناحیه کُزار محسوب می شده، واقع در ده فرسخی مشرق بروجرد و سی فرسخی جنوب شرقی همدان».

سالهای پایانی سده دوم هجری از مضافات اصفهان به شمار می آمده است. پس حاکمان اصفهان تا این دوره به نوعی حاکمان قم نیز بوده اند؛ چنان که معمولاً رسم پادشاهان و امرا بر این بوده که کسی را که فرضاً برای حکومت قم می فرستاده اند، حاکم اصفهان و ساوه و نهاوند و... نیز بوده است.

از دیدگاه جغرافی دانان قدیم، قم، جزء اقلیم چهارم از اقلیمهای هفتگانه است.^(۱) نویسنده کتاب ارزشمند «تاریخ قم» به نقل از برقی، حدود قم را این گونه ترسیم کرده است که قم، چهل و پنج فرسخ در چهل فرسخ است (حدود ۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع). از یک سو محدود است به همدان تا میلajerده که همان ساوه است؛ از یک سو محدود است به ری تا جوسق که در دو فرسخی دیر حص (دیر گچ) است؛ از سوی دیگر، محدود به فراهان است که در سمت کرج ابودلف قرار دارد؛ و سرانجام، محدود است به اصفاهان (اصفهان) تا وادی ای که میان قریه درام و جرقام و میان قریه راوند است. آن گاه می افزاید:

...طول و عرض آن از اقلیم: برج قم جوز است، و ۷۵ درجه و پانزده دقیقه طول آن است از مغرب، و از مشرق ۱۰۵ درجه، و دقایق عرض آن ۳۴ درجه و سی دقیقه و ناحیت قم از جمله بلدان جبل است از اقلیم چهارم، و بلاد جبل، عبارت از همدان است و ماسیدان، که آن سیروان است، و مهرجانفدق، که آن صیمره است، و قم و ماه

البصره، که آن نهاوند است، و ماه الکوفه، که دینور است، و
قرمیسین (۱). (۲)

به عقیده نویسنده «رجال قم»، تا اواخر قرن اول هجری، قم همان
شکل و سازمان قبل از اسلام را حفظ کرده بود؛ به این معنا که در این
ناحیه، فقط هفت قلعه یا «دهکده» به نامهای مَمَجان، قزدان (/ قزوان)،
مالون، جمر، سکن، جلنبادان و کُمیدان وجود داشته است. (۳)

به هنگام ورود اشعریان، شهر قم مانند برخی شهرهای ایران آن
زمان، از چندین ده، تشکیل می‌گردید که حدود آن، جمکران و زمینهای
گمر (بالای خاکفرج) و چهار امامزاده و مزدیجان (شاه جعفر) و کوه
یزدان در غرب قم بوده است. پس می‌توان گفت که قم تا این زمان، به
گستره فراخی اطلاق نمی‌شده است. (۴) اما پس از آن، برخی مناطق
دیگر را نیز جزء قم به شمار آورده‌اند. این مطلب، هنگامی روشن‌تر
می‌شود که قم را تا پیش از اسلام، «شهر» ننامیم، بلکه آن را ناحیه‌ای
مشمول بر چند ده به شمار آوریم. طبعاً در چنین حالتی، نمی‌توان
محدوده قم را چندان فراخ دانست. البته بر این دیدگاه اشکالاتی وارد
است و در بحث از دیرینه قم در این باره سخن خواهیم گفت.

۱. قرمیسین، همان کرمانشاه است.

۲. «تاریخ قم» ص ۲۶.

۳. «رجال قم و بخی در تاریخ آن» صص ۲۴ - ۲۳. نیز، ر.ک: «ارج نامه فقیهی» ص ۱۸؛ «قم در یک
نگاه» رسول جعفریان.

۴. «قم از نظر اجتماعی و سیاسی» ص ۸۶.

دیرینه قم

نویسنده کتاب «تاریخ و جغرافیای قم»، شهر قم را از شهرهای دوره اسلامی دانسته و گفته است:

...این که مورّخین اسلام، ساختن این شهر را نسبت به طهمورث دیوبند یا یکی از سلاطین پیشدادی می دهند، خالی از صحت است. شهری را که آنها بناکنند و مکانی که از آن عهد، جزو بلاد باشد، آن قدر آثار عتیقه و اشیای عجیبه باید از آن جاکشف شود که هیچ جای شبهه و تردید نماند. در کوه بیستون، که تمثال داریوش را در آن جا حجاری کرده اند، به خطّ میخی اسامی بلاد ایران که در تصرف داریوش بوده، در آن جا نگاشته شده است. چنانچه ری را «راگا» می نویسد و به هیچ وجه در آن جا هم شهر قم یا جایی را که مناسب این مکان باشد، ذکر نمی کند. مورّخین عرب، این مکان را جزو بلاد جبال نامیده اند و مورّخین قدیم عجم، این جا را «مدی» گفته اند و در تورات، این مکان را به اسم «مادای» ضبط کرده اند و «مادای» و «مدی» مشتق از «مد» می باشد که پیشدادیان را سلاطین «مد» می گویند و اهل ایران را مورّخین فرنگ از طایفه «مد» می دانند که آنها قبل از آریان بوده اند که ایران را مشتق و منسوب به همان آریان می دانند و این مکان را به همان اسم طایفه «مد»، در تورات «مادی» نوشته اند؛ لیکن شهرت نداشته است.^(۱)

۱. «تاریخ و جغرافیای قم» ص ۷۳. نویسنده کتاب «گنجینه آثار قم»، عباس فیض نیز بر همین

درباره چند و چون قدمت قم، مناسب‌تر آن است که به نوشته یکی از پژوهندگان در این باره بسنده کنیم:

در «باستانی» یا «اسلامی (مُسْتَحْدَث)» بودن شهر قم، اختلاف است. بلاذری، یعقوبی، ثعالبی، ابن اعثم کوفی، ابوحنیفه دینوری، ابن فقیه، فردوسی و سید ظهیرالدین مرعشی، از شهر باستانی قم، یاد کرده‌اند. ابن فقیه و عبدالجلیل قزوینی رازی، دو حدیث از امام علی علیه السلام در تمجید از مردم قم، آورده‌اند که دیدگاه آنها را درباره وجود شهر قم در روزگار آن حضرت می‌رساند، چنان‌که وقتی بلاذری از فتح قم در سال ۲۳ هجری به فرماندهی ابوموسی اشعری سخن می‌گوید، وجود شهر را در این نقطه پذیرفته است. در روزگار ما نیز مرحوم رشید یاسمی و استاد علی اصغر فقیهی و دکتر سید حسین مدرّسی طباطبایی بر این دیدگاه‌اند.

در برابر، ابوذلف عجلّی، سمعانی، ابوالفدا و یاقوت حموی قرار دارند که شهر قم را ساخته مسلمانان می‌دانند. یاقوت، بنای شهر را در سال ۸۳ هجری می‌داند که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث (والی سیستان) علیه حجاج، خروج کرد و شکست خورد و گروهی از آل

→ عقیده است و می‌نویسد: «در این مسئله از نظر تاریخی نمی‌توان تشکیک نمود که قم از شهرهای اسلامی است که پس از نزول عرب اشعری به سال ۹۴ ق. به این سرزمین و سکونت در خیمه‌های مویی که در فواصل چند حصار بر پا داشته بودند و فزونی جمعیت آنان و خانه سازی‌های ایشان در اثر پیوستن چند حصار به یکدیگر، موجودیت یافته است.» («گنجینه آثار قم» ج ۱، ص ۶۲).

أَشْعَر (عبدالله و احوص و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم، فرزندان سعد بن مالک بن عامر اشعری) که از جمله سپاهیان ابن اشعث بودند، به قم پناه برده، در فواصل قریه‌های هفتگانه آن، ساکن شدند. سپس با غلبه بر ساکنان قریه‌ها و پیوستن عموزادگانشان به آنها، بر تمام این ناحیه استیلا یافتند و هفت قریه تبدیل به هفت محله شد که به نام یکی از آنها «کُمندان» [یا «کُمیدان»] خوانده می‌شد و اندک اندک، کُمندان را «کُم» گفتند که مُعَرَّب آن، قم است.

از قم پژوهان معاصر، مرحوم عباس فیض، دیدگاه اخیر را پذیرفته است، با این تفاوت که نام قریه اصلی را «کُم» می‌داند که معبد و مجسمه بزرگ سنگی و آتشگاه آن در دهه‌های سی و چهل شمسی کشف شده است. به نظر می‌رسد که جمع بین دو دیدگاه محتمل است، اگر:

۱. تعریف روشن و دقیقی از «شهر» در آن دوره تاریخی ارائه کنیم؛ چرا که ظاهراً «طوس» و «سیده» و «اصفهان» و «مدائن» نیز در این دوره، وضعیتی مشابه قم داشته، از چند قلعه یا دیه نزدیک به هم تشکیل شده بودند؛

۲. جابه‌جایی، گسترش، غلبه کیش و فرهنگ، تغییر ترکیب نژادی و مسائلی از این دست را از تحولات طبیعی در تاریخ شهرها بدانیم و در عوض، به بررسی عوامل، چگونگی، کمیت و نتایج آنها بپردازیم؛

۳. به نقشه باستان‌شناختی منطقه و آثار به دست آمده در آن توجه کنیم، تا شواهد تمدن شهری (شهرنشینی) از روستانشینی و

کوچ‌نشینی باز شناخته شود.^(۱)

مرحوم استاد علی اصغر فقیهی، قم را شهری باستانی دانسته و برای اثبات این نظر، بیش از بیست دلیل اقامه کرده است.^(۲) روی هم رفته به نظر می‌رسد که تشکیک در دیرینه باستانی قم، ناشی از کم‌دقتی باشد. با این حال، شهر بودن آن به معنای امروزی نیز چندان روشن نیست.

اقسام حاکمان محلی

با تأملی کوتاه در موضوع این نوشتار، روشن می‌شود که منظور از حاکم در این نوشته، هر کسی است که زمام امور شهر به دست او بوده و زبردست کارگزاران شهر به شمار می‌آمده است؛ هرچند حکومت به معنای خاص آن، اصلاً مطرح نباشد. پس «قدرت» ویژگی مشترک کسانی است که در این اثر، نام آنها گرد آمده است. با این توضیح، لازم است دو نکته را یادآور شویم:

الف. منابع قدرت، و به تعبیری سرچشمه‌های مشروعیت قدرت، برای زمامداران، گوناگون بوده است و از این لحاظ می‌توان چهار نوع حاکم را برشمرد:

۱. بزرگ‌خاندان یا قبیله. در بسیاری موارد، قبیله‌ای در جایی می‌زیسته و به طبع، بزرگ آن قبیله، عهده‌دار رتق و فتق امور دیگران نیز بوده است و از این جهت، قدرت در کف او بوده است. البته گاه در یک

۱. «ارج‌نامه فقیهی» صص ۴۲ - ۴۰: «پیشینه علمی قم» محمد هادی خالقی.

۲. ر.ک: فصلنامه «نامه قم» سال اول، ش ۲۱، مقاله «قم در مسیر تاریخ» ص ۱۳.

منطقه، بیش از یک قبیله می‌زیسته‌اند. در چنین وضعیتی، سرور قبیله بزرگ‌تر یا نیرومندتر، به نحوی صاحب قدرت برتر نیز به شمار می‌آمده است. گاهی نیز توافقی نوشته یا نانوشته، بر سر فرمانبرداری از کسی رخ می‌داده است؛ مانند آنچه در سالهای مقارن هجرت، در یثرب در حال رخ دادن بود تا عبدالله بن ابی، رئیس شهر یثرب شود و البته با ورود رسول خدا ﷺ به یثرب، این برنامه بر هم خورد. همچنین در زمان ورود حضرت معصومه علیها السلام به شهر قم، آمده که موسی بن خزر ج اشعری، بزرگ و رئیس قم بوده است.

۲۰۲. قدرتمندان خود مختار. مطالعه تاریخ بسیاری از مناطق از جمله قم، ما را با حاکمان محلی‌ای آشنا می‌کند که به پشته‌توانه تدبیر خود، یا فراوانی نیروی نظامی در اختیار، و یا حمایت برخی حاکمان سرزمینهای مجاور، به طور مستقل، زمام امور منطقه‌ای را در دست می‌گرفتند و منصوب پادشاه و خلیفه و حکومت مرکزی به شمار نمی‌آمده‌اند. خاندان صفی‌بهترین نمونه از این دست در قم بوده‌اند که در قرنهای هشتم و نهم هجری حکمرانی می‌کرده‌اند.

۳. منصوبان حکومت مرکزی. این نوع از حکمرانی، از دیرباز در ایران رایج بوده است و تقریباً پس از تأسیس حکومت مرکزی در دوران کوروش کبیر، مردم ایران با آن خو کرده بودند. دسته‌ای از این گونه حاکمان که دادگر هم بودند، گاه بسیار مورد حمایت مردم بوده‌اند. حمایت مردم قم از حاکم منصوب زندیه قم در برابر سپاهیان آقا محمدخان قاجار، نمونه آن است. البته حکومت مرکزی همیشه توان

تحمیل چنین حاکمی را بر همه مناطق نداشته است.

۴. رهبران دینی. نفوذ رهبران دینی در میان مردم، هنگامی که در کنار برخی اهرمهای نفوذ آنها قرار گرفته، گاه قدرت دوجندانی را برای آنان فراهم کرده که نقش این گونه رهبران در جوامع مذهبی مانند قم، بسیار برجسته بوده‌اند و دوره معاصر، بهترین شاهد مثال آن است. روشن است که گاهی حاکم، بیش از یک منبع قدرت داشته است و مثلاً هم رهبر دینی بوده و هم بزرگ قبیله؛ چنان‌که یزدان‌فاذر در قم چنین بوده است. از طرفی هم گاه قدرت میان سه یا چند فرد تقسیم می‌شده است و هر کدام به یکی از چهار دلیل بالا، داعیه‌دار سرپرستی مردم بوده‌اند.

هدف ما در این نوشتار، آن نبوده است که روشن کنیم چه کسانی جزء هر یک از این چهار نوع به شمار می‌آمده‌اند، بلکه نام کسانی را جسته‌ایم که تاریخ، آنان را محور تصمیم‌گیری کلان در منطقه قم دانسته است و به نحوی، در مقطعی خاص، زمام امور را به دست آنان دانسته است. از این رو، نباید خرده گرفت که: بسیاری از نامبردگان در این پژوهش، «حاکم» خوانده نمی‌شده‌اند. این سخن هنگامی روشن‌تر می‌شود که بدانیم مردم قم، در بسیار از دوره‌ها حاکمان منصوب از سوی خلفا را نمی‌پذیرفتند. این رفتار، بیشتر ریشه اعتقادی و دینی داشته است.

ب. هرچه مقطع تاریخی مورد بحث، به زمان ما نزدیک‌تر می‌شود، با تعابیر و واژه‌های گوناگون‌تری برای زمامداران محلی برخورد می‌کنیم؛ گاه آنان را «حاکم» خوانده‌اند، گاه «والی»؛ گاه «عامل» و «وزیر»

و «نایب الحکومه»....^(۱) با تعریفی که از موضوع پژوهش داده شد، همه اینها در دایره موضوع بحث می‌گنجند. البته اگر در مقطعی، دو اصطلاح در کنار هم و برای دو شخص متفاوت به کار رفته باشد، باید به کمک قراین، روشن ساخت که وظیفه هر کدام چه بوده و آیا قدرت آنها در عرض هم بوده، در کنار هم بوده و یا این که تفاوت عنوان، به حسب تفاوت حوزه کاری بوده است؛ چنان که در دوره اسلامی، گاه «عامل» فقط به کسی گفته می‌شده که عهده‌دار جمع‌آوری مالیاتهای اسلامی (زکات) بوده و دخالتی در دیگر امور نداشته است.

به گفته استاد فقیهی، در دوره صفویه و قاجاریه، به حکمرانان قم و شهرهای دیگر، «وزیر» هم گفته می‌شد؛ چنان که در «تاریخ گیلان» فومنی آمده است که شاه عباس، «وزارت دارالمؤمنین قم را به خواجه مسیح، شفقت فرمود». بنابر احتمالی که ایشان داده است، ظاهراً پیش از صفویه نیز چنین رسمی بوده است.^(۲)

بایتختی قم و اهمیت سیاسی آن

اهمیت سیاسی قم، در دوره‌های مختلف، یکسان نبوده است و گاه چنان مورد توجه بوده که حتی پایتخت برخی سلاطین نیز بوده است.

۱. در قرن حاضر نیز با عناوینی چون: «استاندار»، «فرماندار»، «بخشدار»، «نماینده مجلس»، و اخیراً «نماینده ولی فقیه» برخورد می‌کنیم و در واقع، باید گفت: از لوازم توسعه حکومتها، تقسیم قدرت میان بخشهای مختلف حاکم بر جامعه است.

۲. «تاریخ مذهبی قم» ص ۳۵ (پانوش).

در بخشهای مختلف این جستار، این مطلب، روشن تر خواهد شد. البته چنان که خواهیم دید، پایتختی قم در دوره صفویه، حالت موسمی داشته است.

ظاهراً سلطان محمد بهادر، نخستین کسی بود که قم را پایتخت قرار داد. آنچه مسلم است سلطان محمد بهادر - با روح سرکش و استقلال طلبی ای که داشت - از نخستین روزی که به قم آمد، در فکر به دست آوردن بهانه برای اعلان استقلال، و به وجود آوردن حکومتی خود مختار و جدا از تشکیلات سلطنتی جد خود، شاهرخ بود. به همین جهت، به دستاویزهایی نقاط مجاور حومه فرمانروایی خود را تصرف نمود و بعضی از امرایی را که شاهرخ در ولایات گماشته بود، به قتل رسانید و در قم، فرمانروایی مستقلی به وجود آورد.

البته شاهرخ پس از چندی از ماجرا آگاه شد و با اینکه پیر و بیمار بود، شخصاً با لشکری گران روی به سوی قم نهاد و در نتیجه، سلطان محمد بهادر - که در آن هنگام به منظور تصرف فارس و افزودن آن به نقاط تحت فرمانروایی خویش به آن منطقه رفته و به محاصره شیراز پرداخته بود - گریخت؛ لیکن طولی نکشید که شاهرخ در هنگام مراجعت در ری درگذشت و سلطان محمد، به مجرد اطلاع یافتن، به سرعت خود را به قم رساند و رسماً سلطنت مستقل خویش را اعلام داشت و به نام خویش خطبه خواند و سکه زد.

تعبیر «دارالسلطنة» درباره قم در دوره سلطان محمد بهادر، در کتابهای مربوط به قرن نهم هجری آمده است. سید ظهیر الدین مرعشی

در «تاریخ گیلان و دیلمستان» ضمن شرح واقعه‌ای می‌نویسد:

سید علی کیای بی دولت و حسام الدین بن مولانا حسن سپهسالار و چند نفری دیگر به دارالسلطنه قم رفتند و به خدمت میرزا محمد بایسنقر،^(۱) چند روزی ملازم شدند.

در کتابهایی که درباره قرون بعد قم نوشته شده نیز این تعبیر در مورد قم، ظاهراً به همین مناسبت دیده می‌شود.^(۲)

صاحب «تاریخ جدید یزد» در این باره نوشته است که سلطان محمد بهادر، از طرف شاهرخ به سلطنت قم و سلطانیه و همدان و قزوین و ری و مازندران رسید. وی با امیر زادگان، متوجه قم شد. چون به حوالی قم نزدیک شد، سادات و قضات و مشایخ و اکابر اهالی قم و کاشان و ساوه و ری با نثار پیشکش به استقبال او آمدند و قم خراب، معمور شد. و رعایا، مرفه‌الحال گشتند. بعد از مرگ شاهرخ، از طرف امیر چخماق (امیر معروف تیموری و حاکم یزد در زمان شاهرخ) سلطنت ایران به نام او ندا شد.

سلطان محمد در مواقعی که در قم نبود، کسی را از طرف خود به حکومت می‌گماشت. از جمله هنگامی که جهانشاه در سال ۸۵۱ ه.ق، به قم حمله کرد، ملکشاه غازی از طرف سلطان محمد، حاکم قم بود.^(۳) جهانشاه قره‌قویونلو هم به قم توجه داشت. اوزون حسن نیز اغلب در

۱. منظور همان سلطان محمد بهادر است.

۲. «قم در قرن نهم هجری» ص ۵۵.

۳. «احسن التواریخ»، ج ۱۱، ص ۲۷۸.

زمستان و بهار در قم اقامت می‌کرد. در دورهٔ سلسلهٔ قره‌قویونلو، شهر قم، تقریباً پایتخت زمستانی پادشاهان معروف آن سلسله بوده است. روملو گفته است که پیر بوداق (پسر جهان‌شاه) برای ملاقات پدر از شیراز به قم آمد.^(۱) همچنین آورده است:

در سال ۸۷۴ق، حسن پادشاه (اوزون حسن) از شیراز متوجه قم شد و در خانهٔ الیاس خواجه، نزول اجلال فرمود و هر چهارشنبه، بر سریر سلطنت الیاس خواجه، که در پیشگاه خانه می‌زدند، نشسته، بار عام می‌داد تا دادخواهان مالک محروسه در آن روز، عرض حاجات می‌نمودند به حصول مقاصد و به وصول مطالب، عاید می‌گشتند. سه ماه زمستان و دو ماه ربیع (بهار) بر این موال مقرر بود و هر شب جمعه، سادات و علما و اکابر و اشراف را که پایهٔ سریر عدالت مصیر می‌آمدند به مجلس همایون دعوت می‌نمودند و مسامع حضار، به قوائد لطایف و مواظ و ذکر صلحا و ابرار، مزین می‌داشت.^(۲)

در عصر صفویه، حکمرانان و داروغگان قم از میان رجال بزرگ انتخاب می‌شدند. از شواهد این امر، این است که در زمان سلطان محمد خدابنده در سال ۹۸۷ه.ق، سنان پاشا، سردار معروف عثمانی از طرف «سلطان مراد سوم» سلطان عثمانی از دولت ایران خواهش کرد یکی از سران بزرگ قزلباش را برای مصالحه نزد سلطان عثمانی بفرستند.

۱. همان، ص ۳۲۸.

۲. همان‌جا (به نقل از: تاریخ مذهب قم، ص ۱۷۱).

اولیای دولت ایران، ابراهیم تَرخان، ترکمان حاکم قم را که مردی کاردان و عاقل بود، با تحف و هدایا و نامه‌ای فرستادند.^(۱)

دیگر آن که علیقلی سلطان ذوالقدر، از حکمرانی قم به مُهرداری شاه عباس رسید. در زمان شاه صفی در سال ۱۰۵۱ ه.ق، عباسقلی بیک، داروغه قم، به امیر الامرای خراسان برگزیده شد.

این امر در دوره قاجاریه هم ادامه داشت. مثلاً در زمان فتحعلی شاه، حکام قم، رجالی از قبیل حاج حسین صدر اصفهانی و امین الدوله پسر صدر و شاهزاده کیکاوس میرزا بودند.

ظاهراً رجالی که مورد بی‌مهری پادشاه قرار می‌گرفتند، به قم که به قول شاردن «تبعیدگاه رجال» بود، فرستاده می‌شدند و چون دوباره با آنان بر سر لطف می‌آمدند، شغلی مناسب حالشان به ایشان تفویض می‌کردند.

حاکمان پیش از اسلام

نظر به آنچه دربارهٔ دیرینهٔ قم گذشت، شاید جستجو برای حاکمان قم باستان بیهوده باشد. البته می‌توان در میان اسناد تاریخی موجود، هرچند کم اعتبار، نام کسانی را در این دوره یافت، اما بیشتر این نامها از آن مؤسسان برخی از بناها در قم است یا بزرگانی که از این منطقه گذر کرده‌اند یا چندی در آن مانده‌اند. مشکل می‌توان اینان را در شمار حاکمان قم دانست. با این حال، گذری بر نام آنان، خالی از لطف نیست:

۱ و ۲. گیو و گودرز

سید ظهیرالدین مرعشی، موطن این دو را قم معرفی کرده است.^(۱) اینجا مجال سخن دربارهٔ ماهیت وجودی و جنبهٔ افسانه‌ای یا واقعیت داشتن پادشاهان پیشدادی نیست؛ اما به نظر می‌رسد که آنچه دربارهٔ آنها گفته شده است، بهره‌ای هرچند اندک، از واقعیت دارد. در هر حال، اگر این دو را از سرداران ایرانی بدانیم، زیستن آنها در قم، ملازم با در

۱. فصلنامهٔ «نامهٔ قم»، شمارهٔ ۱ و ۲، ص ۱۴ و ۱۵: «قم در مسیر تاریخ» علی اصغر فقیهی (به نقل از: تاریخ طبرستان).

اختیار داشتن زمام امور مردم این منطقه نیز بوده است. نام یکی از روستاهای قم در منطقه قهستان (بخش کهک) «گیو» است.

۳. بیژن پسر گیو

در «مجموعه ناصری» آمده است: در عهد سلاطین کیان، قم محل اجتماع آب رودخانه‌های و فرقان و اناربار (قمرود) و چراگاه رمة کیقباد بوده است. هنگام لشکرکشی کیخسرو به توران، بر اساس حکم پادشاه، بیژن پسر گیو، بایر قمرود را شکافت و آب را به طرف مسیله جاری ساخت و این اراضی (اراضی قم) از آب خارج شد. امنای دولت کیخسرو نیز هر کدام، نه‌ری و قلعه‌ای برای خود دایر نمودند و تماماً به «چهل حصاران» مشهور شد (۱) (۲).

۴. قباد پسر بیژن (قباد بیژن).

یکی از روستاهای قدیمی قم در بخش کهک امروز به «قباد بزن» (قابدون بزن) است که ظاهراً «قباد بیژن (قبادان بیژن)» باشد.

۵. شیرزاد

وی سردار سپاهی ۲۵ هزار نفری بوده است که از قم و کاشان راهی قادسیه شد تا لشکر ایران را در برابر مسلمانان یاری رساند. (۳) با توجه به تعداد سپاهیان، روشن است که این لشکرکشی بسیار مهم بوده است.

۱. اکنون مزارعی به همان اسم مشهور است (ر.ک: کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوت و بلوکات دارالایمان قم، ۱۲۹۵ ه. ق.).

۲. «قم از نظر اجتماعی و اقتصادی» ص ۸۴

۳. فصلنامه «نامه قم» شماره ۱-۲، ص ۱۵ (به نقل از: الفتوح، ابن اعثم، ص ۴۳).

از طرفی معمولاً در نبردهای مهم، خود حاکم، فرماندهی سپاه را نیز بر عهده می گرفته است. پس می توان گفت که احتمالاً همو حاکم وقت قم هم بوده است. شاید حاکم، قم که پس از واگذاری قم به سپاه اسلام، در اصفهان به یزدگرد پیوست نیز، همین شیرزاد بوده باشد.^(۱)



قرن اول و دوم

از فتح اسلامی تا استقلال اداری

پس از فتح اسلامی، از وضعیت قم تا پیش از ورود اشعریها به قم آگاهی چندانی نداریم؛ اما پس از مرگ خربنداد و یزدان فاذاز، قم تحت

۱. «چون خطابه امیر المؤمنین [عمر] به عروه رسید، به جانب قم و کاشان روان شد. چون خبر حرکت عروه و لشکر اسلام، به امیر قم رسید، از قم بگریخت و به کاشان رفت. آن جا یک ساعت بیش نمانده، فی الحال به جانب اصفهان رفت. یزدجرد، شهریار ایران، در آن وقت در اصفهان بود. چون امیر قم به اصفهان درآمد، به خدمت یزدجرد [رسید] و گفت: «ای شهریار! اهل عرب به غلبه و قهر آمده، همدان و ری بگرفتند و روی به قم آوردند. من طاقت مقاومت ایشان نداشتم. از پیش آنها بگریختم و به خدمت تو رسیدم.» یزدجرد از آن خبر، عظیم دلتنگ می بود و چاره می اندیشید [که] عروه بالشکر به قم فرود آمده. هرچه یافت، برگرفت و از قم به کاشان رفت. یزدجرد، چون این کیفیت معلوم شد، در این باب چاره اندیشید و مردی را از مزاربه عجم، نام او فادوسفان، نزد خود بخواند و در اصفهان، باز داشت و خود، روی به فارس آورد و در شهر استخر مقام ساخت. چون خبر گریختن یزدجرد از اصفهان به عمر رسید، نامه ای به عروه نوشت و او را فرمود که در قم و کاشان باشد و از آن جا به موضعی دیگر نرود تا وقتی که فرموده آید. دیگر نامه ای نوشت به ابو موسی اشعری، او در آن وقت در بصره بود و او را فرمود که به جانب اصفهان رود و در رفتن بدان جا تعجیل کند» (الفتوح، ص ۲۵۵).

نفوذ شدید آنان قرار گرفت و چنانکه خواهیم دید، بسیاری از حاکمان منصوب و یا محلی این دوره و حتی پس از آن، از اشعریها بوده‌اند.

۶. ابو موسی اشعری

به نقل طبری و بلاذری، ابو موسی اشعری پس از فتح نهاوند، به اهواز رفت. سپس پس از چند روز محاصره، در سال ۲۳ هجری قم را فتح کرد و بر مردم قم جزیه بست البته بر اساس همین منابع، وی احتمالاً چه در فتح قم و چه در اداره آن، مستقیماً حضور نداشته و از سرداران خاندانش کمک گرفته است.^(۱)

۷. عروة بن زید

پس از آنکه عروة بن زید، رستم فرخ‌زاد را شکست داد و ری را گشود، خبر پیروزی را به عمر رساند و او وی را برای گرفتن قم و کاشان برانگیخت. عروه نیز جانشینی در ری گماشت و به سوی قم حرکت کرد. حاکم قم که توان رویارویی را در خود نمی‌دید، با شنیدن خبر حرکت عروه، به کاشان رفت و پس از ساعتی درنگ در کاشان، همراه حاکم کاشان راهی اصفهان شد و به یزدگرد پیوست. عروه نیز به دستور عمر در قم و کاشان ماند و عمر، دیگرانی را برای گشودن اصفهان برانگیخت.^(۲)

۸. یزید بن معاویه بَجَلی

پس از آن که مختار بر کوفه مستولی گشت، سرزمین عراق و دیگر

۱. «فتوح البلدان» صص ۳۰۸-۳۱۰.

۲. «ناسخ التواریخ» (تاریخ خلفا) ج ۳، ص ۹.

شهرها، جز جزیره و شام و مصر به فرمان او گردن نهادند. عبدالملک از این نواحی حمایت می‌کرد و برای اداره آنها کارگزارانی از جانب خویش فرستاده بود. از این رو، مختار یزید بن معاویه بجلی را بر اصفهان و قم و مضافات آنها گماشت.^(۱)

۹. مطرف بن مغیره بن شعبه

وی نخست عامل حجاج بن یوسف ثقفی در مدائن بود؛ اما پس از ملاقات با چند تن از خوارج، به آنها متمایل شد و در سال ۷۷ هجری از فرمانبرداری حجاج سر باز زد و در برابر او قیام نمود، به ایران آمد و در قم ماند. وی به امرای اطراف، نامه نوشت و از آنها خواست که به یاری او بشتابند.^(۲) به گفته ابن اثیر، وی کارگزارانش را به مناطق اطراف فرستاد و مردم نزد او گرد آمدند.^(۳)

بنا بر نقل و نقد مرحوم فقیهی، از گزارش بلعمی چنین به دست می‌آید که مردم قم تنها به دلیل دشمنی با خلفای اموی با مطرف بیعت کردند و او را برای حرکت بر ضد حجاج یاری رساندند. وی از این مطلب، چنین برداشت کرده است که مردم قم، پیش از آمدن اشعریهان نیز شیعه بوده‌اند.^(۴) در هر حال، از کاشان و ری نیز کسانی به یاری مطرف شتافتند.

۱. «الأخبار الطوال» ترجمه صادق نشأت، ص ۳۱۴.

۲. «تاریخ الطبری» ج ۶، صص ۲۹۰ - ۲۹۵؛ «الکامل» ج ۴، ص ۶۲ به بعد.

۳. «الکامل» ج ۴، ص ۴۳۵.

۴. «تاریخ مذهبی قم» ص ۴۷ و ۴۸؛ فصلنامه «نامه قم» شماره ۲، ص ۲۸.

۱۰. یزدان فاذاز

برخی این نام را معرّب «یزدان پایدار» دانسته‌اند؛ اما درست‌تر آن است که آن را معرّب «یزدان پدر» بدانیم، چنان‌که مرحوم فقیهی نیز بر همین رأی بوده است.^(۱)

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ساکنان دهکده‌هایی که مجموعاً قم را تشکیل می‌دادند، عموماً زردشتی و دهقان بودند و تقریباً از لحاظ حکومت جوان و تازه کار اسلامی - که خلفای اموی در این وقت عهده‌دار آن بودند - فراموش شده و دور افتاده بودند و می‌توان گفت که از هر لحاظ، به خود وا گذاشته شده بودند. تنها حملات و غارت‌های مردم دیلم، گاه‌گاهی زندگی آرام و بی‌سر و صدای آنها را به هم می‌زد. رئیس قم در این هنگام، یزدان فاذاز بود که به نظر می‌رسد ریاست مذهبی نیز داشته است.

بنا بر آنچه از گزارشهای گوناگون به دست می‌آید، وی حاکم مطلق منطقه و مردی فرزانه بوده است و میزان نفوذ و اقتدار او به گونه‌ای بوده که ظاهراً حاکمان منصوب از سوی خلفای اسلامی، دخالتی در امور قم نمی‌کرده‌اند. وی برای حراست و دفاع از دهکده‌های مزبور در مقابل غارتگریها و یورشهای راهزنان معدود دیلمی، باروها و حصارهایی ساخته بود.^(۲)

۱. «نامه قم»، شماره ۱ و ۲، ص ۴۲.

۲. «رجال قم و بخشی در تاریخ آن»، ص ۲۳ و ۲۴.

در «تاریخ قم» از راویان عجم نقل شده است که:

باروی قم، گرداگرد آن بوده است و یزدان فاذا، آن را از آن سبب ساخت که آن روزگار که لشکر دیلم به نهاوند و قم و غیر آن می آمدند، در یکی از جنگ ها روی به جانب قم باز کردند و باکثرتی تمام، به بَرَشْتِجان نزول کردند و بر اهل ابرشتجان، تعدی و جور بی انداره کردند تا جایی که اهل ابرشتجان از ایشان بترسیدند و شب و روز به خدمت ایشان قیام نمودند و چند گاو و گوسفند برایشان کُشتند و بسیاری شراب دادند. بر حسب اتفاق، نظر یکی از دیلمیان بر زنی از زنان آن دیه آمد که صاحب جمال بود؛ چنانچه رئیس دیلم از حُسن او تعجّب کرد و میل خاطر بدو کرد و متعرّض او شد. یزدان فاذا از این معنا عار و عیب و ننگ داشت. از این رو، میان قوم خود رفت و ایشان را از این حرکت، آگاه ساخت و بابت رفتار دیلمی، سرزنش و عیب کرد. پس قوم یزدان فاذا، پیش او جمع آمدند و گفتند که: «ما مطیع و منقادیم به هر چه تو مصلحت بینی». یزدان فاذا، قوم دیلم را آن قدر مهلت داد تا مست شدند. بعد از آن او با قوم و تیغ در منازل ایشان افتاد و همه را کشتند؛ مگر رئیس ایشان را که با گروهی از دیلم بگریخت و به جانب شهر خود متوجه شد. پس از آن یزدان فاذا، قوم خود را گفت که: «این حرکت که ما کردیم با دیلم، حرکتی است که از بیم و خوف آن نمی توان خوابید و از ایشان غافل نمی توان نشست. من در این باره فکری کرده ام و رأیی اندیشیده ام تا بتوانیم از واکنش آنان در امان باشیم».

قوم یزدان فاذاز گفتند که: «راه ما پیرو راه توست. بفرمای تا چه مصلحت دیده‌ای و چه فکر اندیشیده‌ای». گفت: «مصلحت آن می‌بینم که ما دیواری بلند گرد این دیه‌ها - که ما تمامی در آن فرود آمده‌ایم - بکشیم و منظرهای نزدیک به یکدیگر در اندرون دیوارها بنا نهیم و دیده‌بانان را بر آن بنشانیم تا هرگاه دیلم به سوی ما حرکت کردند، ما از ایشان باخبر باشیم و ایشان، ظفر نیابند و بر ما شیخون نزنند».

قوم یزدان فاذاز، سخن او را محافظت کردند و به جان و مال مساعدت نمودند تا یزدان فاذاز، دیواری از جانب اَبَرَشْتَجَان^(۱) بالا آورد و از جانب جمکران اسفید نیز چنین بنا نهاد و پسر او صفین میان ابرشتجان و جمکران، ایضاً دیوار کشید و بدین سان، از دیلم ایمن شدند و حصار گرفتند. دیلم چندین بار شب مراقبه کردند و بیدار داشتند، اما نتوانستند به آنان یورش برند.

صاحب «تاریخ قم» نقلی دیگر را نیز آورده است مبنی بر این که پس از گریز دیلم، یزدان فاذاز، قوم خود را جمع کرد و هزار مرد از ایشان که مؤدّی خراج بودند، بر شمرد و تعیین کرد هر کدامشان هزار درهم جمع کنند و در بیت‌المال بنهند و هر مردی از ایشان، مردی جنگی و شجاع و دلیر با آن مال همراه کند تا هرگاه دشمن روی بدیشان آرد، دفع آن بکنند و اگر سلطان وقت بر ایشان حمله آورد، بدان هزار هزار درهم، لشکر او را بازگردانند.

۱. ابرشتجان یا اَبَرَشْتَجَان، یکی از هفت بخش قم و محلّ استقرار یزدان فاذاز بوده است.

قوم یزدان فاذاز نیز همین کار را کردند و پس از یک سال، یزدان فاذاز از آن جهت که خائف بود، ایمن گشت و بنا کردن این دیوار را مصلحت دید و پس از این، دیوار آن یک نیمه که «فراپیش ابرشتجان» بود، یزدان فاذاز بنا کرد و اسفید آن یک نیمه که «فراپیش جمکران» بود، بنا نهاد، به گونه‌ای که میان ایشان موضعی نماند و دو دیوار را به یکدیگر رسانیدند.

در «تاریخ قم» پس از نقل این داستان، گزارشی از تغییر و تحولات و ویرانیها و آبادانیهای این دیوار آمده است. از آن جمله این که:

چون عرب به قم نزول کردند، ابنیه بسیار به قم بنا نهادند، باروی بر آن بگردانیدند و این باروی از باغ دولت بکشیدند... علی بن هاشم در خلافت مأمون بالشکر به قم آمد و آن باروی را بیران کرد. اهل قم بعد از آن، دیگر باره بنا نهادند و مرمت نمودند. نیز در سال ۲۱۷ ه. ق، اهل قم در احکام آن بارو بکوشیدند و مستحکم گردانیدند و همچنین قایم بود تا آن گاه که مفلح ترکی در سال ۲۵۴ ه. ق، اهل قم در خلافت معتز در قم فرود آمد و باروی شهر را خراب کرد. دیگر باره، اهل قم آن را اعاده کردند و پس از آن نیز کوتکین بن ساتکین ترکی در سال ۲۹۱ ه. ق باروی قم را به کلی خراب گردانید و هیچ اثر از آن نگذاشت، اما اهل قم دیگر باره آن را اعاده کردند و بنا نهادند. (۱)

پس از ورود اعراب اشعری به قم، یزدان فاذا را، نخستین گروه آنها را پذیرفت و پس از چندی میزبانی، با آنان به عنوان ساکنان ماندگار قم، پیمان دوستی و پشتیبانی بست. به گزارش «تاریخ قم»، عبدالله و احوص، پسران سعد بن ملک بن عامر اشعری، در هنگام خلافت ولید بن عبدالملک و حکومت حجاج بن یوسف بر عراق، به قم آمدند:

... روز شنبه، ماه فروردین، روز نوروز سنهٔ اثنین و ثمانین [۸۲] از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار و سنهٔ اثنین و ستین [۶۲] فارسیه از هلاک و زوال یزدجرد و آن تاریخی است مستعمل به قم، معروف به نزدیک ایشان. و سنهٔ اربع و تسعین هجریه [۹۴ق]، و چون ایشان به قم رسیدند، سه ساعت و پنج دانگ ساعتی از روز گذشته بود....

نویسنده در ادامه چنین گزارش می‌کند:

یزدان فاذا را از ابرشتجان بیرون به نزهتگاهی که به حوالی ابرشتجان بود و آن نزهتگاه را «باغ اسفید» می‌گفتند [آمد] و آن جا بنشست و مجلس ساخت و کنیزکان و غلامان او به ملازمت حاضر شدند و مردم آن نواحی مجتمع آمدند و هر یک هدیه‌ای آوردند. در این میانه، از دور نگاه کردند به موضع دید به شاهنده، که میان راه قم و ساوه است. سوارانی چند دیدند که آهسته می‌رانند. یزدان فاذا را، یکی از غلامان خود را بر اسب خود نشاند و او را بفرستاد تا خبر ایشان بدادند... بازگردید و گفت که: این طایفه، قومی اند از عرب و سرور و امیران ایشان دو برادرند: یکی عبدالله نام و آن دیگر،

احوص، پسران سعد بن ملک، و به اصفهان می‌روند. یزدان‌فازدار بفرمود تا تقدیر ساعات کردند... پس یزدان‌فازدار پسر خود را، مخسرهان نام، بفرمود تا به استقبال ایشان برود. پس مخسرهان با جمعی از اهل کتاب و قلم و غیر ایشان، برنشست و به جانب ایشان برانند و به موضعی که آن را «رش‌آهر» خوانند، بدیشان رسید... و در صحبت ایشان به حضرت یزدان‌فازدار آمد. و او ایشان را بسیار اکرام و تعظیم و ترحیب کرد...

چون سنه تسع و تسعون هجریه [۹۹ هـ. ق] درآمد،^(۱) یزدان‌فازدار از بهر مسکن ایشان (اشعریان)، دیه مَمَّجان نامزد و تعیین کرد و بفرمود که عبدالله را در سرای مردی که او را آزاد خُره می‌خوانند، فرود آرند و احوص را در سرای مردی که او را خربنداد می‌گفتند... پس از آن یزدان‌فازدار، دیه جمر را از ناحیت قم به اقطاع^(۲) بدیشان داد، در ماه مهر همین سال. چون سنه اثنین و مائه هجریه [سال ۱۰۲ هـ. ق]... درآمد، ... عبدالله و احوص با یزدان‌فازدار شکایت کردند از کمی و اندکی چراگاههای اشتران و اسبان و گوسفندان. یزدان‌فازدار دیه فراه، از ناحیت قم، ایضاً، به اقطاع بدیشان داد و همیشه جانب ایشان مدعی می‌داشت و اکرام و اعزاز می‌نمود تا آن‌گاه که وفات یافت در سنه اربع عشر و مائة [۱۱۴]...^(۳)

۱. یعنی پنج سال پس از ورود اشعریان به قم.

۲. یعنی به عنوان تیول؛ زمینی که تنها برای استفاده به رایگان در اختیار کسی بگذارند.

۳. «تاریخ قم» صص ۲۴۴ - ۲۴۲.

بنابر همین نقل، خربنداد و یزدان‌فازار و دیگر بزرگان قم، از عبدالله و احوص درخواست کردند که عهدنامه‌ای میانشان باشد مشتمل بر «وفای عهد و محافظت یکدیگر در نفس و مال و با یکدیگر مصادقت و راست گفتاری شعار کردن»^(۱)، و چنین شد.

همچنین در «تاریخ قم» آمده:

میانهٔ عرب و عجم که به قم بودند، همه اوقات با یکدیگر موافقت می‌نمودند و همه متابعت یکدیگر می‌کردند... تا آن‌گاه که یزدان‌فازار و خربنداد و وجوه و اشراف عجم که با عرب عهد و پیمان کرده بودند، وفات یافتند. بعد از آن، فرزندان عجم بزرگ شدند، نظر کردند در عبدالله احوص و فرزندان ایشان و کار و شغل ایشان [که] هر روز قوت زیاده‌تر، و شوکت و عظمت متضاعف، و عدد بیشتر می‌شد و ضیعتها و املاک، متملک می‌شدند. پس پیغام فرستادند به عبدالله که: ما شما را نمی‌خواهیم و نمی‌خواهیم که شما به ناحیت ما متوطن باشید. از این ناحیت بیرون روید.^(۲)

مؤلف «تاریخ قم» نقلی را آورده مبنی بر این که اشعریها، به ترفند، سران قلاع هفتگانهٔ قم را شبانه کشتند؛^(۳) اما داستان این اتفاق، بیشتر به افسانه‌سرایی شبیه است و چنان که استاد فقیهی نیز گفته، این نقل به نظر

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳. همان جا.

درست نمی‌رسد و روابط اشعریها و مردم قم به خوبی ادامه یافت.^(۱)

۱۱. خربنداد (/خرپنداد)

او نیز مردی مقتدر و صاحب عنوان بوده است و در اداره حکومت دهکده‌های هفتگانه همکار و معاون یزدان‌فازار بوده است. از این رو، نام او در گزارشهای تاریخی در کنار یزدان‌فازار آمده است. این هر دو، اهل دانش و بصیرت و مردانی فرزانه و دوراندیش بوده‌اند.^(۲)

ظاهراً پس از مرگ یزدان‌فازار و خربنداد، حکومت قم همواره از دست قمیها خارج بوده است و حکام آن یا خاندانهای مهاجر بوده‌اند و یا منصوبان حکومت مرکزی؛ هرچند خاندانهای مهاجر (همچون اشعریان) چنان با قمیها در هم آمیختند که به سختی می‌توان آنها را غیر قمی و غیر ایرانی دانست که این نکته از نامهای فارسی‌ای که آنان بر فرزندان خود نهاده‌اند و در کتب تاریخی آمده، تأیید می‌شود.

۱۲. مقاتل بن حکیم عقی

در سال ۱۳۱ ه. ق. هنگامی که خبر لشکرکشی پنجاه هزار نفری بنی امیه به قحطبه^(۳) رسید، گروهی از سران را به رهبری مقاتل بن حکیم

۱. این مطالب از آن رو با اندکی تفصیل نقل شد که ورود اشعریها به قم و ماندگار شدنشان در آن جا، سر چشمه تحولات و رخدادهای بسیاری در قم گردید.

۲. «رجال قم و بحثی در تاریخ آن»، ص ۲۳ و ۲۴ (توجیه جالبی در صفحات ۲۵ و ۲۶ این کتاب در بی‌اطلاعی و نبود اسامی بزرگان و رؤسای قم قبل از اسلام و ورود اشعریان آمده است).

۳. از یاوران و سرداران سپاه ابو مسلم خراسانی که زمینه به قدرت رسیدن بنی عباس را با سرنگون ساختن بنی امیه، فراهم ساختند.

عکّی به سوی آنان فرستاد و آنان در قم منزل کردند و از آنجا با قحطبه در ارتباط بودند تا این که خود قحطبه نیز به آنان پیوست و در رأس لشکری بیست هزار نفری به سوی اصفهان رفت و در نزدیکی اصفهان درگیری رخ داد.^(۱)

۱۳. طریف بن غیلان (عجلان)

هنگامی که عکّی از قم خارج شد، طریف بن غیلان را به جای خود بر قم حاکم کرد. قحطبه در نامه‌ای به او دستور داد که بماند تا او نیز بدانها ملحق شود و از او خواست که به قم باز گردد. البته عکّی موفق به بازگشت به قم نشد و با سپاه بنی امیه در آویخت.^(۲)

خروج قم از مضافات اصفهان و استقلال اداری

استقلال قم در پی سرپیچی مردم آن از حاکمان اصفهان بوده و دلیل این سرپیچی نیز، اختلافات مذهبی بوده است.^(۳)

هارون الرشید در سال ۱۸۴ ق. پس از به شهادت رساندن امام کاظم علیه السلام در صدد برآمد که طرفداران آن حضرت را در فشار شدید قرار دهد و قم را - که به صورت کانون ضد خلفا در آمده بود - سرکوب و تضعیف نماید. لذا عبدالله بن کوشید قمی را حاکم اصفهان نمود و به او دستور داد که مالیات پنجاه و چند ساله مردم قم را وصول کند.

۱. «الکامل» ج ۵، ۳۹۸.

۲. «تاریخ الطبری» ج ۷، ص ۴۰۵.

۳. «تاریخ و جغرافیای قم» ص ۸۳.

او برادرش، عاصم بن کوشید را عامل قم نمود و عاصم، اهالی قم را تحت فشار سخت قرار داد؛ اما مردم او را کشتند. هارون، عبدالله بن کوشید را از مقام خود عزل کرد. عبدالله نزد هارون رفت تا بار دیگر به سمت قبلی خود باز گردد، مشروط بر اینکه حوزه قم را از حکومت اصفهان جدا سازد. هارون این پیشنهاد را نمی پذیرفت. در این کشمکش، حمزة بن یسع اشعری که از شیوخ و بزرگان قم بود، به دارالخلافه آمد و هارون را بر آن داشت که قم را از اصفهان جدا سازد. آن گاه خود، شخصاً پرداخت مالیات قم را تضمین نمود، مشروط بر اینکه هارون از مالیاتهای نپرداخته شده سابق، صرف نظر کند. او حاکم و امام جمعه قم شد و منبر امامت جمعه را در مسجد جامع قم، نصب کرد.^(۱) اما بنا به نقلی در «تاریخ قم» ماجرای استقلال اداری قم، در اصل بر سر مسائل مالی بوده است^(۲):

در کتاب اصفهان روایت می کند که چون سنه تسع و ثمانین و مائة [۱۸۹ هـ. ق] درآمد، والی و حاکم اصفهان، عبدالله بن کوشید بود. پس رشید نامه ای نوشت و پیغام فرستاد به عبدالله بن کوشید در طلب کردن بقایای سالهای گذشته از خراج قم و بقایا به اصطلاح ایشان موانید^(۳) گفته اند. پس چون نامه و پیغام رشید به عبدالله رسید، نامه

۱. حضرت معصومه (س)، فاطمه دوم، ص ۴۱.

۲. البته منافاتی میان این دو نیست؛ چرا که به هر حال، نپرداختن مالیات، یکی از بهترین راههای اعلان مخالفت بوده است.

۳. موانید، جمع مکسر عربی برای واژه فارسی «مانده» است.

نوشت به برادر خود عاصم، که از قبل از او به قم والی بود، و او را از آن آگاهی داد و بدان فرمود. چون عاصم بر آن وقوف یافت، بقایا و کسور اموال از اهل قم، طلب داشت و با ایشان عُنْف و درشتی نمود. اهل قم در دارالخراج بر او جمع آمدند و او را بکشتند و در مدت پنجاه و یک سال، هر سال بقیه از مال قم بر اهل قم مانده بود. ابتدای آن از ظهور دولت خلفای بنی عباس تا سال [صد و] هشتاد و یک. چون سال صد و هشتاد و چهارم درآمد، رشید از رَقَّة مدینة السَّلام، که آن بغداد است، حکم فرمود و اشارت کرد به رسیدن بقایای پنجاه و یک سال گذشته و اباصلاح یحیی بن عبدالرحمان کاتب را والی دیوان خراج گردانید و بقایا بر تمامی ممالک خود حواله فرمود و همچنین، عبدالله بن هیشم بن نسام راوندی را امر کرد در طلب کردن اموال و استخراج کردن. پس خلقی عظیم بدین سبب تلف و هلاک شدند از مسلمانان. و عمال و کتاب و مردم را از این رهگذر، داهیه و مصیبتی عظیم بر رسید تا غایت که رشید، مجموع عمال و کتاب و حکام را خائن گردانید و بسیاری را بکشت و به خود،^(۱) مباشر طلب بقایا و کسور گشت تا غایت که قوتهای ایشان و سایر اطعمه بفروخت و اسبان و چهارپایان برید که آن را به زبان اهل قم «اسبان یام» گویند، به عوض مال ایشان بستد و تا غایت که نگذاشت که هیچ طایفه از صادر [و] وارد به بغداد گذر کنند تا نباید که بعضی از مال کسر آید و مجموع اموال از مردم هر مملکتی بستد و جمع کرد تا غایتی که

ایشان را هیچ نماند و این سال را «موانید» نام نهادند؛ یعنی سال بقایا. پس بقایای همه شهرها مستخلص گردانیدند و محصل کردند، مگر بقایای اصفهان، که در آن تأخیر افتاد به سبب اهل قم که در ادای آن تمرّد و سرکشی می کردند و از ادای بقایا امتناع می نمودند و عمّال را می کشتند یکی را بعد آن دیگر؛ تا آن گاه که عبدالله بن کوشید از قتل رشید، والی شد و هر روز از جانب رشید بدو فتح می آمد و پیغام می آورد و در قدغن کردن در ستن بقایای سالهای گذشته و عبدالله به سبب بلدیّه و همشهری [بودن]، با قوم و مردم قم، مدارا می کرد... تا آنگاه به واسطه کثرت فیوج و بسیاری رسل که از رشید بدو آمدند، حجت بر او لازم شد و عبدالله در طلب بقایا چاره ندید. پس او را ضرورت شد در طلب کردن بقایا از ایشان و در آن کوشش نمودن. چون قصه بدین انجامید، مردم قم، برادر عبدالله را بکشتند و در ضیاع و دیه های خود متفرق شدند. و عبدالله بن کوشید، بدین سبب معزول شد و حسن بن تحتاخ را به عوض او به قم فرستادند.

چون عبدالله از قم به محضر رشید رسید، یک هزار درهم از خاصه مال خود به رشید بخشید و از او درخواست کرد که قم را از اصفهان جدا گرداند و هر یکی را علی حده، مالی معین باشد. رشید قبول نکرد و به منع آن فرمود و گفت: «من هرگز عملی را قسمت نکنم و شهری همچو شهر اصفهان را جدا نکنم از ضیاعات و توابع آن». عبدالله به جواب گفت که: «اهل اصفهان به سبب اهل قم در بلایند و به غایت در زحمت اند و از رهگذر ایشان چندین خرابی واقع

می شود؛ زیرا که اهل قم، درویش حال اند و به وقت ادراک، ارتفاع غلات^(۱) برمی دارند و از ادای خراج، تقاعد می نمایند و تکاسل و تهاون می کنند و چون عامل بدیشان می فرستند، در راهها و جوانب متفرق می شوند و قصد قافله ها می کنند و با ایشان جمع می شوند. پس لاجرم، عامل [ها] بقایایی [را] که بر ایشان مانده است، بر ملاک و اربابان اهل اصفهان قسمت می کنند تا غایت که عجز اهل قم را اصلی شده و مالی معین گشته بر اهل اصفهان^(۲).

چون رشید این بشنید، بفرمود تا قم را از اصفهان جدا کنند و خراج اشاعره از جمله خراج شهر وضع کرد و مبلغ خراج شهر، سه هزار هزار و پانصد هزار درهم بوده است.^(۳)

اما این ماجرا مقدمات دیگری هم داشته است که عبارت است از: پا در میانی برخی از نزدیکان هارون الرشید در این باره آمده است:

چون عرب به قم متمکن شدند و قرار گرفتند و اعقاب و اولاد ایشان به قم بسیار شدند و ضیعتهای^(۴) بسیار را مالک شدند و بعضی از ضیعتهای بسیار همدان و ری و اصفهان در آن جمع کردند که الیوم بدان معروف و مشهورند، حمزة بن یسع بن عبدالله که امیری بود از

۱. غلات مازاد بر نیاز.

۲. یعنی این روند قاعده شده است که همه ساله، مردم اصفهان، جور قمیها را نیز در خراج بکشند.

۳. تاریخ قم، ص ۲۹ - ۳۱.

۴. ضیعه، یعنی باغ یا زمین کشاورزی.

امرای عرب، قصد خدمت هارون الرشید کرد و او را از حال عرب و تمکّن ایشان بر قم آگاه کرد و اعلام داد و از او درخواست کرد که قم را کوره^(۱) و شهری گرداند به انفراد،^(۲) و منبر را در آن بنهد تا در قم نماز جمعه و عیدین به استقلال بگزارند و احتیاج نباشد ایشان را از برای جمعه و عیدین به کوره دیگر رفتن و نماز کردن؛ بر آن که^(۳) هر سال آنچه واجب و درست شود بر قم و بر ضیاعی که با آن جمع کرده باشند از اخراج، بر سیل مساحت یا بر تقریری که دیوان مساحت خراج اصفهان بدان ناطق و روشن است، بدهند و اهل قم به نسبت با هارون الرشید از جمله مطیعان و فرمانبرداران باشند. هارون الرشید، التماس حمزة بن یسع مبذول داشت و سؤال او را به نجاح مقرون گردانید [و] در حیا زات معروفه، او را حاکم و صاحب اختیار گردانید و گزی بدو داد که آن را «ذراع رشیدیه» می خوانند.

... بعد از آن، هارون الرشید، حسن بن تحتاخ طایقانی را با حمزة ضمّ کرد بر خراج و مساحت^(۴) و این معنی اتفاق افتاد در سنه تسع و ثمانین و مئه هجریه [۱۸۹ هـ. ق.]. ... پس حمزه به قم معاودت نمود با عامل و مجموع ضیاع را مساحت کرد و خراج آن مقرر گردانید.^(۵)

۱. شهرستان.

۲. مستقلاً.

۳. در برابر آن که.

۴. مساحت: مساحتی، اندازه گیری ابعاد زمین و نقشه برداری (به تعبیر امروزی) که در گذشته برای تعیین مالیات، ضرورت داشته است.

۵. «تاریخ قم» ص ۲۸.

در «گنجینه آثار قم» نیز می‌خوانیم:

هارون در سال ۱۸۹ هـ. ق. بر تجزیه قم از اصفهان فرمان داده، آن را شهر مستقلی بشناخت و درباره نصب منبر در مسجد جامع^(۱) و اقامه نماز جمعه که لازمه تکویر^(۲) بود، توصیه نمود و همان حمزه (حمزة بن الیسع) را به حکومت قم برگماشت و حسن بن تحتاج (تحتاخ) طایقانی قمی را که در کار مساحی و ممیزی اراضی انتخاب کرد تا به معیت حمزه حرکت کند. حمزه به اتفاق طایقانی به قم درآمد و برای جدا ساختن قم از اصفهان، رستاق‌های چندی که به ملکیت عرب اشعری درآمده بود، از شهرهای اصفهان و همدان و شهر ری جدا ساخته، جزء مضافات قم گردانید. سرانجام، رستاق‌های چهارگانه کُمندان و انار و وره و میلزجرد ساوه^(۳) از اصفهان، و دهکده‌های چندی از کاشان و کمره و چند رستاق هم از همدان و نهاوند و رستاق خوی هم از شهر ری جزء قم گردید. در نتیجه، تعداد ۳۴۳ دهکده و قریه در ۲۳ طسوج و چهار رستاق، ضمیمه شهر قم گردید. پس از استقلال قم، عرب اشعری به عمران

۱. البته در آن هنگام، قم، مسجد جامعی نداشته است و به ناچار، منبر را در مسجد دژپل (یا دژپل، در منطقه خاکفرج امروز؛ ساخته عبدالله بن سعد اشعری) نهادند و بعدها، پس از ساخته شدن مسجد جامع، بدان جا منتقل کردند (ر.ک: نشریه پیام قم، شماره ۱ و ۲، ص ۳۸. «قم در مسیر تاریخ» علی اصغر فقیهی).

۲. تکویر: کوره شدن، مرکزیت اداری - حکومتی یافتن.

۳. منظور از ساوه، قصبه ساوه نیست؛ زیرا آن جزء همدان بود، بلکه مقصود میلزجرد است که مرکز رستاق اصفهان بود. پس ساوه اصفهان، ضمیمه قم گردید.

دهکده‌های مخروبه پرداخت و بر تعداد طسوج‌ها بیفزودند و دهکده‌های بسیاری هم از نو احداث کردند؛ چندان‌که شهرستان قم در اواخر قرن چهارم، مرکب از ۲۱ رستاق و نهصد دهکدهٔ معمور گشت و تا مأمونیهٔ زرند ساوه تابع آن گردید. هنگام استقلال، در این سرزمین، دو شهر وجود داشت: یکی شهر جدید اسلامی به نام قم در براوستان و جنوبی رودخانه، دیگری شهر زردشتیان به نام کمیدان که عمال دیوان و امرا و زندان در کمیدان بودند و در قرن چهارم، رستاقی به نام کمیدان دیده نمی‌شود که به جای آن رستاق براوستان آمده است.^(۱)

با این توضیح، نام و نقش چند تن از حکام قم در هنگام استقلال، دانسته شد که در پی، نام برده می‌شوند.

۱۴. عبدالله بن کوشید^(۲)

گذشت که وی تا پیش از استقلال قم، حاکم اصفهان و قم بود و به سبب همشهری بودن با قمیها، بر آنان سخت نمی‌گرفت. از این رو، نتوانست مالیات عقب افتادهٔ قمیها را بستاند و عزل شد. اما پس از برکناری، با هدایایی نزد هارون رفت و از سختیهایی که مردم اصفهان به خاطر مالیات ندادن قمیها می‌کشند، گلایه کرد و بنا بر نقلی که «تاریخ قم» از کتاب اصفهان آورده است،^(۳) هارون با شنیدن سخنان وی، به

۱. «کنجینه آثار قم» ج ۱، ص ۵۶ و ۱۵۷.

۲. در کتاب «محاسن اصفهان»، عبدالله بن کوبی بند ضبط شده است.

۳. «تاریخ قم» ص ۳۰.

جدایی قم از اصفهان تن در داد.

۱۵. عاصم بن کوشید

وی برادر عبدالله و نماینده او در قم بود و چون خواست که با زور، مالیات قم را وصول کند، مردم قم او را در دارالحکومه کشتند.

۱۶. حسن بن تحتاج (تحتاخ)

وی را «طایقانی قمی» خوانده‌اند و از این رو، می‌توان او را اهل طایقان (یا تایقان)^(۱) قم دانست. بنا بر نقلی که گذشت،^(۲) پس از عزل عبدالله بن کوشید، وی حاکم قم و اصفهان شد؛ اما همچنان که آمد، هارون وی را همراه حمزة بن یسع به قم فرستاد تا در تهیه مقدمات جدا شدن قم و تعیین مقدار مالیات آن، یاور حمزه باشد. شاید وی با حفظ سمت حکومت اصفهان، در راه اندازی حکومت تازه تأسیس قم نیز شرکت کرده باشد.

۱۷. حمزة بن یسع اشعری

چنان که گفتیم، وی نقش اصلی را در قانع کردن هارون الرشید داشت تا قم را از اصفهان جدا سازد. در «تاریخ قم» آمده است:

از مفاخر ایشان (اشعریان) [است] کوره گردانیدن حمزة بن یسع بن سعد اشعری شهر قم را و منبر در آن بنهادن و والی و حاکم شدن ایشان در شهر قم و قزوین.^(۳)

۱. روستایی است واقع در ۲۵ کیلومتری جنوب غربی قم در مسیر جاده قدیم قم به اصفهان.

۲. «تاریخ قم»، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۲۷۹.

اگر تاریخ به حکومت رسیدن عامر بن عمران را در نظر بگیریم، باید بگوییم که وی مدت چندانی حاکم قم نبوده است.

ظاهراً حمزه بن یسع، شیعه بوده و یا دست کم، به تشیع گرایش داشته است. در هر حال، او را افتخار همین بس که پسرش احمد، از اصحاب امام کاظم و امام هادی علیهما السلام بوده و مورد توثیق آنها نیز قرار گرفته است.^(۱) احمد بن حمزه را از محدثان موثق قرن دوم هجری نیز دانسته‌اند.^(۲) خود حمزه نیز از امام رضا علیه السلام روایت کرده است. وی برای نخستین بار، زمینهای قم را پیمود و اندازه گیری کرد. پس از او پسرش علی بن حمزه، والی قم شد.^(۳)

۱۸. علی بن حمزه

او پسر حمزه بن یسع پیش گفته است. در «تاریخ قم» می‌خوانیم:

چون حمزه بن یسع والی شد و پس از او پسر او علی بن حمزه و پس از وی عامر بن عمران، فرزندان احوص مخالفت نمودند و متابعت نکردند و چون یحیی بن عمران بر عاملان بیرون آمد و عصیان کرد، هیچ کس با او در آن موافقت نکرد و از او دور شدند تا غایت که علی بن هاشم بر او ظفر یافت و فرزندان عبدالله در حرب، مفلح عیسی بن

۱. «ارج نامه فقیه»، ص ۵۵: «پیشینه علمی قم» محمد هادی خالقی (به نقل از «الرجال» طوسی، ص ۴۰۹)؛ فصلنامه «نامه قم» شماره ۱ و ۲، صص ۷۹ - ۷۸: «سیر تاریخ فقها و محدثان قمی» محمد حاجی تقی.

۲. ر.ک: «ارج نامه فقیه»، ص ۵۲.

۳. «تاریخ قم»، ص ۲۸ و ۱۶۴؛ «الرجال»، طوسی، ص ۱۷۸ و ۳۴۷؛ «رجال النجاشی»، ص ۹۰.

الحسن را خذلان کردند تا او را بکشتند و همچنین با محمد بن علویّه بن سعد و علی بن عبدالله جيله (جبله) و غیر ایشان خذلان کردند تا ایشان را بگرفتند و به حضرت امیر بردند و ایشان را بکشتند. (۱)

۱۹. عامر بن عمران بن عبدالله اشعری

هارون الرشید در آخر سال ۱۹۲ ه. ق. او را والی قم گردانید. قرار بود که او کار اندازه گیری (مساحت) زمینهای قم را به انجام برساند، اما موفق نشد؛ زیرا در سال ۱۹۳ ه. ق. وفات یافت. (۲)

۲۰. علی بن عیسی بن ماهان

امین عباسی در سال ۱۹۵ ه. ق. علی بن عیسی بن ماهان را به ولایت و حکمرانی شهرستانهای ایالت جبل، اعم از: نهاوند و همدان و قم و اصفهان و غیر آن گماشت و اختیار جنگ و صلح و مالیات و اموال و همه چیز این مناطق را به او سپرد و پنجاه هزار نفر را همراه وی کرد و روانه نبرد با نیروهای مأمون ساخت. (۳)

گفته‌اند که انتخاب علی بن موسی به سرکردگی نیروهای اعزامی، به پیشنهاد یکی از جاسوسان دستگاه مأمون بوده است که نفوذ بسیاری نزد فضل بن ربیع داشته است. وی از آن رو چنین پیشنهادی کرده بود که پدرش عیسی بن ماهان، در زمان هارون، حاکم خراسان بود و به سبب ستمها و سخت‌گیریهایی که کرده بود، مردم این منطقه از او نفرت

۱. «تاریخ قم» ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. «المنتظم» ج ۱۰، ص ۱۲.

به دل داشتند. او می‌خواست از این مسئله، برای انگیزش مردم بر ضد امین بهره ببرد.

برخی دیگر گفته‌اند که خود علی بن عیسی، چنین پیشنهادی به امین کرد و گفت که مردم خراسان نامه‌ای به او نوشته‌اند و گفته‌اند که تنها اگر او به سوی آنان حرکت کند، از او فرمانبرداری خواهند کرد، و اما اگر غیر از او کسی باشد، نه.

در هر حال، او بهره‌ای از این سفر نبرد و حکومت او در این منطقه چند روزی بیشتر طول نکشید. علی بن موسی در شعبان ۱۹۵ ه. ق. حرکت کرد و در نزدیکی ری، بالشکر طاهر که از سوی مأمون در آنجا مستقر بودند، درآویخت و شکست خورد و خود او در صحنه جنگ کشته شد و سر او را نزد طاهر بردند.^(۱)

۲۱. هرثمه بن أعین

خلفای عباسی، به قم توجه می‌کردند، نه از آن جهت که به آن شهر و مردمش علاقه داشتند، بلکه چون قمیها در هر فرصتی از فرمان آنها سر باز می‌زدند. از این روی، آنها برای جلب رضایت مردم قم، اغلب یکی از رجال شیعه یا متمایل به شیعه را به امیری آنجا می‌فرستادند. از جمله، در سال ۲۰۰ ه. ق. مأمون، حکومت قم را به هرثمه تفویض کرد.

تفصیل مطلب اینکه چون ابوالسرایا در زمان مأمون به طرفداری از علویان بر مأمون خروج کرد، فضل بن سهل به مأمون گفت که هرثمه،

ابوالسرایا را تحریک کرده است. مأمون برای راضی نگاه داشتن هرثمه، وی را به امیری قم فرستاد تا بدین وسیله، اهل قم را هم - که قبلاً ایشان را قتل عام کرده بود - راضی نگه دارد.^(۱) البته به نقلی، هرثمه پیش از آن که روانه قم شود، به دستور فضل بن سهل از میان برده شد، اما ابن اثیر، صحیح را این دانسته که او به دستور خود مأمون کشته شد.^(۲)



قرن سوم

در آغاز قرن سوم هجری، ایران مقرّ حکومت بنی عباس بود. از این رهگذر، سامانیان رخ نمایانند و از سال ۲۶۱ ه. ق. حکومتی مستقل در ماوراءالنهر ترتیب دادند. با آن که مدتی، حکومت آنان به نواحی مرکزی ایران نیز کشیده شد، نامی از امیر یا امیران سامانی در قم نیافتیم. از آن پس هم که گستره قدرت سامانیان به خراسان و ماوراءالنهر محدود گردید. پس از مأمون، پایتخت عباسیان به بغداد منتقل شد و زمینه برای نفوذ بیش تر حکمرانان ایرانی فراهم گشت.

۲۲. موسی بن خزرج

در سال ۲۰۱ ه. ق. هنگامی که حضرت معصومه علیها السلام در مسیر حرکت خود به طرف طوس، از ساوه به سوی قم آمد، وی و جمعی دیگر از شیعیان قم، به پیشواز آن حضرت شتافتند. اینکه موسی بن

۱. «تاریخ مذهبی قم» ص ۱۶۶.

۲. «الکامل» ج ۶، ص .

خزرج، خود زمام مرکب آن بانوی بزرگ را گرفته و تا خانه خود همراهی کرده است، نشانگر علاقه فراوان وی به خاندان پیامبر خداست. بنا بر آنچه از اسناد تاریخی به دست می‌آید، موسی بن خزرج از بزرگان اشعریان ساکن قم بوده است و در آن زمان، رئیس مردم قم قلمداد می‌شده است؛^(۱) اما سندی که حاکی از منصوب بودنش باشد، در دست نداریم. پس باید او را از قدرتمندان محلی شهر به شمار آورد.

۲۳. احمد بن اسحاق اشعری

وی، وکیل موقوفات در زمان امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که به دستور آن حضرت، مسجد معروف به «امام حسن علیه السلام» را بنا کرد.

۲۴. یحیی بن عمران

ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۲۱۰ هـ. ق. گفته است:

در این سال، مردم قم، مأمون را از خلافت خلع کردند و از پرداخت خراج، خودداری نمودند. از آن جا که مأمون از خراسان رهسپار عراق بود، چند روزی در ری توقف کرد و به مبلغ خراج ری تخفیف داد. مردم قم به طمع افتادند که با آنها نیز چنین رفتار کند و به او نامه نوشتند و درخواست کم کردن خراج خود را کردند. خراج ایشان دو هزار هزار (دو میلیون) درهم بود. مأمون، درخواست آنان را اجابت نکرد. آنها نیز از پرداخت خراج، خودداری کردند. مأمون، علی بن هشام و عجیف بن عنبسه را به قم فرستاد و آن دو در نبرد با مردم قم،

پیروز شدند، یحیی بن عمران (رئیس مردم قم) را کشتند و باروی شهر را ویران ساختند و خراج قم را تا هفت هزار هزار (هفت میلیون) بالا بردند؛ در حالی که آنها از دو هزار هزار، شکایت داشتند. (۱)

در «تاریخ قم» می خوانیم:

چون حمزة بن الیسع، والی شد و پس از او پسر او علی بن حمزه و پس از وی، عامر بن عمران، فرزندان احوص، مخالفت نمودند و متابعت نکردند؛ و چون یحیی بن عمران بر عاملان بیرون آمد و عصیان کرد، هیچ کس با او در آن موافقت نکرد و از او دور شدند تا غایت که علی بن هشام بر او ظفر یافت.... (۲)

این نقل، نشانگر آن است که علت شکست یحیی، همراهی نکردن مردم یا دست کم بزرگان قم، بوده است.

۲۵. علی بن هشام مروزی

پس از آنکه علی بن هشام و عجیف بن عنبسه، مردم قم را سرکوب کردند، علی بن هشام از سوی مأمون، حاکم قم شد. البته اصفهان و آذربایجان و مناطق جبل نیز در قلمرو حکومت او بودند. (۳) ابن جوزی، سال حکومت یافتن او را ۲۱۴ هـ. ق. دانسته است. (۴) در هر

۱. «الکامل» ج ۶، ص ۳۹۹؛ «فتوح البلدان» ص ۳۱۱؛ «تاریخ الطبری» ج ۸، ص ۶۱۴.

۲. «تاریخ قم» ص ۱۶۴.

۳. «الکامل» ج ۶، ص ۴۱۵.

۴. «المنتظم» ج ۱۰، ص ۲۶۲.

حال، در سال ۲۱۶ هـ. ق. مأمون بر او خشم گرفت و دو تن را مأمور مصادرهٔ اموال و سلاح او کرد.^(۱)

۲۶. علی بن هاشم^(۲)

وی در زمان مأمون به قم آمد و باروی شهر را ویران کرد.^(۳) چنانکه نویسندهٔ «تاریخ قم» گفته است، شیوهٔ مطالبهٔ مالیات از ضامنهای دهگانه توسط او، سبب خشم مردم و هلاک شدن برخی از بزرگان قم شد:

عَمَّال، ده مرد را از وجوه^(۴) عرب، ضامن جمیع مال و وظیفهٔ خراج می‌گردانیدند و بر ایشان، چنانچه ذکر رفت، عقود و ختمات می‌بستند و مَهر می‌نمودند. پس بدین سبب، به ضرورت، این رسم در میان ایشان مستعمل و معتاد گشت، چنانچه ذکر رفت. پس هر آن کسی که بر حقیقتِ این واقف نمی‌بود، انکار این رسم می‌کرد و مستعظم می‌داشت تا غایت در بعضی از اوقات، سبب وبال بر ایشان می‌شد. چنین گویند که چون علی بن هاشم به قم آمد و پس از او مفلح ترکی و پس از [او] مادرانی، از این کفلاهی دهگانه، به جمله، مال خراج مطالبت نمودند. هلاک ایشان در این سبب واقع گشت... و همچنین، علی بن ابوالهیجا در روزگار مادرانی به این سبب از شهر بیرون آمد و عبدالله بن احمد حمّاد، درویش گشت و همچنین،

۱. همان، ص ۲۷۵؛ «تاریخ الطبری»، ج ۸، ص ۶۲۶.

۲. محتمل است علی بن هاشم، همان علی بن هشام مروزی (ش قبل) باشد.

۳. خلاصه‌ای از مطالب «تاریخ قم»، ص ۳۳ - ۳۵.

۴. سرشناسان.

جمعی از وجوه و اشراف و بزرگان و توانگران عرب، درویش و بدحال شدند.^(۱)

۲۷. علی بن عیسی بن موسی طلحی

وی از بزرگان خاندان اعراب اشعری بوده است.^(۲) معتصم، در ایام خلافت مأمون، در سال ۲۱۲ ه. ق. او را عامل قم گردانید. او زمینهای قم را برای سومین بار، اندازه گرفت^(۳) و هفتصد هزار درهم بر مالیات قم - که بدان خو کرده بودند - افزود. از این رو، اهل قم به سبب عمل و فعل و رفع او امر، او را نافرمانی می کردند تا او را معزول کردند.^(۴)

۲۸. جعفر بن داوود قمی

وی در سال ۲۱۶ ه. ق. از دست مأمون به قم گریخت و در قم، فرمانبرداری از مأمون را بی اعتبار ساخت.^(۵) شاید او توانسته قدرتی در قم به هم بزند.

۲۹. محمد بن هاشم بادغیسی

وی در سال ۲۲۵ ه. ق. در روزگار خلافت معتصم، حاکم قم بوده است. یسَع بن حمزه اشعری در سامرا از امیر الامرا و صیف ترکی^(۶)

۱. «تاریخ قم» صص ۱۵۷ و ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۰۲. نیز ص ۳۵ و ۱۶۰؛ «قاموس الرجال» ج ۷، ص ۳۵ - ۳۴؛ «تربت پاکان» ص ۴۵.

۳. «تاریخ قم» ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۰۲.

۵. «الکامل» ج ۶، ص ۴۲۰.

۶. و صیف ترکی از پرنفوذ ترین وزرا و امرای دستگاه عباسی، هنگام خلافت متوکل،

→ مستعین و معتز بوده است. وی، نخست غلام بود؛ ولی رفته رفته چنان مقامی یافت و سرانجام به سال ۲۵۳ ه. ق. کشته شد. سپاهیان از او تقاضای دستمزد کردند و او گفت: «جز خاک، بهره‌ای ندارید». پس بر سرش ریختند و او را به طرز فجیعی کشتند. معتز عباسی نیز پس از او بُغا را به وزارت برگزید («المنتظم» ج ۱۲، ص ۷۰؛ «تاریخ الاسلام» ج ۱۹، ص ۳۶۵).

به نقلی، در دوران امیری، زمانی وارد قم شد. بزرگان شهر، او را مردی دانا و شایسته یافتند و گرد او جمع شدند و نظرش را درباره شهر و مردم آن جویا گشتند. او نیز احوال بزرگان شهر را پرسید و با همه آشنا شد. در پایان، احوال کسی را پرسید که تنها یکی از حاضران او را می‌شناخت و معروف نبود. وصیف، آن قدر از آن شخص گفت و احوالش را پرسید که مجبور شدند آن شخص را بیاورند. تا چشم وصیف بر او افتاد، از جا برخاست و او را بسیار احترام کرد و او را نزد خود نشانید و احوال زن و فرزندان او را با نام می‌پرسید. آن مرد نیز با حالت خوف و هیبت زده پاسخ می‌داد.

وصیف گفت: «گویا مرا از یاد برده‌ای و نمی‌شناسی؟»

گفت: چه طور می‌توان معرفت امیر را با آن مقام بلندش انکار کرد؟

وصیف گفت: «این را رها کن! آیا به راستی مرا نمی‌شناسی؟ من وصیف هستم که بنده تو بودم».

آن گاه، سرگذشت خود را برای بزرگان قم، چنین شرح کرد: «من از اهالی دیلم بودم و در فلان واقعه در ده سالگی اسیر شدم. این مرد، مرا خرید و همراه با فرزندش به مکتب فرستاد و به نیکی مرا پرورید. هر گاه مبلغ ناچیزی در دستم می‌ماند، آن را به فلان بقال در فلان محله می‌دادم تا برایم نگه دارد. راستی آیا او هنوز زنده است؟» گفتند: آری.

او ادامه داد: «هنگامی که بالغ شدم، یکی از لشکریان مرا دید و پیشنهاد کرد که همراه او به خراسان بردم و او نیز به من مرکب و سلاح بدهد. گفتم به این شرط که فقط همراه تو باشم و مملوک تو نباشم، تا هرگاه کار بر من سخت شد و نخواستم، بتوانم برگردم. پذیرفت. نزد بقال رفتم و پولهایی را که نزدش نهاده بودم، پس گرفتم و لوازم مورد نیاز

درخواست کرد و ضمان نامه داد که قم را مساحت کند و زمینهای آن را چنان بپیماید که هم عدالت و برابری رعایت شود و هم مال آن، بیشتر از پیش شود، اما هیچ کس هم تظلم ننماید و شکایت نکند. وصیف ترکی، این سخن او را پذیرفت و او را با محمد بن هاشم بادغیسی، امیر قم، به آنجا فرستاد.^(۱)

→ خود را خریدم و از دست این ارباب خود گریختم. سپس، همراه با آن مرد نظامی به خراسان رفتم و مراحل ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادم تا بدین جایگاه رسیدم. من هنوز خود را مملوک این شخص می دانم. از شما خواهش می کنم که از او بخواهید مرا به خودم بفروشد.

آن شخص نیز وصیف را در راه خدا آزاد کرد و گفت: «اینک من بنده او هستم و ولای او را به گردن می گیرم و به این، افتخار نیز می کنم». پس وصیف او و خانواده اش را با هدایا و خلعتها و انواع احترامها، بزرگ داشت. آن بقال را نیز فرا خواند و پانصد دینار نیز به وی داد.

وصیف به آن مرد گفت: «در حکومت من چنان آزاد باش که گویا من هنوز، برده تو هستم. من هرچه بخواهی، رد نمی کنم و اگر کاری بکنی، اعتراض نمی کنم». سپس به بزرگان قم روی کرد و گفت: «ای بزرگان قم! شما بزرگ من هستید و هیچ کس روی زمین بیش از شما بر گردن من حق ندارد؛ اما من در رفض (یعنی در شیعه بودن که اصطلاحی است که اهل سنت برای تشیع به کار می برده اند) با شما مخالفم. من شرق و غرب را گشتم و با مذاهب گوناگون آشنا شده ام، اما هیچ کس را هم اعتقاد با شما نیافته ام. محال است که همه بر گمراهی، اجماع و اتفاق کرده باشند و تنها شما از میان همه مردم، بر حق بوده باشید».

وصیف آن مولای خود و فرزندش را بزرگ داشت و آن دو را جزء رؤسای قم در شمار آورد («المنتظم» ج ۱۲، صص ۷۰ - ۷۲). این گزارش نشان می دهد که وصیف، سالهای نوجوانی خود را در قم سپری کرده است و بزرگان قم برای او بسیار محترم بوده اند.

۳۰. ابوجارود منذر بن منصور

او در زمان خلافت واثق عباسی، عامل قم بود و در سال ۲۲۷ ه. ق. قم را برای پنجمین بار مساحت کرد. مالیات قم بر اساس مساحت او سه هزار هزار (سه میلیون) درهم بوده است. وی تا سال ۲۲۹ ه. ق. عامل قم بود و پس از آن، در حالی که از مردم قم در کینه و وحشت بود، از قم بازگشت و برادر خود، احمد بن منصور را جانشین خود کرد.^(۱)

۳۱. احمد بن منصور

گذشت که وی پس از برادرش منذر، عامل قم شد.^(۲)

۳۲. المنتصر بالله

در سال ۲۳۵ ه. ق. متوکل عباسی، منتصر را بر مناطقی حاکم کرد که قم نیز در شمار آنهاست.^(۳) روشن است که وی برای اداره این مناطق، نمایندگان بر می گزیده است.

۳۳. احمد بن محمد بن رستم

از وی اطلاع چندانی در دست نیست، جز این که آمده است محمد بن ادريس قمی، پس از او بر قم حکومت یافت.

۳۴. محمد بن ادريس قمی کاتب

وی به جانشینی احمد بن محمد [بن] رستم، والی قم گردید. او بار

۱. «تاریخ قم» ص ۱۰۴.

۲. همان جا.

۳. «تاریخ الطبری» ج ۹، ص ۱۷۶.

دیگر دیوان خراج را به دار الخراج پیشین منتقل کرد.^(۱)

۳۵. یحیی بن هرثمه

وی در سال ۲۴۳ ه. ق. در روزگار خلافت متوکل، والی قم شد.^(۲)

۳۶. مفلح ترکی

وی در ربیع اول سال ۲۵۴ ه. ق. هنگام خلافت معتز به قم آمد و باروی شهر را ویران کرد و اهل قم، آن را اعاده کردند.^(۳) چنانکه درباره علی بن هاشم گفتیم، شیوه مطالبه مالیات از ضامنهای دهگانه، درگیرها و مشکلاتی را به وجود آورده بود.^(۴)

۳۷. مادرانی

در «تاریخ قم» آمده است:

چنین گویند که چون علی بن هاشم به قم آمد و پس از او مفلح ترکی و پس از او مادرانی، از این کفلاهی دهگانه، به جمله، مال خراج مطالبت نمودند. هلاک ایشان در این سبب واقع گشت... و همچنین علی بن ابوالهیجا، در روزگار مادرانی به این سبب از شهر بیرون آمد و عبدالله بن احمد حمّاد، درویش گشت و همچنین، جمعی از وجوه و اشراف و بزرگان و توانگران عرب، درویش و بدحال شدند.^(۵)

۱. همان، ص ۳۹. توضیح نقل و انتقالات دیوان خراج و دارالضرب در ادامه مطلب آمده است.

۲. «تاریخ قم»، ص ۱۰۳.

۳. خلاصه‌ای از مطالب «تاریخ قم»، صص ۳۳ - ۳۵؛ «تاریخ الطبری» ج ۹، ص ۳۸۱.

۴. «تاریخ قم»، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۵. همان جا.

۳۸. محمد بن مجّمع

نویسنده «تاریخ قم» می گوید:

من که مصنف این کتابم، کتابی از آن محمد بن مجّمع خوانده‌ام و نسخه آن این است: این، کتابی است مشتمل بر آنکه جمعی از شهود که در آخر این کتاب نام ایشان برده‌اند، گواهی داده‌اند در تاریخ شعبان سنه خمس و خمسين و مأتین [۲۵۵ ه. ق.]. به نزدیک محمد بن مجّمع، عامل امیرالمؤمنین - أطال الله بقائه - بر خراج کوره قم که همه حصّه معروفه به حصّه عبدالله جشنسفیار، ملقب به «اوشته» و هندوبن وار در قریه طریز ناهید از رستاق ساوه از کوره قم، و آن یک جزو است از جمله هشت جزو که عبارت از مجموع این قریه معروف مسماة است. (۱)

۳۹. مفوض الی الله

وی در سال ۲۶۱ ه. ق. از سوی پدرش معتمد به حکومت قم و مناطق اطراف گماشته شد. (۲) روشن است که وی برای اداره این مناطق، نمایندگان بر می گزیده است.

۴۰. احمد بن علی مرفورودی

در «تاریخ قم» آمده است که در ایام عجم، در قم قنات (کاریز) های بسیاری بوده که خراب شده‌اند و فرود آمده‌اند و آثار آن، ناپدید شده

۱. همان، ص ۱۰۳.

۲. «المنتظم» ج ۱۲، ص ۱۶۳.

است. هنگامی که عرب به قم آمدند، بیش از بیست کاریز آب در قم بیرون آوردند و روان گردانیدند. مردم قم، آب این کاریزها را در رودخانه می انداختند و بیشتر آن را از راه جویهایی که از سرِ رودخانه ها برگرفته بودند، به کشتزارها و باغها می بردند و بعضی از آن آب را در جویهای کوچک، روانه گردانیده بودند تا به مَمّجان (یعنی خود شهر قم) از برای باغات و بساتین و برای آن که در زمستان در چاه های محجّر نهند. پس این کاریزها رو به نقصان نهادند و به اندک روزگاری خراب شدند و قورجات آن (یعنی در کاریزها و مستغل هایی که در زیر زمین کنده بودند) باقی مانده بود و اثر آن ظاهر بود. هنگامی که احمد بن علی مرو رودی به قم آمد و والی قم شد، چاه کنان را به بیرون آوردن آب این کاریزها واداشت و مال بسیار بر آن خرج کرد و آب های آن را گشود و به شهر روان گردانید و آب تا میان بازار رسید. هنگامی که احمد از قم رفت، دوباره آن آب، باز ایستاد و آب در شهر قم مدّتی به شدت کمیاب شد. (۱)

۴۱. ابو العباس احمد بن علی

به نوشته «تاریخ قم» کم آبی در قم پس از رفتن احمد بن علی، همچنان ادامه داشت تا هنگامی که مؤید الدوله به استعانت و مدد ابو القاسم اسماعیل بن عبّاد، برای ابو العباس احمد بن علی - که عامل قم بود - به بیرون آوردن آب بعضی از این کاریزها قیام نمود و قنای

(پوشش) آن را بر آن داشت و مالی بسیار بر آن خرج کرد.^(۱)

۴۲. احمد بن عبدالعزیز بن ابی دُلف

در سال ۲۶۸ ه. ق. ادکوتکین (اذکوتکین) فرزند آساتکین، با حاکم قم، احمد بن عبدالعزیز به نبرد پرداخت و قم را از چنگ او به در آورد.^(۲)

۴۳. ادکوتکین (یدکوتکین/ اذکوتکین)

وی پس از غلبه بر احمد بن عبدالعزیز، به سال ۲۶۸ ه. ق. مدتی بر قم چیره بود.^(۳)

۴۴. المکتفی بالله

نام او علی و فرزند معتضد عباسی بوده است. معتضد در سال ۲۸۱ ه. ق. برای سرکوب قیام محمد بن زید علوی، از بغداد راهی سرزمین جبل شد. در این سفر، فرزندش مکتفی را به حکمرانی ری و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و دینور گماشت و احمد بن اصبغ را نیز کاتب (دیوان‌دار) او ساخت و عمر برادر احمد بن عبدالعزیز را نیز بر اصفهان و نهاوند و کرج گماشت و برای حل مشکل گرانی، به بغداد بازگشت.^(۴)

۴۵-۴۸ احمد بن محمد بن یحیی فیروز و محمد بن ابی مریم و احمد بن ابی

مریم و احمد بن محمد بن جراح

۱. «تاریخ قم» ص ۴۲.

۲. «والکامل» ج ۷، ص ۳۷۱؛ «تاریخ الطبری» ج ۹، ص ۶۱۱.

۳. همانها.

۴. «المنتظم» ج ۱۲، ص ۳۳۹؛ «والکامل» ج ۷، ص ۴۶۷؛ «ری باستان» ج ۲، ص ۱۴۱.

در هنگام خلافت معتز، این چهار تن در مدت کوتاهی، یکی پس از دیگری، حاکم قم شدند؛ اما هر کدام به گونه‌ای بر مالیات مردم قم می‌افزودند و باعث ناخشنودی مردم می‌گشتند.^(۱)

۴۶ و ۴۷. عباس بن فضل و بشر بن فرج

هنگامی که اهل قم از رفتار عاملان خود در افزایش مالیات، شکایت کردند، عباس بن فضل را عامل قم کردند و بشر بن فرج را همراه او، با اهل قم به آنجا فرستادند تا بشر در آنچه اهل قم از آن شکایت می‌کردند، ناظر و داور باشد و باز بیند که این شکایت از عاملان پیشین، به جاست یا نه.

این در روزگار، خلافت معتضد و ولایت وصیف بود. عباس بن فضل، بشر را به نمایندگی از خود، عامل قم کرد و بشر در ماه رجب سال ۲۸۴ هـ. ق. به قم فرود آمد و پس از آنکه بخشهای بخشیده شده و مسلمة را - که در دست مردم بود و آن را مساحت نمی‌کرد - وضع کرد و معاف و مسلم داشت، قم را مساحت کرد و به سه هزار هزار درم و کسری رفع آن بنوشت. این مساحت، معروف است به «مساحت عبره» و ششمین مساحت قم است.^(۲)

۴۸. محمد بن ابراهیم

وی به سال ۲۸۵ هـ. ق. حاکم قم بوده است. نویسنده «تاریخ

۱. «تاریخ قم»، ص ۱۰۴.

۲. همان، صص ۱۰۴ - ۱۰۵.

قم» می‌گوید:

...مبلغ آنچه همدانی در کتاب خود آورده است و محمد بن ابراهیم، عامل قم، او را بدان خبر داده از خراج قم، به احتسابات بر آل عجل و آن کسانی که در ناحیت ایشان بوده‌اند و با آنچه بر اهل اطراف متوجه گشته، سه هزار هزار و دویست و سی هزار درهم و مبلغ مال ضیاع منقوله، دویست و بیست هزار و سیصد و سی درهم [است].^(۱)

۴۹. برون (بیرون) ترکی

به بیان کتاب «تاریخ قم» در روستای صرم، کوهی بلند است که در برابر آن، چشمه‌ای هست و آب آن، گرم، که هر کسی را که بیماری و علتی باشد، چون خود را بدین آب بشوید، به قدرت خدای - عزوجل - شفا یابد. برون ترکی، امیر قم،^(۲) در سال ۲۸۸ ق، (و به روایتی ۲۸۳ هـ. ق.) قصد این چشمه کرد و گرد بر گرد این چشمه، کاروان‌سرایی بنا نهاد تا کسانی که برای درمان، قصد این آب می‌کنند، در این کاروان‌سرا فرود آیند.^(۳)

ابن فقیه، در بحثی که درباره آتشیایی که ایرانیان زرتشتی بدان اعتقاد داشته‌اند، مطرح کرده، می‌گوید: هنگامی که مزدک بر قباد چیره شد، گفت: شایسته آن است که جز سه آتش نخستین (آذر خَرّه، جمشید، ما جُشَنف یا همان کیخسرو)، باقی آتشی را باطل کنیم. بدین

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. «مختصر البلدان» ص ۲۴۷؛ «تربت پاکان» ج ۲، ص ۳۵.

۳. «تاریخ قم» ص ۶۷.

سان، آتش برخی آتشکده‌ها را درهم آمیختند و آتش آذر جُشنف (آذر گُشَسب)^(۱) فراهان را به آذربایجان^(۲) بردند. پس از کشته شدن مزدک، مردم آتشها را به جای گذشته‌شان بازگرداندند و... آتش آذربایجان به «فردجان»^(۳) منتقل شده بود و در آنجا ماند تا اینکه در سال ۲۸۲ هـ.ق. برون ترکی، والی قم، به سراغ آن رفت و بر باروهای آن منجنیق‌ها و عراده‌ها نصب کرد و آن را در سال ۲۸۸ هـ.ق. بگرفت و فتح کرد و باروهای آن را خراب کرد و آتشکده را زیر و زبر گردانید و آتش را بنشانند و از آن روز، باز آن آتش و آتشکده باطل گشت و دیگر آنجا آتشکده نبود و تا امروز هم نیست.^(۴)

۵۰. احمد بن محمد (فیروزان)

نویسنده «تاریخ قم» می‌گوید:

من نسخه دیگر یافتم [در مورد خراج قم] به مُهر احمد بن محمد (فیروزان)، عامل قم، ناطق به مبلغ مال وظیفه خراج کوره قم در سنه اثنین و ثلث و اربع و خمس و ثمانین و مأتین [۲۸۲-۲۸۵ هـ.ق.] و احمد، آن نسخه را به ابی القاسم عییدالله بنی سلیمان فرستاده، مشتمل بر بسیاری اسباب خراج قم.^(۵)

۱. آذر حبشنسف (تاریخ قم).

۲. آتش «ماحبشنسف» (تاریخ قم).

۳. مزدجان (تاریخ قم).

۴. «تاریخ قم» ص ۸۹؛ «مختصر کتاب البلدان» ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۵. «تاریخ قم» ص ۱۲۵.

۵۱. کوتکین

وی فرزند ساتکین ترکی بوده است. او در سال ۲۹۱ ه. ق. در زمان خلافت معتز، همراه با کاتب خود ابوالحسن بن حسن به قم آمد و بارویی را که گرد شهر بود، خراب کرد. (۱)

۵۲. اسد بن جمهود

میان او و مردم قم، اختلاف شد و با اعتراض مردم قم، او را عزل کردند. (۲)

۵۳. یحیی بن اسحاق

هنگامی که میان اسد بن جمهود، حاکم قم و اهل قم، اختلافی واقع شد، در جمادی آخر سال ۲۹۱ ه. ق. پنجاه مرد از اهل قم، بعضی از عرب و بعضی از عجم، نزد حامد بن عباس، وزیر دستگاه عباسی، رفتند. او در کرج ابو ذلف (و به نقلی در همدان) بود. آن پنجاه مرد که از قم به نزد حامد رسیده بودند، از اسد شکایت و تظلم نمودند و التماس کردند که عاملی عادل بفرستند تا ضیعتهای ایشان را بر وجه تعدیل مساحت نماید. پس حامد بن عباس، اسد را معزول کرد و یحیی بن اسحاق را به جای او حاکم قم گردانید. اهل قم در رجب همان سال، همراه یحیی به قم بازگشتند و یحیی، در همین ماه ابتدا به مساحت قم اقدام کرد که هفتمین مساحت قم به شمار آمده است. (۳)

۱. همان، صص ۳۳ - ۳۵.

۲. ر. ک: همان، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۱۰۵.

۵۴. عباس بن عمرو غنوی

او والی معروف قم در قرن سوم بوده است. اما از گزارش «تاریخ قم» چنین برمی آید که مردم، چندان ارجی به وی نمی نهاده‌اند. ^(۱) مقتدر خلیفه عباسی در سال ۲۹۶ ه. ق. وی را عزل کرد و به بغداد فراخواند و حسین بن حمدان را - که شیعه‌ای متنفذ و مقتدر بود - به جای او منصوب کرد. ^(۲)

۵۵. حسین بن حمدان

ابن اثیر، وی را در شمار رهبران و سرداران زمان مقتدر عباسی دانسته است. در سال ۲۹۶ ه. ق. گروهی از بزرگان و قضات و اشخاص پرنفوذ، گرد عباس بن حسن، وزیر دستگاه عباسی، آمدند تا مقتدر را از خلافت، خلع کنند و با فرزند معتز بیعت کنند. او نیز به این شرط که خونریزی و جنگی در میان نباشد، پذیرفت.

این کودتا سرانجام شکست خورد و با کشته شدن فرزند معتز و گروهی از هوادارانش، حکومت به مقتدر بازگشت. حسین بن حمدان نیز به دست برادرش ابوهیجا - که آن هنگام حاکم موصل بود - مورد پیگرد قرار گرفت و اموالش نیز مصادره گشت؛ اما با میانجیگری برادر دیگرش ابراهیم، امان گرفت و با احترام، به بغداد رفت. او در روز بیعت با فرزند معتز، حاضر نبود و شاید از این رهگذر، از ابوالحسن بن فرات، ^(۳) تقاضای وساطت کرد. با پذیرش وساطت او، حسین بن

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. «الکامل» ج ۸، ص ۵۴؛ «تاریخ مذهبی قم»، ص ۱۶۶.

۳. وی مردی باهوش و با تدبیر و اهل مدارا بود و در رتق و فتق امور حکومت،

حمدان بخشوده شد و اموالش نیز بازگردانده شد.

حسین بن حمدان، پس از بخشودگی، اسنادی را که نشانگر نام کودتاجیان بود، در دجله انداخت و از میان برد. او در بغداد ماند و چندی بعد، والی قم و کاشان شد و به قم رفت.^(۱)

ابن اثیر، این کودتا را دربردارندهٔ عجایبی دانسته است و از جمله، می‌گوید:

ابن حمدان با این‌که به شدت شیعه و مایل به علی علیه السلام و اهل بیت او بود، برای بیعت مردم با فرزند معتز کوشید، حال آن‌که فرزند معتز از علی علیه السلام رویگردان بود و در نصب (ناسزاگویی به اهل بیت) و مانند آن، زیاده‌روی می‌کرد.^(۲)

مردم قم از پرداختن خراج به خلفا و کارگزاران آنان - تا آنجا که قدرت داشتند - سر باز می‌زدند و این چنین بود که دستگاه خلافت بغداد نیز هر چند یک بار، لشکر عظیمی به قم می‌فرستاد و نقاطی از آن را ویران می‌ساخت و گروهی را می‌کشت یا دستگیر می‌نمود. آمدن کوتکین به قم، به همین منظور بوده است.

با این حال، مردم قم باز هم زیر بار نمی‌رفتند. تنها در قرن سوم، قمیها پنج بار بر خلفا شوریدند و در سال‌های آخر قرن، کار

→ شایستگی‌های بسیار از خود نشان داد. با این حال، بعدها مورد بدگمانی و خشم خلیفه قرار گرفت.

۱. «الکامل» ج ۸، صص ۱۴ - ۱۹ و ۵۵ - ۵۴؛ «تاریخ الطبری» ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۲. «الکامل» ج ۸، ص ۱۸.

به جایی رسید که هر کس از طرف آنان به این منطقه فرستاده می شد، اهل شهر با او به جنگ بر می خاستند. سرانجام خلیفه مجبور شد، بر خلاف میل قلبی خود، با آنکه برای او خطرهایی به همراه داشت، حسین بن حمدان (عموی سیف الدولة معروف) را به حکومت قم بگمارد. روشن است که نقش او در کودتای نافرجام، او را مهره‌ای خطرناک ساخته بود و فرستادن او به مرکز شیعیان قم کاری دور از احتیاط بود؛ اما ظاهراً خلیفه چاره‌ای جز آن نداشته است. البته شاید ابن فرات، وزیر آگاه مقتدر بالله، در این تصمیم‌گیری نقش داشته است.

هنگامی که حسین حمدان به نزدیکی قم رسید، اهالی شهر بیرون آمدند تا از وی استقبال شایانی به عمل آورند، و گفتند: ما والیان پیشین را از این رو به شهر راه نمی دادیم که در مذهب، با ما اختلاف داشتند؛ اما تو چون شیعه هستی، در نزد ما گرامی و محترم خواهی بود.^(۱)

وی در سال ۲۹۷ ه. ق. برای سرکوب لیث، از قم به یاری مؤنس خادم و سبکری شتافت.^(۲) مردم قم در سال ۲۹۸ ه. ق. مبالغه‌نگفتی به عنوان خراج به حسین بن حمدان پرداختند و به اندازه‌ای نسبت به او احترام می‌کردند که خلیفه به وحشت افتاد و سرانجام، او را معزول کرد و به بغداد فراخواند.^(۳) پس از آن، او را به حکومت دیار بکر

۱. «كشف الغمة» ج ۳، صص ۴۰۹ - ۴۱۱.

۲. «الکامل» ج ۶، ص ۲۴۷.

۳. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۱۵.

گماشتند. (۱)

جالب این است که خلفا مجبور بودند برای والیانی که به قم می‌فرستادند، بر خلاف معمول «لوای سفید» ببندند که شعار تشیع بود؛ در حالی که شعار بنی عباس، سیاه بود. (۲)

۵۶. ابو علی احمد بن محمد [بن] رستم اصفهانی

هنگامی که وی والی قم شد، در سرای حسن بن نصر بن عامر اشعری ساکن شد و به همین سبب نیز دیوان خراج را به خانه او منتقل کرد. پیش از آن، سرای ابو جعفر محمد بن علی طلحی دارالخراج بود. (۳)

محمد بن ادریس قمی کاتب، نامه‌ای به علی بن عیسی، وزیر عباسی نوشت و از وی خواستار عزل ابوعلی شد. در پی این درخواست، ابوعلی از حکومت قم عزل شد و خود محمد، حاکم قم گردید. (۴)

۵۷. محمد بن ادریس قمی کاتب

چنان که آمد پس از عزل ابوعلی، ابن ادریس به حکومت قم، گمارده شد. همچنین ابوالحسن عبیدالله بن عیسی بن حراج را به قم فرستادند تا ناظر کار او (در پیمودن اراضی) باشد. (۵)



۱. «تاریخ الاسلام»، ج ۲۲، ص ۳۳.

۲. «الکامل»، ج ۶، ص ۳.

۳. «تاریخ قم»، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۵. همان جا.

قرن چهارم

در آغاز قرن چهارم هجری، آل بویه ظهور کردند؛ خاندانی ایرانی و اهل گیلان. آنان در سال ۳۲۰ ه. ق. بر بیشتر ایران چیره شدند و قم در منطقه تحت سلطه حسن قرار گرفت که بعدها از سوی المستکفی بالله خلیفه عباسی، لقب «رکن الدوله» گرفت. در واقع از سال ۳۳۴ ه. ق. به بعد، دوره او جگیری آل بویه آغاز شد که حکومت مستقلی تشکیل داده بودند و حتی بر خلفای عباسی نیز تسلط داشتند؛ ولی چون خلفای عباسی، خود را جانشینان رسول خدا و خلیفه بر حق می دانستند و این مسئله در میان مسلمانان نیز جا افتاده و پذیرفته شده بود، احترام ظاهری آنان، حتی نزد آل بویه و دیگر حاکمان خودمختار، محفوظ بود. در هر حال، آل بویه تا سال ۴۴۸ ه. ق. بر مرکب قدرت نشستند.

به سال ۳۸۴ ه. ق. غزنویان بساط قدرت گسترده و سامانیان نیز در سال ۳۸۹ ه. ق. از صحنه محو شدند. غزنویان توانستند با آل بویه نیز رویارویی کنند و تا سال ۴۳۱ ه. ق. مقدار بسیاری، از نفوذ آنان کاستند. مرداویج نیز در سال ۳۱۶ ه. ق. با یاری اسفار بن شیرویه دیلمی، قد برافراشت و سلسله آل زیار را تشکیل داد. وی نخست در گرگان، کوس استقلال زد و سپس در نبرد با سپاهیان مقتدر عباسی پیروز شد و بر اصفهان و همدان و ری و قم نیز چیره شد و به این ترتیب، دو گروه از دیلمیان، هم زمان بر بخشهایی از ایران چیره بودند. قم بین سالهای ۳۲۰ ه. ق. تا ۳۳۰ دست کم یک گماشته از سوی آل زیار داشته است. در سال ۳۳۰ ه. ق. ابوعلی احمد بن محتاج از فرماندهان سامانی بر این

مناطق غلبه یافت و واز مردم، مالیات گرفت؛ اما ظاهراً اندکی پس از آن، قم دوباره به دست دیلمیان آل بویه افتاد.

مرداویج در سال ۳۲۳ ه. ق. کشته شد، برادرش وُشمگیر نیز پس از چندی، مغلوب آل بویه و سامانیان شد و آل زیار برای همیشه، ری و اصفهان و فارس و مازندران و قم را از دست دادند؛ هر چند تا سال ۴۳۴ ه. ق. براریکه قدرت محلی خویش سوار بودند.

۵۸. ابوالحسن بن احمد صیفری

وی در شوال سال ۳۰۱ ه. ق. حاکم قم شد. وی نخست، ابن ادریس را زندانی کرد و سپس سرگرم پیمودن اراضی قم شد. مساحت او - که در سال ۳۰۳ ه. ق. تمام شد - هشتمین مساحت قم بوده است. (۱)

۵۹. احمد بن علی خراسانی

وی در سال ۳۰۶ و ۳۰۷ ه. ق. حاکم قم بوده است. (۲)

۶۰. احمد بن علی بن صعلوک

در سال ۳۰۹ ه. ق. مؤنس که از سرداران دستگاه مقتدر بود، برای سرکوب یوسف بن ابی ساج، در زنجان لشکری گرد آورد و پس از پیروزی، پیش از آنکه به بغداد بازگردد، اداره اصفهان و قم و کاشان و ساوه را به احمد بن علی بن صعلوک - که پیش از آن مدتی حاکم بود - سپرد و از آذربایجان، رهسپار بغداد شد. (۳)

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۴۲.

۳. الکامل، ج ۸، ص ۱۰۰-۱۰۲؛ ری باستان، ج ۲، ص ۱۴۶.

احمد بن علی، پس از بازگشت مؤنس، به ری رفت تا آنجا را نیز در قلمرو خود بیاورد؛ اما با فرمان مقتدر بازگشت. با این حال، طاقت نیاورد و بار دیگر به یاری کارگزاران خود در قم، آماده حرکت به سوی ری شد و در دروازه ری بانیر و های اعزامی از سوی خلیفه درگیر شد و آنان را گریزاند و بر ری، چیره شد. با وساطت یکی از بزرگان، خلیفه به حکومت او بر ری رضایت داد و بدین سان، حکومت او بر قم پایان یافت. در این هنگام، خلیفه کسی را موقتاً برای حکومت قم گماشت^(۱) که شاید همان محمد بن بحر اصفهانی باشد.

۶۱ ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی

او در سال ۳۰۹ ق، حاکم قم بوده است. در «تاریخ قم» آمده است: چون ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد، هر روز جمعه برنشستی و به زیارت رؤسای قم برفتی و حقوق ایشان بگزاردی و حرمتداری کردی.^(۲) در زمان امارت و ولایت احمد بن علی خراسانی همچنین [بوده است که به هر هزار درهم، ۳۶ دینار طلا مقرر بوده است. به هر هزار درهم که متوجه شده، در عوض قیمت آن ۶۶ دینار طلا رسانیده‌اند] و بر این دستور بوده بی زیاده و نقصان و ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی عامل قم در سنه تسع و ثلثمائه [۳۰۹ ه. ق.] بر این زیاده گردانید و خراج عرب ساکن به قم از خراج عجم، جدا کرده و مقرر گردانید که عرب به هر هزار درهم،

۱. «الکامل» ج ۸، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. «تاریخ قم» ص ۲۱۷. نیز ر. ک: همان، ص ۱۰۶.

۶۶ دینار بدهند و عجم، ۶۶ و چهار دانگ دیناری. (۱)

۶۲ علی بن محمد بن سهل دینوری

او در سال‌های ۳۱۰ و ۳۱۱ ه. ق. حاکم قم بود و قم را پیمود و مساحت کرد. وی پس از مساحت، ضیعت‌های عرب و عجم را از هم جدا کرد. (۲)

۶۳ حسن بن قاسم

وی در سال ۳۱۶ ه. ق. بالشکری بزرگ، از گیل و دیلم به ری آمد و نیروهای سامانی را از آنجا بیرون کرد. سپس بر ری و قزوین و زنجان و قم، چیره شد. در پی این واقعه، مقتدر عباسی، خلیفه وقت، نامه‌ای اعتراض‌آمیز به نصر بن احمد سامانی نوشت و از آنچه پیش آمده بود، گلایه کرد. (۳)

۶۴ مؤیدالدوله

وی در سال ۳۱۹ ه. ق. از طرف پدرش رکن الدوله، حاکم قم و برخی دیگر از بلاد بود. وی در انجام دادن برخی از کارها به موفقیت‌هایی دست یافت و به همراه وزیر خود، صاحب بن عباد، قدم‌هایی چند در راه برگرداندن آبادانی و پیشرفت شهر برداشت. این آبادانی و پیشرفت نسبی قم، برای مدت کوتاهی دوام یافت. (۴)

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. «ری باستان» ج ۲، ص ۱۴۸.

۴. «چگونگی شکل‌گیری قم در قرون وسطی» ص ۱۵ (از نسخه کپی موجود در «کتابخانه تخصصی تاریخ» شهر قم).

۶۵ اسماعیل جیلی

جیلی به سال ۳۲۷ ه. ق. امیر قم بود. وی در دوران وُشمگیر جیلی، گماشته آل زیار در قم بود. (۱)

۶۶ و ۶۷ جعفر بن احمد بابویه و حسین بن محمد سردابی

در «تاریخ قم» می خوانیم:

مشاهره (۲) به قم، اسماعیل جیلی امیر قم از قِبَل وُشمگیر جیلی وضع کرده است و بنهاده فی سنة سبع وعشرين و ثلثمائه [۳۲۷ ه. ق.] و از جمله قواعد ناپسندیده اوست و این مشاهره، مدتی بر سرها وضع کرده بودند و ارباب خراج، روزگاری به سبب این، در بلا و زحمت بودند تا آن گاه که جعفر بن احمد بن علی بابویه و حسین بن محمد سردابی در وضع آن از ارباب خراج شروع کردند. پس آن را وضع کردند و بر اهل بازار نهادند، «هدیه نوروژ و مهرجان [مهرگان]» نام کردند. و مهرجان، روزی است در ایام خریف. بعد از آن، اهل قم از این حالت در حضرت رکن الدوله شکایت کردند و تظلم نمودند. رکن الدوله قبول فرمود که به وضع آن توقیع فرماید و حکم کند. و مبلغ مشاهره در آن هنگام، نه هزار دینار بوده است و آن را عقود عاملان ذکر کرده بودند بر سییل احتساب، تا آن گاه که برادر امیر ابوالقاسم کاتب، والی شد. (۳)

۱. «تاریخ قم» ص ۱۶۴.

۲. مالیات ماهیانه.

۳. «تاریخ قم» صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۶۸ ابو علی حسن بن محمد قمی

مؤلف «تاریخ قم»، پس از آنکه به میزان نابرابر مالیات مردم قم در زمان ابومسلم بحر اصفهانی اشاره می‌کند، می‌گوید:

در ایام عمّال و گماشتگان و کارکنان ما کان بن کاکی و اسفار بن شیرویه الدیلمیین و مرداویج بن زیاد جیلی و برادر او و شمشگیر، [مالیات] به دویست دینار برسیده، به هر هزار درهم، دویست دینار می‌رسانیدند و زیاد بر آن. و همچنین حال ارباب خراج به قم با عاملان قم بوده در الحاق عجز دیگران به ضمانات توانگران تا آن گاه که شیخ ابوالحسن عباد بن القباس، وزیر رکن الدوله در سنه خمس و ثلاثین و ثلثمائه [۳۳۵ ه. ق.]، به قم رسید و در آن سال، عامل قم ابی علی حسن بن محمد قمی بود. جمعی از ارباب خراج به قم مانده بودند. تظلم و شکایت نمودند و گفتند که هر کس که ارتفاع او از ضمان، ناقص می‌آید، نقصان رسد او بر ما قسمت می‌کنند و ما از آن در تنگ و زحمتیم. ابوالحسن عباد این حالت را به غایت مستعظم و بزرگ و ناموجه یافت و منکر آن شد و فرمود که چون هر عامل که به قم آید و خراج دیگران که در ادای آن عاجز شوند، بر سایر ارباب خراج حواله نماید، بدان رسد و بدان کشد که همه عاجز و مضطر و درویش و بدحال گردند و خراج به کلی خلل پذیرد و برافتد و شهر خراب گردد. ابوالحسن عباد، این معنی و حرکت [را] به غایت ناموجه و غیر محمود یافت و بسی تفریغ و تویخ نمود. بعد از آن بفرمود تا دستور خراج و دفاتر دیوان و نویسندگان حاضر

کردند و قرار ضریبه خراج شهر، مقرر گردانید. (۱)

۶۹. زید بن احمد بن بحر اصفهانی

ابوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی، در سال ۳۵۰ هـ. ق. حاکم قسم بوده است. شاید وی برادرزاده ابو مسلم پیش گفته باشد. وی تعمیراتی در بارگاه حضرت معصومه علیها السلام و نیز گنبد قبر خواهران موسی مبرقع انجام داد و درهای حرم حضرت معصومه علیها السلام را - که آن روز به طرف رودخانه باز می شده است - فراخ تر و وسیع تر گردانید و در بزرگ تری برای آن تهیه نمود. (۲)

در «تاریخ قم» آمده است:

و این در که برابر رودخانه است از قبه فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السلام، بس کوچک و کوتاه بوده است. و ابوالحسین زید بن احمد بن بحر اصفهانی، عامل بلدة قم در سنه خمسين و ثلثمائه [۳۵۰ هـ. ق.] آن را فراخ و بزرگ گردانید، هم در طول و هم در عرض، و این دو در که الیوم بر آن قایم اند، بر آن آویخته گردانیده. (۳)

۷۰. ابو شهاب (یا ابو هاشم) عبد الله بن محمد اصفهانی

در «تاریخ قم»، وی بدعتگذار نوعی مالیات دانسته شده و آمده است: مال خراج، به بلدة قم، یعنی مالی که بعد از وظیفه خراج، ارباب

۱. همان، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۲. رجال قم و بحثی در تاریخ آن، ص ۷۰.

۳. «تاریخ قم» ص ۲۱۴.

جهت مصلحتی به عمّال و مردمان او^(۱) داده‌اند یا ایشان به خود سته‌اند و چون رفع عمّال نوشته‌اند و حساب ایشان کرده‌اند، ایشان سته‌اند بعد از وظیفه خراج با مال خراج ضمّ کرده‌اند تا آن نیز رسم و دستور شده است. این رسم از جمله رسمهای مستحدثه است که در ایام عامل شدن ابی شهاب عبدالله بن محمد اصبهانی به شهر قم بنهادند در سنه خمس و خمسين و ثلثمائه [۳۵۵ ه. ق.]،^(۲) و این ابی هاشم، مردی بس شریر بوده است. چون او والی شد، قصد ارباب خراج کرد و عزیمت نمود بر تفتیش ضمانات ایشان و ضرائب خراج ایشان. پس ارباب خراج یک هزار و پانصد دینار بر سیل بر و هبه^(۳) بدو دادند و این مبلغ بر آکرة خود قسمت نمودند به محاسبه هر هزار دینار، یک دینار و نیم. و از این یک دینار و نیم، بعضی اکار، ملتزم آن می‌شد و از بعضی، صاحب و اربابش، مثل نصف و ثلث و ربع. و این وضع و قسمت را اخراج نام نهادند و چون ابو هاشم را معزول کردند و حساب او را باز دیدند، این مال خراج، اصلی گشت تا غایت که تا بدین وقت می‌ستانند. این نیز ظلم و جور است؛ زیرا که این، مالی است که ارباب خراج جهت صلاح خود داده‌اند.^(۴)

۱. کارگزاران حکومتی.

۲. این تاریخ، برابر با سال حکمرانی علی بن محمد بن حسن کاتب، برادر همین مؤلف تاریخ قم است! اگر اشتباهی در نقل رخ نداده باشد، رابطه آنها و محدوده اختیارات هر کدام، نیازمند بررسی بیشتر است.

۳. یا همان «باج سیل»!

۴. «تاریخ قم» ص ۱۶۶.

۷۱. ابو عبدالله حسین بن محمد اصفهانی (کاموئی)

در «تاریخ قم» می خوانیم:

«[در قم] هر سال چهارپایان را می شمردند و ضبط می کردند و بعد از آن، زکات آن می ستدند و در این روزگار، چهارپایان را بلکه در هر ناحیتی به عدت آن مالی معین شده است، نمی شمردند و سال به سال می ستانند و در سنه اربع و ستین و ثلثمائه [۳۶۴ ه. ق.]^(۱) در وقت عامل شدن ابی عبدالله الحسین بن محمد اصفهانی، معروف به کاموئی در شهر قم، زیاده بر هزار دینار را اضافت کردند و تکمله مال صدقات گردانیدند.^(۲) شاید او برادر همان ابو هاشم پیش گفته باشد.

۷۲. ابو القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب

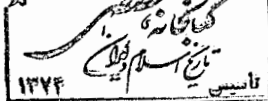
وی برادر ابوعلی حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی، نویسنده «کتاب قم» یا همان «تاریخ قم» به عربی بوده است. افندی در «ریاض العلماء» او را «فاضل» دانسته و گفته است که حسن بن محمد، در نگارش «کتاب قم» از وی بهره برده است.

رکن الدوله حسن بن بویه، امیر آل بویه، در سال ۳۵۲ ه. ق. علی بن محمد را حاکم قم گردانید^(۳) و این حکومت، دست کم تا سال ۳۷۸ ه. ق. (هنگام نوشتن «تاریخ قم») ادامه داشته است.^(۴) برادرش

۲. همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، مقدمه.



حسن بن محمد، صاحب «تاریخ قم» می گوید:

آن گاه که برادر من ابوالقاسم کاتب، والی شد، مال مشاهره را از اصل عقد به اذن رکن الدوله و اجازت او به عنایت ابی الفضل عمید، وضع کرد و ذکر آن به کلی بیفتاد، الا مگر به آبه و رساتیق [که] آن را استخراج می کردند و می ستدند. پس از آن، مشاهره طریذ ناهید را بینداخت و پس از آن، صاحب الجلیل در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه [۳۷۷ ه. ق.] آنچه آبه بر سرها قسمت می کردند، از اموالی که از جزوم (جزام) نهاده بودند، بینداخت و ایشان را از آن خلاص داد.^(۱)

او از رکن الدوله دستور داشت که در قم، دارالضرب تأسیس کند. از این رو، خانه ای را در قم برای سکه زدن فراهم ساخت و دارالضرب را تأسیس کرد.^(۲)



قرن پنجم

در آغاز قرن پنجم، قم، بیشتر تحت نفوذ غزنویان بوده و از سال ۴۳۱ ه. ق. زمام امور این ناحیه بیشتر در دست سلجوقیان بوده است و غزنویان تا سال ۵۸۳ ه. ق. که حکومتشان پابرجا بود، تنها بر افغانستان و سیستان و سند، حکم می راندند و رفته رفته، گستره قدرتشان تنگ تر می شد. پس قم، خارج از دایره حکومت آنان بوده است. اما ترکان

۱. همان، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۳۹؛ «قم در قرن نهم هجری» ص ۶۲.

سلجوقی که از سال ۴۲۹ ه. ق. در مرو و نیشابور اعلام استقلال کرده بودند، بین سالهای ۴۳۳ تا ۴۳۷ ه. ق. جبل و همدان و ری و اصفهان را نیز بر گستره قدرت خود افزودند. پس، از دهه چهارم سده پنجم، قم جزء ممالک سلجوقی به شمار آمده است. البته در این هنگام نیز هنوز بغداد، دارالخلافه بود و عباسیان، داعیه دار خلافت، اما «سلطان» کس دیگری بود و پس از این دوره امپراتوری سلجوقی شکل گرفت که آن هم در سال ۵۵۲ ه. ق. بامرگ سلطان سنجر، جزء جزء گشت و به چندین شعبه تقسیم شد.

از سال ۴۴۲ ق. به بعد، شهر قم به دست سلجوقیان بوده و از آنچه بر آن گذشته، اطلاع دقیقی وجود ندارد. بعد از بالا گرفتن بی ثباتی در میان سلجوقیان، شهر قم، محل درگیریهای شدید بین جناح های رقیب سلجوقی شد و چندین بار بین آنها دست به دست گردید.^(۱)

۷۳. شهریوش (شهرنوش / شهربوش)

وی، پسر ولکین بن وندرین، و سرپرست^(۲) ساوه و قم و نواحی اطراف آن بوده است. در سال ۴۲۴ ه. ق. هنگامی که مسعود بن محمود بن سبکتگین، پادشاه غزنوی،^(۳) درگیر جنگ با برادرش محمد بود،

۱. «تاریخ قم در قرون میانه» آندرس درچسلیر، ترجمه: سجاد جعفریان، ص ۴۳۰: آینه پژوهش سال پانزدهم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۸۳.

۲. صاحب.

۳. در همان زمان که آل بویه در بغداد حکومت داشتند، پایگاه حکومت غزنویان، «غزنین» در شرق ایران بود.

شهریوش از فرصت استفاده کرد و گروهی را گرد آورد و به سوی ری شتافت. ری را محاصره کرد، اما ناکام بازگشت. پس از آن، به آزار حُجّاجی پرداخت که از خراسان به سوی بیت الله الحرام می‌رفتند. وی در آزار آنان، زیاده‌روی کرد و پولهای گزافی از آنها گرفت. چون خبر به مسعود رسید، تاش‌فَرّاش و ابوالطیب را به جان او انداخت تا هر کجا که شده، او را به چنگ آورند و هر نیرویی که برای جنگ با شهریوش نیاز داشتند، به آنان داد. شهریوش در قلعه‌ای به نام «فستق» در نزدیک قم، پنهان شد، که بسیار محکم و استوار و بر مکانی بلند بود؛ اما سرانجام دستگیر شد و به دستور مسعود، بر دیوار ساوه به دار آویخته شد.^(۱)

احتمالاً وی همان داماد علاء الدوله دیلمی بوده که علاء الدوله، قم را تیول او قرار داده بود. در هر حال، او (یا برادرش، هر کدام که داماد علاء الدوله بوده‌اند) در سال ۴۱۸ هـ. ق. پدرش را که بر ضدّ علاء الدوله شوریده بود، یاری کرد و او را به تصرف شهرها تشویق نمود؛ چرا که با درگیری علاء الدوله و علی بن عمران، اوضاع به نفع او به جریان می‌افتاد و باعث تضعیف آنها می‌شد. پس همراه با برخی دیگر از سرداران و لشکری که گرد آمده بود، به ری رفتند و در آنجا منزل کردند. اما علاء الدوله با شنیدن خبر سرپیچی آنها، با علی بن عمران صلح کرد و آنان، بی هیچ دستاوردی از ری بازگشتند.^(۲)

۱. «الکامل» ج ۹، ص ۴۲۹.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۵۸.

۷۴. ابو سهل حمدونی

وی از سوی سلطان مسعود غزنوی، حاکم ری و قم و مناطق اطراف بود، اما در ری سکونت داشت و مردم قم از او همچون بسیاری دیگر از حاکمان منصوب، فرمانبرداری نمی‌کردند. هنگامی که مردم قم در سال ۴۲۶ هـ. ق. بر سلطان غزنوی شوریدند، ابوسهل همدونی جرئت حمله به قم را نداشت تا اینکه سپاه سلطان مسعود به سوی گرگان و طبرستان به راه افتاد و باعث دلگرمی ابوسهل شد و او توانست سپاهی به قم بفرستد تا مردم آنجا را به اطاعت از سلطان غزنوی وادار سازد. (۱)

۷۵. میر ابو الفضل عراقی

وی در دوره طغرل اول سلجوقی، بین سال‌های ۴۲۹ تا ۴۶۵ هـ. ق. حاکم قم بوده است. او بناهایی را که پیش از آن بر مزار حضرت معصومه علیها السلام ساخته شده بود، ویران کرد و بنای جدیدی به جای آن نهاد که دست کم تا سال ۵۶۰ هـ. ق. هجری پابرجا بوده است. (۲)

شیخ عبدالجلیل رازی در فصلی که دربارهٔ امرا و بزرگان شیعی در مناصب حکومتی آورده، می‌نویسد:

امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر، مقرب و محترم

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۲۷.

۲. همان، ص ۱۳۰.

بود. باروی شهر ری، او کرد. و باروی قم او نهاد. به مسجد جامع عتیق قم، مناره‌ها او فرمود. مشهد و قبه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام او کرد. و خیرات بسیار که به ذکر همه، کتاب بیفزاید. ^(۱)



قرن ششم

قرن ششم هجری، شاهد تقسیم‌پذیری حکومت سلجوقیان بود: سلجوقیان کرمان، سلجوقیان خراسان، سلجوقیان روم، سلجوقیان شام، و.... این از هم پاشیدگی، به برق شمشیر خوارزمشاهیان میسر شد که به سال ۵۲۱ ه. ق. در خوارزم سر بر آوردند و در نیمه دوم این قرن، ری و اصفهان را نیز بر گستره قدرت خود افزودند. پس قرن ششم را باید دوره یکه‌تازی خوارزمشاهیان دانست؛ هرچند خوارزمشاهیان نیز با توفانی که چنگیز به پا کرد، به سال ۶۲۸ ه. ق. برای همیشه از هم پاشیدند. در دهه پایانی این قرن، قم در سیطره ممالیک پهلوانی قرار گرفت.

۷۶. ملک‌شاه سلجوقی

وی پسر سلطان محمود بود. او در سال ۵۵۳ ه. ق. بیماری برادرش ملک‌محمد را فرصتی مغتنم شمرد و او را در راه بازگشت از محاصره بغداد، در همدان تنها گذاشت و به قم و کاشان و نواحی اطراف آمد، غارت کرد و اموال بسیاری از مردم گرفت و با اموال و نیرویی که از این

مناطق به دست آورده بود، راهی اصفهان شد.

ملک محمد، در نامه‌ای او را از این کارها بازداشت تا در عوض، او را ولیعهد خود گرداند، اما ملک‌شاه نپذیرفت و سرانجام بر منطقه خوزستان نیز چیره شد.^(۱)

او مدتی نیز به سلطنت رسید، اما عزل شد و در سال ۵۵۵ ه. ق. در اصفهان درگذشت.

۷۷. کوکجه

کوکجه، مملوک اتابک پهلوان محمد بن ایلدگز بود. وی در سال ۵۹۱ ه. ق. به فرماندهی دیگر ممالیک پهلوانیه برگزیده شد که در ری و برخی دیگر از مناطق، حکمرانی می‌کردند. وی در همان سال، پس از آنکه تا طبرس در پی خوارزمیان نهاد و آنها را تار و مار کرد، در نامه‌ای به خلیفه عباسی الناصر لدین الله، از او خواست که ری و ساوه و قم و کاشان و منضعات آنها تا مرز مردغان از آن او باشد و اصفهان و همدان و زنجان و قزوین، در اختیار خلیفه. از بغداد، نامه‌ای رسید و سند موافقت خلیفه، همراه با هدایایی، با احترام به او تقدیم شد و از آن پس، وی مقامی والا یافت و بر اقتدار و نیروی او و لشکریانش افزوده شد.^(۲)



۱. «الکامل» ج ۱۱، ص ۲۳۷.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۱۱۷؛ «ری باستان» ج ۲، ص ۲۰۷.

قرن هفتم

سلطان محمد خوارزمشاه، خبیطی عظیم کرد و جهان اسلام را در میان زبانه‌های آتش چنگیز انداخت. چنگیز در سال ۶۱۶ ه. ق. به خراسان حمله کرد و شهرهای ایران را یکی پس از دیگری فتح کرد و در سال ۶۲۴ ه. ق. درگذشت؛ ولی جانشینان او تا سال ۷۳۶ ه. ق. در ایران حکومت کردند.

قم در قرن هفتم، همچون دیگر شهرهای ایران، توسط سپاه مغول چپاول شد؛ اما چنان‌که خواهیم دید، در دوره غازان خان، پس از چند قرن افول، رونق گرفت.

یکی از مهم‌ترین مطالب گفتنی درباره این قرن، کشته شدن المستعصم بالله خلیفه عباسی است. هلاکو، نواده چنگیز، در سال ۶۵۶ ه. ق. بغداد را فتح کرد و مستعصم را کشت. با مرگ، مستعصم دستگاه خلافت عباسی بر چیده شد و زمینه‌ای فراهم شد تا در سالهای پایانی این سده، ترکان عثمانی قد علم کنند و خود را «خلیفه رسول خدا» بخوانند؛ عنوانی که از سال ۱۳۲ ه. ق. بنی عباس آن را یدک می‌کشیدند.

چنگیز و فرزندان، نخستین حاکمان غیر مسلمان این سرزمین، پس از فتح اسلام بودند. طبیعی بود که آنها به خلفا، وقعی ننهند این چنین بود که هلاکو، طی مشورتی با وزیر ایرانی‌اش خواجه نظام الملک، آخرین خلیفه عباسی را با ترفندی جالب، در نمد کرده، به هلاکت رساند.

۷۸. آباقاخان

وی از سرداران مغول و فرزند هلاکو خان بود. پس از درگذشت هلاکو، به دستور عموی خود، در حوالی فراهان قم، جلوس نمود. تاریخ تاجگذاری او سوم رمضان ۶۶۳ است و هفده سال و سه ماه سلطنت کرد.^(۱) وی به سال ۶۸۳ ه. ق. درگذشت.

۷۹. غازان خان

هنگامی که ارغون خان به سال ۶۸۳ ه. ق. بر اریکه سلطنت نشست، نخستین اقدام او این بود که پسر خود غازان خان را به حکومت خراسان و مازنداران و ری و قم گماشت. این در حالی بود که غازان خان، هشت ساله بود. یک سال بعد، خان بزرگ مغول، قوبلای خان، پیامی توسط اوردوگایا فرستاد و او را «ایلخان ایران» کرد.^(۲)

استاد مدرّسی طباطبایی، دوره یک ساله حکومت وی بر قم را مهم قلمداد کرده و نوشته است:

گویا در یک سالی که غازان خان حاکم قم بود، این شهر تا حدود زیادی تجدید حیات نمود.^(۳)

غازان خان، بعدها مناصب بالاتری یافت. هنگامی که غازان خان به حکمرانی قم، ری و دیگر نواحی منصوب شد، فردی به نام امیر نوروز،

۱. «قم در قرن نهم»، ص ۵۷ (به نقل از: «روضات الجنان و جنات الجنان» ج ۲، ص ۳۳۲).

۲. همان، ص ۵ (به نقل از: «تاریخ ادبی ایران» ادوارد براون، ص ۳۰).

۳. همان، ص ۵. نویسنده در صفحات پیش از آن، از رو به ویرانی نهادن قم از قرن چهارم به بعد، اشاره کرده است.

مسئول تربیت او بود و به نحوی، همه کاره او به شمار می آمد. هر چند بعدها، امیر نوروز مدتی با غازان، سر ناسازگاری گذاشت، اما از نزدیک ترین کسان او بود و غازان، با تشویق او به دین اسلام متمایل گشت. امیر نوروز در شرایط خاص سیاسی، غازان را به اسلام فراخواند و وی در سال ۶۹۴ ه. ق. در لار دماوند، غسل کرد و مسلمان شد و از آن پس، خود را «محمود» نامید و به «محمود غازان» مشهور شد. مسلمان شدن غازان خان، دگرگونی بزرگی در نظام سیاسی و اجتماعی ایران پدید آورد و رابطه ایلخانان ایران را با دربار سلاطین مغول، رفته رفته از میان برد. حتی در زمان جانشینان وی، سرداران مغول به تشیع گرویدند. از این رو، غازان خان را باید شخصیت مهمی در تاریخ ایران زمین دانست. وی در دهم ذی حجه سال ۶۹۴ ه. ق. مصادف با نوروز، در تبریز در مقام ایلخانی بر سریر قدرت جلوس کرد و نخستین فرمان او در این مقام، وجوب قبول مذهب اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت عدالت و منع امرا و بزرگان از ستم به زیر دستان بود. پس از آن نیز بسیاری از کلیساها و کنیسه ها و بتخانه های بودایی و آتشگاه های زردشتی را ویران کردند که به اختلافات و تحولات بسیاری انجامید. امیر نوروز نیز در پی برخی زد و بندها، به دستور غازان، به دار آویخته شد.^(۱) شرح وقایع این دوران، در این مجال نمی گنجد و این اشاره کوتاه، تنها به جهت اهمیت نقش غازان خان در این برهه از تاریخ ایران بود.

۱. «الف نامه دهخدا» ذیل: «غازان خان».

قرن هشتم

ربع نخست قرن هشتم، شاهد حکومت ایلخانان مغول بر ایران بوده است؛ اما در این دوران، ترکمانان و آل جلایر نیز مجالی برای قدرت‌نمایی یافتند و حکومت مغول، کم‌کم رو به ضعف نهاد و برچیده شد. ناگاه، نسل جدیدی از تبار مغول سر برآورد؛ مردی لنگ با قلبی چون سنگ که سلسله تیموریان را بنا نهاد؛ سلسله‌ای که تا پایان قرن نهم و حتی در دوره هرج و مرجهای آغاز قرن ده، از ارکان قدرت در ایران به شمار می‌آمدند.

در این دوره، در قم، خاندان محلی صفی قدرت را در دست داشتند.

حکومت خاندانهای محلی

قدرت و نفوذ خاندانها و شخصیت‌های محلی قم، در دوره تیمور و جانشینان او نیز باقی بوده و ظاهراً تا نیمه دوم قرن نهم، ادامه یافته است. قراین و شواهدی در دست است که در دوره تیموریان - با آنکه نمایندگان و فرمانروایان منصوب دربار سلطنتی هرات، در قم اقامت داشته‌اند - خاندانها و شخصیت‌های با نفوذ و در رأس همه، خاندان علی صفی، نقش خود را به عنوان قدرت محلی، همچنان حفظ کرده بودند و چندان پایبند دستورها و فرمانهای حکومت مرکزی نبودند. از این رو، در تاریخ این دوره قم، موارد متعددی دیده می‌شود که با دخالت‌های آنان، مسیر عادی حوادث تغییر یافته است؛ لیکن در تمام این دوره، قم، حاکم منصوب نیز داشته است و بیشتر اوقات هم، والیان این

شهر از سرداران بزرگ تیموری و ترکمان به شمار می‌رفته‌اند.

یکی از این موارد، مربوط به دههٔ آخر قرن هشتم است. در این سالها قم جزء قلمرو تیمور بود و وی در سال ۷۹۰ ه. ق. حکومت این شهر را به پیر احمد ساده تفویض نمود؛ لیکن در همین زمان، مرد نیرومند قم، خواجه اصیل الدین قمی با شاه منصور، پادشاه معروف مظفری، روابط نزدیک و دوستانه‌ای داشت. در این سالها با آنکه قم دارای حاکم منصوب بوده است، خواجه اصیل الدین، نقطهٔ ثقل سیاست قم بوده و در کشمکشهای سیاسی آخرین دههٔ قرن هشتم، به نفع شاه منصور، دخالت می‌نموده است.

بین سالهای ۷۹۰ تا ۷۹۳ ه. ق. سلطان زین العابدین، فرزند شاه شجاع مظفری، برای تصرف قم و جلوگیری از اعمال نفوذهایی که خواجه اصیل به منظور پیشروی شاه منصور در عراق عجم می‌نمود، به قم لشکر کشید و مدتی نیز این شهر را محاصره کرد؛ اما کاری از پیش نبرد و شاه منصور بر عراق عجم، مسلط گردید. وی سپس به قم آمد و مدتی در این شهر توقف نمود.^(۱)

دورهٔ فترت

چنین به نظر می‌رسد که در دوره‌ای، یعنی از زمان حملهٔ مغول تا تشکیل دولت صفویه، در پاره‌ای از نقاط ایران، خاندانهایی که از

موقعیت و نفوذ اجتماعی بسیاری برخوردار بوده‌اند، قدرت محلی را در دست داشته‌اند و قم در فترت مزبور، به طور مسلم از آن نقاط بوده است.

این بخش از دوره فترت، از دوران تزلزل ارکان دستگاه حکومتی مغول آغاز شده و کم و بیش تا دهه دوم سده نهم هجری - که هنوز حکومت مرکزی هرات، تشکیلات منظم و تسلط کاملی بر همه نقاط ایران نداشت - ادامه یافته است.^(۱)

در این دوره، گه‌گاه سلسله‌ها و حکومت‌هایی سر بر می‌آوردند و می‌خواستند شهرهای مختلف را زیر سلطه خود در آورند؛ اما این تلاشها باعث از میان رفتن قدرت خاندانهای محلی نمی‌شد.

خاندان صفی

خاندان صفی در قم به «سعد و سعید و مسعود» مشهورند. در زمان این خاندان، منازعاتی بر سر آب قم جریان داشته که شهدای نبرد آن در دهستان طایقان مدفون‌اند و قبرستانی به این نام بوده که در جنگ جهانی دوم به وسیله متفقین که در قم بوده‌اند، از بین رفته است.

این خاندان در آن روزگار، از نیرومندترین قدرتهای محلی و منطقه‌ای مرکز ایران بوده‌اند که در بیرون این محدوده نیز به قدرتی معتبر، شناخته می‌شده و گه‌گاه در منازعات خارج از منطقه نیز مداخله می‌نموده‌اند. از این رو، در میان القاب و عناوین بعضی از امرای خاندان

صفی، به لقب «سپهسالار عراق» بر می خوریم. از القاب دیگر آنان «صاحب قران»، «شهریار علی الإطلاق» و «خلیفه العرب و العجم»، جالب توجه و نمایانده نیرومندی و اقتدار فرمانروایی آنان در آن روزگار است.

امرای این خاندان - چنانکه از آثار بازمانده و القاب و اوصاف آنان نیز آشکار است - مردمانی دانش دوست، هنرپرور و درویش مسلک بوده اند و از این رو، در مناطق مجاور نیز از احترامی شایسته برخوردار بوده اند.

حکومت این خاندان در زمانی بوده است که از سرداران مغول با یکدیگر بر سر حکومت در ستیز بوده و هر یک بر قسمتی از ایران، حکومت می کرده اند. دوره حکومت آنان از پُر آشوب ترین دوره های تاریخ ایران به شمار می آید و به خصوص برای مناطق مرکزی، به دلیل قرار گرفتن در میان چند نیروی متخاصم، مخاطره آمیز بود.

اما روش فرمانروایی امرای این خاندان، بر اساس هم زیستی مسالمت آمیز با همه قدرتهای متضاد پیرامون منطقه استوار بوده است، و این روش، موجب شد که در تمام این کشمکشها و منازعات، قم و پیرامون آن، هرگز سم ستور به خود نبیند.

تا چهارمین دهه قرن هشتم، قم همچون نقاط دیگر ایران، در تصرف امرای ایلخانی بود و پس از برچیده شدن بساط حکومت آنان، در شمار مناطقی درآمد که از قلمرو همه سلسله های این دوره، برکنار

به دست گرفته بود. این خاندان تا سال ۷۵۹ ه. ق. بر خلاف دیگر قدرتهای محلی - که هر یک پس از چندی در قلمرو یکی از سلسله‌های آن دوره تحلیل رفته بود - همچنان عهده‌دار اداره امور این منطقه بود. (۱)

در سال ۷۶۴ ه. ق. که آملی «تاریخ رویان» را به نگارش درآورده، قم و مضافات آن، همچنان در دست قدرتهای محلی بوده است. پس از این، حافظ ابرو نیز در وقایع سال ۷۹۳ ه. ق. در شرح ماجرای ورود شاه منصور مظفری به قم، از خاندانی مقتدر و محلی به عنوان «حاکم» و صاحب سیاست در این منطقه یاد می‌کند و می‌نویسد:

مذتهای مدید و عهدهای بعید بود که از آن خاندان (صفی)، کسی ظاهراً به ملازمت سلاطین و امرا مکلف نبود؛ اگر چه بر حسب صلاح، با مجموع جوانب، طریقه اخلاص و دولت‌خواهی مَرعی می‌داشتند.

حتی در زمان تیمور نیز دست‌آمرای او از این منطقه دور بود. ابن شهاب یزدی، در شرح اوضاع قلمرو تیموری پس از مرگ او به سال ۸۰۷ ق. می‌نویسد:

قم و نواحی از قدیم باز، مردم آن ولایت داشتند. (۲)

خاندان مقتدر و حاکم صفی، دو قرن، از میانه قرن هفتم تا دومین

۱. «مجمع الأنساب».

۲. «جامع التواریخ حسنی»، ص ۳۹۳.

دههٔ قرن نهم در این شهر نفوذ و عظمتی داشته و از موقعیت اجتماعی مهمی برخوردار بوده و افرادی از آن، میان سالهای ۷۳۶ تا ۸۱۵ ه. ق. در قم و مضافات آن با اقتدار و به استقلال، فرمانروایی داشته‌اند. از سابقهٔ تاریخی خاندان صفی اطلاع دقیقی در دست نیست، جز آنکه نویسندهٔ «جامع التواریخ حسنی» در وقایع سال ۸۱۵ ه. ق. ضمن شرح ماجرای کشته شدن آخرین امیر آنان به دست اسکندر، فرزند عمر شیخ، از دولت دویست سالهٔ آن خاندان، یاد نموده است.

سید حسین ابن الرضا، بر اساس پرس و جویی که به قول خود از «معمّرینِ پایین شهر» به عمل آورده، خاندان صفی را اصالتاً مشهدی معرفی کرده است.

قدیم‌ترین آگاهی مادر بارهٔ این خاندان، آن است که خواجه اصیل الدین فرزند علی صفی،^(۱) نیای بزرگ خاندان، نایب خالصه‌جات خواجه علاء الدین محمد هندو، وزیر مشهور آن دوره در قم بوده است.^(۲)

۸۰. خواجه تاج الدین علی

وی نخستین امیر خاندان صفی و فرزند خواجه اصیل الدین بوده است. آغاز فرمانروایی او پس از درگذشت ابوسعید ایلخانی به سال ۷۲۶ ه. ق. بوده است. وی پیش از سال ۷۵۵ ه. ق. در حین عهده‌داری این مقام، کشته شد.

۱. وی را «صفی ماضی» می‌خوانند تا با نواش خلط نشود.

۲. «قم از نظر اجتماعی و اقتصادی»، ص ۱۱۰؛ «قم‌نامه»، صص ۱۱-۱۵.

بنای مورّخ ۷۶۱ هـ. ق. باغ گنبد سبز قم، آرامگاه او و پدرش خواجه اصیل الدین است. این بنا را خواجه علی صفی بر قبر عمو و پسر عمویش بنانهاد.

۸۱ خواجه علی صفی

جمال الدین فرزند خواجه صفی الدین و نواده علی صفی ماضی و معروف به «علی صفی دوم» و پسر عمو خواجه تاج الدین علی بوده است. او همعصر با جلال الدوله اسکندر^(۱) (۷۶۱ - ۷۳۴ هـ. ق) و فخرالدوله غزنوی (۷۷۰ - ۷۵۰ هـ. ق) بوده؛ اما نخست با هر دوی آنها مخالف بوده و از ترکانی که با آنها می جنگیدند، حمایت می کرده است. سپس از این رفتار باز می گردد و پوزش می خواهد.^(۲)

وی در سال ۷۵۹ هـ. ق. بر قم حکومت می کرد و تا سال ۷۷۴ هـ. ق. در این مقام باقی بود. در «تاریخ رویان» که در دوره فرمانروایی او نوشته شده، با عناوین «حاکم و سردار قم»، «صاحب اعظم»، «سپهسالار عراق» و در کتیبه بناهایی از همین دوره، با این اوصاف از او یاد شده است:

المولی المخدوم، المطلق المطاع، الشهريار الأعدل الأعلم، خليفة العرب والعجم، صاحب السيف والقلم، حافظ البلاد، ناصر العباد، مدبر أمور المملكة و خلاصة تركيب الماء و الطين... أعز الله أنصاره و ضاعف اقتدره.^(۳)

۱. از امرا و ملوک سرشناس مازندران.

۲. «تاریخ رویان» ص ۱۹۶؛ «تاریخ طبرستان» ص ۱۱۷.

۳. «قم نامه» ص ۲۱.

خواجه با فرمانروایی و نفوذ و اقتداری که در عراق عجم داشت، در کشمکشها و منازعات بیرون از این محدوده نیز دخالت می نمود که نمونه ای از آن را اولیاء الله آملی، چهار سال پس از وقوع آن، ثبت نموده است.

در سال ۷۵۹ ه. ق. عده ای از ترکان - که یک بار در سال ۷۵۶ ه. ق. قیام کرده و با امرای مازندران جنگیده و شکست خورده بودند - گرد هم آمدند و از خواجه علی صفی، درخواست کمک نمودند.

خواجه، گروهی از سپاه قم را به کمک آنان فرستاد. سپاه ترکان، به مدد نفرات اعزامی وی، با جلال الدوله اسکندر جنگیدند. با این حال، دوباره شکست خوردند و بیشتر آنان دستگیر شدند.

پس از چندی، خواجه علی صفی، چند پیک را همراه با هدایایی نزد امیر اسکندر فرستاد و از او درخواست کرد که اسیران را به او ببخشد. اسکندر نیز پذیرفت و آنان را آزاد ساخت.^(۱)

این واقعه، گویای آن است که وی از احترام اجتماعی فوق العاده ای برخوردار بوده است. خواجه علی صفی، مردی ادب دوست، هنرپرور و علاقه مند به فضل بوده و البته عارف مسلک هم بوده است؛ چنانکه ساختن خانقاه، نشانگر این ویژگی است. وی در قم، خانقاهی داشته که بیرون دروازه کنگان بوده است و جعفری در «تاریخ کبیر» و سمرقندی

در «مطلع السعیدین» و روملو در «احسن التواریخ» از آن یاد نموده‌اند. دروازه کنگان (۱/ کنگاه) نزدیک محلّ «دروازه کاشان» بوده است و خانقاه مزبور، همان بقعه‌های «گنبد سبز» است.^(۱)

او پیش از سال ۷۹۲ ه. ق. در گذشته است. بنای مورخ ۷۹۲ ه. ق. باغ گنبد سبز قم، آرامگاه اوست. برادرش خواجه عمادالدین محمود و فرزندش امیر جلال الدین نیز در کنار او در همین بقعه مدفون‌اند.

۸۲ غیاث الدین امیر محمّد

وی فرزند علی بن صفی است که در سال ۷۷۴ ه. ق. دستور ساختن «بقعه سید سربخش» را داده است. این از کتیبه‌ای که در بقعه هست، به دست می‌آید.

۸۳ خواجه عماد الدین محمود

وی فرزند دیگر خواجه صفی الدین، و سومین امیر خاندان صفی و برادر غیاث الدین امیر محمّد است.

خواجه محمود قمی، در سال ۷۹۱ ه. ق. عهده‌دار امور بوده است. در سکه‌هایی که از دوره او در دست است، از وی با عنوان «السلطان العادل سلطان محمود» و «السلطان محمود خان» یاد شده است. او در همین سال یا اوایل سال ۷۹۲ ه. ق. در گذشته است.

۸۴ خواجه اصیل الدین قمی

وی چهارمین امیر خاندان صفی و فرزند خواجه تاج الدین و نوه

خواجه اصیل الدین بن علی صفی ماضی است. وی به مقتضیات اوضاع و شرایط خاص آخرین دهه قرن هشتم و آشفته‌گیهای منطقه مرکزی ایران در این سالها، با شاه منصور، امیر مشهور آل مظفر، روابطی دوستانه و نزدیک داشت. در همین وقت، زین العابدین، فرزند شاه شجاع که پس از پدر بر پاره‌ای نقاط عراق عجم، از جمله اصفهان دست یافته بود، در گیر و دار معارضات خود با شاه منصور، برای تصاحب و تصرف قم به این شهر لشکر کشید؛ لیکن با مقاومت خواجه و قمیان رو به رو شد و به اصفهان بازگشت.^(۱)

۸۵. خواجه ابراهیم قمی

وی پنجمین امیر خاندان صفی و پسر عموی خواجه اصیل الدین است. وی از ۷۹۵ تا ۸۰۶ هجری، فرمانروای قم بود. ابن عربشاه، او را «دلیری دشمن شکار و آماده هرگونه سختی و پیکار و فرمانروای مستقل قم» خوانده و به گفته او، تیمور وی را به حضور طلبیده است. هنگامی که تیمور لنگ، نخستین لشکرکشی خود را به قم آغازید، به همه حاکمان مناطق مرکزی ایران، نامه نوشت و آنان را به حضور خواند. همه جز امیر مازندران پذیرفتند. ابراهیم قمی نیز پذیرفت و از او فرمانبرداری کرد.^(۲) خواجه ابراهیم، در سال ۸۰۴ ه. ق. در نبرد تیمور با ایلدرم بایزید، مانند دیگر امرای مستقل عراق و رستم‌دار و

۱. «قم‌نامه» ص ۲۴. شرح لشکرکشی شاه منصور برای سرکوب زین العابدین و چگونگی برخورد خواجه با او نیز در ادامه همین مطلب، در کتاب موجود است.

۲. همان جا.

گیلان و جز آن، جزء ملازمان تیمور بود. استاد مدرّسی طباطبایی، پس از نقل این مطلب می‌گوید:

بر همین اساس، قم از اوایل حمله تیمور به ایران، داخل قلمرو او محسوب می‌گردید و امرای وی، بر این شهر حکومت می‌نمودند. (۱)

از کارهایی که در زمان او انجام گرفت، ترجمه «کتاب قم» (معروف به «تاریخ قم») نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی به سال ۳۷۹ ه. ق. است که به دستور او در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ ه. ق. صورت پذیرفت. (۲)

۸۶. خواجه محمد قمی

وی ششمین امیر خاندان صفی و برادر ابراهیم قمی است. او آخرین امیر این خاندان است که با کشته شدن او و استیلای اسکندر فرزند عمر شیخ و پس از وی شاهرخ بر این منطقه، دوران این دودمان نیز پایان پذیرفت. درباره پیشینه خواجه محمد، آنچه می‌دانیم این است که وی، فرماندهی برخی قلاع مهم منطقه قم، از جمله قلعه «گیو» با او بوده که خود، در همین قلعه به سر می‌برده و گماشتگان او از جاهای دیگر محافظت می‌نموده‌اند.

در سال ۷۹۵ ه. ق. او به وسیله عمر شیخ فرزند تیمور، دستگیر و به حضور تیمور فرستاده شد؛ زیرا در یورش پنج ساله پس از رسیدن سپاه

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۴.

۲. «قم‌نامه» ص ۲۷.

جغتای به عراق، عمر شیخ از پدر جدا شده، با سپاهی به راه آوه روان گردید و تیمور، خود از نزدیک ساری به برو جرد عزیمت کرد.

میرزا اسکندر، فرزند عمر شیخ و نواده تیمور، در آشفته‌گیهای پس از مرگ او، سر برداشت و اندک اندک، بر همه نقاط عراق و فارس دست یافت. قم در این میان، همچنان در تصرف قدرت مستقل محلی بود و این، موجب شد که در سال ۸۱۵ ه. ق. اسکندر به این منطقه نیز لشکرکشی کند و با خواجه محمد به جنگ برخیزد.

خواجه محمد، در برابر میرزا اسکندر - که حکومت همدان و پاره‌ای نقاط دیگر را در دست داشت - مقاومت دلیرانه‌ای نمود. سرانجام، در هنگامی که دشمن مأیوس شده و چشم از قم فروپوشیده بود، بر اثر خیانت یکی از نزدیکانش، شهر به دست دشمن افتاد و خواجه و برادر زاده‌اش به قتل رسیدند. با کشته شدن خواجه محمد، آخرین امیر خاندان، فرمانروایی هشتاد ساله خاندان صفی پایان گرفت و حکومت قم به عبدالله پروانچی رسید.^(۱)

۸۷. پیر احمد ساده

تیمور لنگ در محرم سال ۷۹۰ ه. ق. به مرکز قدرت خود در ایران - یعنی ری - آمد و به رتق و فتق امور کشور پرداخت و از جمله، پیر احمد ساده را به امیری «ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین» گماشت.^(۲)

۱. «مطلع السعدین» ج ۲، صص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ «قم‌نامه» ص ۲۹.

۲. «قم در قرن نهم» ص ۱۴ (به نقل از: «حبيب السیر» ج ۳، ص ۴۴۲).

قرن نهم

تیموریان - ترکمانان

از نکات جالب تاریخ قرن نهم قم، تحولات و دگرگونی‌هایی است که طی این قرن از نظر تغییر مرکز قدرت، در این شهر، همچون سایر شهرهای ایران، روی داده است. در نخستین سالهای قرن نهم، قم در تصرف منصوبان تیمور بود، لیکن پس از درگذشت تیمور در سال ۸۰۷ ه. ق. با اختلافاتی که بر سر جانشینی او روی داد و شورشهایی که در نقاط مختلف به وقوع پیوست، قدرتی محلی زمام امور را به دست گرفت.^(۱)

در سال ۸۱۵ ه. ق. قم به تصرف اسکندر، نواده تیمور - که ادعای خود مختاری داشت - درآمد؛ ولی طولی نکشید که مجدداً حکومت هرات به ریاست شاهرخ بر اوضاع این منطقه مسلط گردید.

حاکم منصوب قم در سال ۸۱۸ ه. ق. از فرمان شاهرخ سرپیچی کرد و به قرایوسف ترکمان پیوست؛ لیکن قم، همچنان داخل قلمرو شاهرخ محسوب می‌شد و این وضع تا سال ۸۴۹ ه. ق. که سلطان محمد بهادر، دم از خود مختاری زد و در قم، حکومت مستقلی به وجود آورد، ادامه داشت.

قم، در طول چند سال میانه قرن نهم، دستخوش تحولات سریع و

۱. یعنی به طور کامل و بدون همکاری امرای منصوب، و گرنه دانستیم که تسلط آنان بر امور، پیش از این نیز بوده است.

متعدد دی بود. نخست، مدتی پایتخت سلطان محمد بهادر بود. آن گاه، مجدداً به تصرف سپاه شاهرخ درآمد. اندکی بعد با درگذشت ناگهانی وی، سلطان محمد بهادر به قم بازگشت و زمام امور را در دست گرفت. اما پس از چند ماه، سپاه ترکمان آن را تصرف نمود. اوایل سال بعد و به دنبال عقد قرارداد صلح میان جهانشاه ترکمان و سلطان محمد بهادر، قم مجدداً تحت تصرف سلطان محمد قرار گرفت. دو سال بعد، سلطان محمد کشته شد و قم و دیگر متصرفات او را بابر تصرف نمود؛ ولی چند ماهی بیش به طول نینجامید که سپاه ترکمان به عراق عجم حمله کردند و قم و دیگر نقاط آن را گشودند. از آن پس، این منطقه به طور کامل از قلمرو حکومت تیموری بیرون رفت.

با درگذشت جهانشاه، اوزون حسن بر متصرفات او دست یافت و قم نیز - بجز مدت کوتاهی که حاکم قبلی به استقلال بر آن فرمانروایی می کرد، و مدت کوتاه تری که امرای سلطان ابوسعید گورکانی آن را در دست داشتند - از آن پس در دست امرای آق قویونلو بود.

پس از درگذشت اوزون حسن در سال ۸۸۲ ه. ق. چند سالی منطقه عراق عجم، دستخوش آشفتگی بود. گذشته از اختلافاتی که بر سر جانشینی اوزون حسن در گرفت، شورش بایندر بیک - که از امرای آق قویونلو بود - و تسلط و دست یافتن او بر عراق، به این آشفتگی کمک کرد؛ لیکن سرانجام یعقوب میرزا بر امور مسلط گردید و مجدداً آرامشی نسبی حکمفرما شد. این وضع تا سال ۸۹۶ ه. ق. که وی در گذشت، ادامه یافت.

پس از یعقوب، امیرزاده‌های ترکمان برای احراز مقام سلطنت با یکدیگر به مبارزه برخاستند و خان‌خانی عجیبی در بیشتر نقاط ایران حکمفرما شد. قم در این میان، هرازگاهی در تصرف یکی از آنان بود. این وضع تا چند سال آغازین قرن دهم نیز به طول انجامید.^(۱)

الف. تیموریان

۸۸. امیرزاده خلیل

وی فرزند میرزا میرانشاه و نواده تیمور بود. پس از درگذشت تیمور، بعضی از امرا، او را در سمرقند بر تخت سلطنت نشانند و شاهرخ نیز - که به ارث و استحقاق در هرات، جانشین پدر شده بود - حکومت ماوراءالنهر را به برادرزاده خود سپرد، لیکن پس از چند سال، وی به وسیله یکی از امرای خود دستگیر شد و به زندان افتاد. چون خبر به شاهرخ رسید، به سمرقند آمد، او را آزاد ساخت و به هرات، نزد خود برد و در سال ۸۱۲ ه. ق. حکومت ری و قم و همدان و دینور تا حدود بغداد را به او سپرد. سلطان خلیل، دو سال و نیم در آن دیار به نیابت عموی خود، سلطنت کرد و در سال ۸۱۴ ه. ق. در ری درگذشت.^(۲)

۸۹. عبدالله پروانچی

وی از امرای اسکندر، نواده تیمور، بود. پس از فتح قم به دست وی

۱. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: «قم در قرن نهم هجری» صص ۷۵ - ۷۷.

۲. همان، ص ۱۵۱.

و کشته شدن خواجه محمد قمی، امیر این شهر، در سال ۸۱۵ ه. ق. از طرف اسکندر به حکومت قم منصوب گردید^(۱) و تا سال ۸۱۷ ه. ق. در این مقام باقی بود. در این سال، شاهرخ برای سرکوب اسکندر به این سولشکر کشید و در ری فرود آمد و از آنجا به سوی اصفهان عزیمت نمود. در حوالی قلعه شهریار عبدالله پروانچی و بعضی از امرای دیگر به شاهرخ پیوستند و شاهرخ، وی را مجدداً به حکومت قم گماشت.^(۲)

۹۰. سعد وقاص

امیر زاده سعد وقاص، فرزند پیر محمد بن جهانگیر بن تیمور بود. شاهرخ در بازگشت از اصفهان به سال ۸۱۷ ه. ق. حکومت قم را به وی واگذار کرد و او تا سال ۸۱۸ ه. ق. در همین مقام بود. در این سال به دنبال اتفاقاتی، زمام امور را به قتلخ خواجه سپرد و به امیر قرایوسف ترکمان پیوست و همچنان نزد او بود تا در سال ۸۲۱ ه. ق. درگذشت.^(۳)

۹۱. قتلخ خواجه

در سال ۸۱۸ ه. ق. هنگامی که سعد وقاص به امیر قرایوسف ترکمان پیوست، حکومت قم را به قتلخ خواجه وا گذاشت؛ لیکن اندکی بعد، وی به دستور و تمهید همسر سعد وقاص به قتل رسید.^(۴)

۱. وی پیش از این نیز در شهرهای دیگر، مقامها و مناصب مشابهی را در دست داشته است.

۲. «قم در قرن نهم هجری، ص ۱۵۲؛ «قم نامه، ص ۲۹.

۳. «قم در قرن نهم هجری، ص ۱۵۲؛ «خلد برین» (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، ص ۴۴۴.

۴. «قم در قرن نهم هجری، ص ۱۵۲.

۹۲. الیاس خواجه

امیر الیاس خواجه^(۱) از امرای بزرگ تیمور بود و در یورش سه ساله در سال ۷۸۹ ه. ق. پیش از تیمور به آذربایجان رفت و در آنجا با سلطان احمد جلایر، نبردی سخت نمود و پیروز شد؛ لیکن چون زخمی گران برداشته بود، امیر جلایری توانست از چنگ او بگریزد و خود را به بغداد برساند. او پس از تیمور نیز در بیشتر جنگها شرکت داشت و دلاوریها از خود نشان داد.

در سال ۸۱۸ ه. ق. پس از سر پیچی سعد وقاص، شاهرخ، شاه تیموری، الیاس خواجه را به فرمانروایی حکومت قم و کاشان و ری و رستمدر تا حدود گیلان گماشت و به قم فرستاد؛ چراکه در آن هنگام، قم نسبت به نواحی همسایه خود، نوعی مرکزیت داشته است.

در سال ۸۲۴ ه. ق. شاهرخ، وی را در این مقام ابقا نمود و نقاط دیگری، از جمله سلطانیه و قزوین را نیز به حکومت او افزود و وی را به قم، روانه ساخت و به دستور شاهرخ، نیروی نظامی فرماندهی مرکزی قم، بسیار تقویت شد.

اگر توجه داشته باشیم که در این هنگام، پایتخت حکومت تیموری - که زمام ایران به دستشان افتاده بود - هرات بوده است، اهمیت قم روشن تر خواهد شد؛ چراکه قم از پایتخت دور بوده و می بایست

۱. به تعبیر سمرقندی، «نوین اعظم و رستم روز رزم، امیر مبارزالدین الیاس خواجه بهادر» (مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۸۴).

مهم‌ترین نقش را در رویارویی با یورشگران این سوی ایران به عهده می‌گرفت، چنان‌که حاکم قم در این دوره، با پاره‌ای از امرای مازندران نیز که خیال سرکشی داشتند، به جنگ برخاست.^(۱)

در وقایع سال ۸۲۴ ه. ق. می‌بینیم که شاه‌رخ، در هنگام بازگشت از سفر آذربایجان، امیر الیاس خواجه را با لشکری گران در قم گذاشته است.^(۲) از این لشکر، بارها در برابر شورشیان نقاط اطراف، یاری جسته شده و از جمله در شورشهایی که به وسیلهٔ امرای مازندران و رستم‌دار صورت می‌گرفته، استفادهٔ بسیاری به عمل آمده است.

در دورهٔ حکومت امیر الیاس خواجه، به دنبال تجاوزات یکی از امرای رستم‌دار به نام «کیومرث» به حدود عراق عجم، دو بار این لشکر با او به جنگ برخاست. در نخستین بار، لشکر قم کاری از پیش نبرد و شاه‌رخ، ناچار شد یکی از امرای بزرگ خود را با لشکری عظیم به دفع او بفرستد؛ اما پیش از رسیدن سپاه یاد شده به حدود مازندران، کیومرث تسلیم شد.^(۳)

بار دوم در سال ۸۳۲ ه. ق. بود که به دنبال قیام سادات گیلان بر ضد امیر رستم‌داری یاد شده، رهبران قیام نزد امیر الیاس خواجه، بدرالدین منجم را به قم فرستادند که: «زیاده‌روی ملک کیومرث شما را معلوم است... اگر به سعادت پای مبارک به رکاب دولت آورده، به دفع او قیام

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۵۴ (به نقل از: «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ص ۸۹).

۲. «مطلع السعدین» ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ص ۸۹ (چاپ ۱۳۳۲). و ص ۵۱ و ۵۲ (چاپ ۱۳۴۵).

نمایند، مهم او به احسن وجه، میسر است و مُلک ری و آن نواحی از ضرر او و لشکریانش ایمن و آسوده خواهد بود».

الیاس خواجه نیز لشکر قم و آن نواحی را یراق کرده، به کمک فرستاد». این بار، کیومرث شکست خورد، زخمی شد و فرار کرد. جالب است که شاهرخ، کلیه درآمد و خراج نقاط تحت حکومت الیاس خواجه را به تجهیز و تکمیل این لشکر اختصاص داد.^(۱)

الیاس خواجه، خانه مفصل و مجللی در قم ساخته بوده که مناسب نزول امیران بوده است. بعدها (در دهه هفتاد سده نهم) اوزون حسن، دستور می دهد که در محوطه همان خانه، عمارت بزرگ دیگری نیز بسازند که حکم کاخ زمستانی شاه را داشته است.^(۲) ساختن این خانه با چنین ویژگیهایی، گویای اهمیت سیاسی قم در آن دوره است.

حکومت قم و نقاط یاد شده تا سال ۸۳۲ ه. ق. به طور قطع، و از آن پس نیز تا سال ۸۳۸ ه. ق. احتمالاً، به عهده امیر نامبرده بوده است. وی در سال ۸۳۸ ه. ق. در رادکان (اردکان؟) درگذشت.^(۳)

۹۳. سلطان محمد بهادر

وی نواده شاه تيموری، فرزند بایسنقر و معروف به میرزا محمد بایسنقر بود. او را شاهزاده‌ای دلیر، ولی سرکش و جاه طلب وصف کرده‌اند. شاهرخ در سال ۸۴۶ ه. ق. وی را به حکومت قم و

۱. «قم در قرن نهم هجری، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۴۳ و ۴۴.

۳. همان، ص ۱۵۴. نیز، ر. ک: «خلد برین» (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، ص ۴۴۴.

سلطانیه و همدان و قزوین و ری و مازندران گماشت و به قم فرستاد.^(۱) برخی نهایند و مضافات آن تا سر حدّ بغداد را نیز بر قلمرو تعیین شده برای حکومت وی افزوده‌اند.^(۲)

نیاز بیش از پیش به وجود قدرت بزرگ‌تری در این منطقه، باعث شده بود که شاه‌رخ، یکی از نزدیکان خود را به حکومت این دیار بگمارد. خود این مطلب، گویای اهمیت قم در این دوره است؛^(۳) چنان که سلطان محمد بهادر، قم را مرکز حکومت خود قرار داد و پس از آن، به جاهای دیگر نیز لشکر کشید و اصفهان و فارس را نیز به قلمرو حکومت خود افزود.

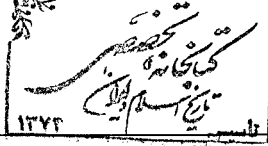
پس می‌توان گفت که در دوره سلطان محمد، قم، مرکز بخش مهم و فراخی از ایران بوده است و همین هم باعث شد که بعدها، پایتخت همیشگی یا موسمی پادشاهان ترکمان و صفوی قرار بگیرد و علت دیگر و شاید مهم‌تر آن، گرمسیری بودن قم بوده است که آن را جای مناسبی برای اقامت زمستانی می‌کرده است.

با توجه سلطان محمد بهادر و دیگر پادشاهان عصر تیموری، قم رونق خود را از سر گرفت و مدّتی نیز دارالسلطنه شد تا اینکه با ظهور سلسله صفویه، شهر قم مورد توجه خاصی قرار گرفت و با رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، در شمار شهرهای مهم ایران زمین به

۱. همان، ص ۵۵ (به نقل از «تاریخ جدید یزد» ص ۲۲۹)؛ «ری باستان» ج ۲، ص ۲۲۶.

۲. همان جا، (به نقل از «تذکره الشعراء» ص ۴۵۶).

۳. در شرح حال الیاس خواجه، بدان اشاره کردیم.



حساب آمد. (۱)

ظاهراً سلطان محمد بهادر، نخستین کسی بوده که قم را پایتخت خود قرار داده است. آمدن او به قم، باعث رونق شهر شد و به نقل «تاریخ جدید یزد»، قم خراب، معمور شد و رعایا، مرفه‌الحال گشتند. (۲) از آن پس، مدتی قم مرکز عراق عجم به شمار می‌رفته و از شهرهای پرجمعیت و آباد و معتبر بوده است.

سلطان محمد، از همان آغاز در فکر مستقل کردن قم و رویارویی با هرات بود. از این رو، دانشمندانی را نیز از شهرهای مختلف به قم فراخواند (۳) و خانه خود را محلی برای گردهمایی اهل علم و ادب کرد و از مشورت با آنان نیز بهره می‌برد. این باعث می‌شد که دربار قم، از نظر گردهمایی دانشمندان نیز همانند دربار هرات گردد. (۴)

تفصیل احوال و فتوحات و لشکرکشی‌های سلطان محمد بهادر، در کتابهای تاریخی قرن نهم آمده است. (۵) وی در سال ۸۵۵ ه. ق. به دست برادر خود «بایر» به قتل رسید. (۶)

۱. «سیمای قم» ص ۳۶.

۲. «قم در قرن نهم هجری» ص ۵۴ (به نقل از: «تاریخ جدید یزد» ص ۲۳۰).

۳. مانند: شرف الدین علی یزدی، (م ۸۵۸ ه. ق.).

۴. «قم در قرن نهم هجری» ص ۶۴.

۵. برای شرح حال وی، ر. ک: «تذکره دولتشاه سمرقندی» ص ۴۵۴ تا ۴۶۳. برای شرح فتوحات و لشکرکشی‌های وی، ر. ک: «مطلع السعدین» ج ۲، ص ۸۵۳ - ۸۶۲ و ۸۹۳ - ۹۰۲.

۹۰۲ و ۹۷۷ - ۱۰۳۲.

۶. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۵۵.

۹۴. شاه قاضی (غازی)

در سال ۸۵۱ ه. ق. سلطان محمد بهادر، پس از درگذشت جد خود، شاهرخ، به قم آمد و از آنجا به اصفهان رفت و حکومت قم را به یکی از امرای قم به نام شاه قاضی محول ساخت.^(۱) حاکم یاد شده تا اواخر سال ۸۵۱ ه. ق. که جهانشاه ترکمان به قم حمله کرد، در این مقام باقی بود.^(۲)

۹۵. امیرک احمد بن فیروز شاه

وی، نخست از امرای شاهرخ، و پس از او، سلطان محمد بهادر بود و سلطان محمد، پس از مصالحه با جهانشاه، او را به حکومت قم منصوب کرد.^(۳)

به نظر می‌رسد که وی تا پایان زندگی سلطان محمد بهادر به سال ۸۵۵ ه. ق. در این منصب باقی بوده است.^(۴)

۹۶. امیر درویش علی میرک

وی فرزند یوسف خواجه بود. وی در قم زاده و پرورده شده و در شمار امرای شاهرخ درآمده بود. شاهرخ، او را در ملازمت سلطان

۱. «تاریخ جدید یزد» ص ۲۴۶. نیز ر. ک: همان، ص ۲۳۰. در «دیار بکریه»، نام این شخص ملکشاه غازی آمده است.

۲. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۵۵.

۳. «تاریخ جدید یزد» ص ۲۵۵. وی در یزد به سال ۸۵۵ ه. ق. سلطان محمد و بابر، با دیگر امرای سلطان محمد در ملازمت او بود و دلاورپا نمود. (ر. ک: «مطلع السعدین» و «احسن التواریخ» ج ۱۱، ص ۳۰۶).

۴. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۵۵. برای اطلاع بر احوال وی پس از مرگ سلطان محمد، ر. ک: «تاریخ جدید یزد» ص ۱۴ و ۲۶۷.

محمد بهادر به قم فرستاد.

بایر، پس از کشتن برادر خود سلطان محمد، در سال ۸۵۶ ه. ق. امیر درویش علی را به حکومت قم و برادرش امیر شیخ علی را به حکومت ساوه گمارد؛ لیکن چون هیچ یک، رفتار خوبی با مردم نداشتند، نارضایتیها در این دو شهر بالا گرفت و در سال ۸۵۷ ه. ق. ترکمانان حمله کردند و ساوه را به آسانی و قم را به سختی گرفتند و هر دو برادر را دستگیر ساختند.^(۱)

۹۷. خواجه یحیی قمی

وی، امیر دولتی نبوده است، بلکه در کنار امیر منصوب تیموری، در قم نفوذ داشته و شاید بیش از امیر تیموری اداره امور شهر را در دست داشته است. روملو، درباره خواجه یحیی قمی نوشته است که وی «راتق و فاتق آن مملکت (قم) بود». گزارشی تاریخی در دست است که نشانگر نفوذ و قدرت اوست. این گزارش، مربوط به ماجرای حمله سپاه ترکمان به قم در سال ۸۵۷ ه. ق. است. پس از درگذشت سلطان محمد بهادر، سپاه ترکمان به قم، حمله ور شد.^(۲)

با آنکه پیوستن به حیطة تصرف جهانشاه قره قویونلو - که پادشاهی شیعی مذهب بود - هیچ گونه زیانی برای قم نداشت، درویش علی میرک، حاکم منصوب از طرف بابر تیموری، بدون جهت، چند ماه در

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۱۵۶.

۲. با مرگ سلطان محمد بهادر، مرکز قدرت تیموریان از قم رخت بر بست.

برابر سپاه ترکمان مقاومت کرد؛ لیکن مقاومت یاد شده در وقتی که به گفته خواندمیر، بابر در شیراز: «با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار، تجرّع باده خوشگوار اختیار کرده بود»،^(۱) سخت بیهوده و غیر عقلایی می نمود. سرانجام، خواجه یحیی قمی - که در آن هنگام، مرد متنفذ و مقتدر محلی به شمار می رفت - شهر را پس از گرفتن امان از سپاه ترکمان برای اهالی، تسلیم نمود.^(۲)

ب. ترکمانان (آق قویونلوها و قره قویونلوها)

ترکمانان قره قویونلو و آق قویونلو، در این دوره با هم رقابت داشتند. گاهی قره قویونلوها از راه نفوذی که در دربار تیموری داشتند، چندی یکه تازی می کردند و گاه، آق قویونلوها، سرزمین تیموری نیز به دو بخش تقسیم شد و بخش غربی آن و از جمله قم، از چنگ جانشینان تیمور درآمد. اوزون حسن آق قویونلو، هم پدر بزرگ مادری شاه اسماعیل صفوی، و هم برادر زن جد او بود. او به شیخ جنید صفوی نزدیک بود و این، نشانگر آن است که آق قویونلوها، هرچند شیعه به شمار نمی آمدند، اما با فرهنگ شیعه چندان بیگانه نیز نبوده اند.

۹۸. جهانشاه ترکمان

وی پادشاهی شیعی مذهب و از ترکمانان قراقویونلو بود. او به شاهرخ تیموری بسیار نزدیک بود تا جایی که شاهرخ او را در هرات به

۱. «حبيب السیر» ج ۴ ص ۴۶.

۲. «احسن التواریخ» ج ۱۱، ص ۳۲۳؛ «تاریخ جدید» یزد، ص ۲۶۵.

جای خود نهاد. او در پی بروز نابسامانیهای پس از مرگ شاهرخ، در سال ۸۶۲ ه. ق. بر مسند قدرت، تکیه زد؛ اما تنها یک سال در هرات قدرت داشت و به دست سلطان ابو سعید تیموری، از هرات اخراج شد. وی چند سال، زمستان را در قم گذرانیده است، از آن جمله، سال ۸۵۷ ه. ق. که از انجم به قم آمد و نیز در سال ۸۶۷ ه. ق. (۱) جهانشاه در سال ۸۷۴ ه. ق. به دست اوزون حسن ترکمان، از پای درآمد. (۲)

۹۹. شاه ولی قوز

او داروغه جهانشاه ترکمان در قم بود و همه امور شهر را در دست داشت. به سال ۸۵۷ ه. ق. پس از آنکه پیر بوداق، فرزند جهانشاه، قم را گشود و امیر درویش علی را در بند کرد، اداره قم به او سپرده شد و همچنان بود تا جهانشاه در سال ۸۷۲ ه. ق. به قتل رسید.

وی، پس از درگذشت جهانشاه، از پیوستن به اوزون حسن یا حسنعلی میرزا، خودداری کرد و در قم، فرمانروایی مستقلی برای خویش، ترتیب داد. به همین جهت، حسنعلی میرزا، شاه حاجی بیگ گاورودی را برای سرکوب وی به قم فرستاد، لیکن پیش از رسیدن او به قم، شاه ولی از کرده خود پشیمان، با هزار نوکر و یراق، به سوی درگاه حسنعلی روانه شد. هنوز شاه حاجی بیک در ساوه بود که شاه ولی قوز از ساوه گذشت. (۳)

۱. «قم در قرن نهم هجری، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۱۰۰. شاه حاجی بیک ورودی همدانی

وی فرزند پیر حاجی بیک بود و پس از کشته شدن جهانشاه، از طرف فرزندش، حسنعلی میرزا در سال ۸۷۲ ه. ق. به حکومت قم منصوب شد. شاه حاجی بیک، به نوشته قاضی تهرانی:

در فنون امارات و اقسام سروری، ارثاً و اکتساباً، هوشمندی همه دان، و در طریق معاشرت و محاورت، رفیق بود؛ خوش طبع و روشن روان. بدیهه او در نظم لطایف، چون دُر خوشاب، و در نظر او در نظم دقایق، آتشی بود در عین التهاب. حسنعلی، این شخص را به امارت تمام بلاد عراق نصب کرد.^(۱)

و بنا بر آن بود که همدان و قم - که ساوه نیز از مضافات آن به شمار می رفت - تحت نظر و فرمانروایی مستقیم او قرار داشته باشد و شهرهای دیگر عراق عجم را با حفظ مقام حکومت و فرمانروایی عالی وی، امرای دیگر اداره نمایند.

شاه حاجی بیک، با لشکری گران به طرف قم به راه افتاد؛ لیکن در میان راه، حوادثی روی داد و وی پس از تحمّل سختی ها با دیگر امرا، سرانجام در ساوه فرود آمد.

وی در تدارک آمدن به قم بود که سپاه ابوسعید گورکانی - که به عزم جنگ با اوزون حسن به ایران آمده بود و افواج لشکر او پیشاپیش، نقاط

۱. دیار بکر، برگ ۱۶۷ (نسخه عکسی). لیکن جالب است که وی به نقل قاضی تهرانی، پس از قتل جهانشاه: «به هزیمت از دیار بکر برگشت و در سر راه اردبیل به انتظار آن که پادشاهی بر کسی قرار گیرد، پای در دامن خمول کشیده بود».

و شهرها را از چنگ والیان ترکمان بیرون می آوردند - به عراق حمله ور شدند و او را - با آن که پس از پی بردن به زلزله و ناپایداری ارکان حکومت حسنعلی میرزا، به دستگاه فرمانروایی هرات متمایل شده بود - دستگیر ساختند و به خراسان فرستادند و در قم و ساوه، داروغه تعیین کردند.^(۱)

۱۰۱. اسکندر کابدار

وی در سال ۸۷۳ ه. ق. از جانب ابوسعید گورکانی به جای شاه حاجی بیک به حکومت قم گماشته شد و ضبط اموال وزارت قم و ری و آن حدود، به خواجه قوام الدین نظام الملک خوafi^(۲) واگذار شد.^(۳)

۱۰۲. اوزون^(۴) حسن

وی از پادشاهان ترکمان و در حقیقت، مؤسس سلسله آق قویونلو بوده است. نام او ابو نصر حسن (بیگ) بن علی بن عثمان است. اوزون حسن، قم را پایتخت زمستانی خود قرار داد و چنان که گذشت،^(۵) کاخی مجلل نیز در قم بنیان نهاد.

در سال ۸۷۴ ه. ق. وی توانست دورقیب خطرناک خود، جهانشاه و سلطان ابوسعید گورکانی را از میان بردارد. پس از این پیروزی، وی به

۱. «قم در قرن نهم هجری»، ص ۱۵۶ - ۱۵۸.

۲. برخی نقلها حاکی از حکومت او بر قم، از سوی سلطان محمد بایقراست؛ ولی درست به نظر نمی رسد. (ر. ک: «قم در قرن نهم هجری»، ص ۱۵۹).

۳. همان، ص ۱۵۹.

۴. اوزون، به معنای دراز قد است.

۵. در شرح احوال الیاس خواجه.

قم آمد و در کاخ زمستانی خود، نزول کرد و همه زمستان تا پایان بهار را در قم، سپری کرد. به نقلی، استقرار او در قم از هفت ماه نیز بیشتر طول کشیده است. پس احتمالاً اوایل پاییز به قم آمده و تا آخر اردیبهشت در قم مانده است. وی هر چهارشنبه، بر سریری که در پیشگاه خانه می زدند، می نشست و بار عام می داد تا دادخواهان سرزمینهای تحت سلطه او، نزدش بیایند. هر شب جمعه نیز سادات و علما و بزرگان را نزد خود گرد می آورد و مجلس وعظ، برپا می کرد.^(۱)

وی در سال ۸۷۹ ه. ق. نیز از اواخر پاییز تا آغاز بهار، در قم ماند. دو روحانی مسیحی به نامهای باربارو و کنتارینی - که سفیر دربار نیز بودند - در این چند ماه با اوزون حسن در قم بوده اند.

کنتارینی، یادداشتهایی نیز در این مدت، نوشته است. از آنجا که قم در این دوران، اردوی سلطنتی بوده، سرداران و رزمجویان ترکمان، بسیار به آنجا می رفته اند. از این رو، گاه چنان شلوغ می شده که کنتارینی گفته است که پس از دو روز اقامت در چادر، به زحمت توانسته خانه کوچکی برای خود و همراهانش دست و پا کند،^(۲) حال آنکه او سفیر کشوری خارجی بوده است.

اوزون حسن در سال ۸۸۲ ه. ق. درگذشت و با مرگ او، اقتدار ترکمانان در هم شکست و از آن پس تا انقراض سلسله

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۵۹ (نقل از: «احسن التواریخ» ج ۱۱، ص ۵۰۸).

۲. همان، ص ۶۰ (به نقل از: «سفرنامه های ونیزیان در ایران» ص ۱۴۲).

قراقویونلوها، همواره میان امرا و شاهزادگان آق‌قویونلو، درگیری و کشمکش بود.

۱۰۳. یعقوب میرزا

او فرزند اوزون حسن بود که پس از پدر، به پادشاهی رسید و همانند پدر، قم را پایتخت زمستانی خود قرار داد و زمستانها از جمله در سالهای ۸۸۶ و ۸۹۲ ه.ق. به قم آمد.^(۱)

۱۰۴. منصور بیک سهراب

وی در سال ۸۸۶ ه.ق. در هنگام شورش بایندر بیک و مخالفت وی با یعقوب میرزا ترکمان، حاکم و داروغه قم بوده است. از ظاهر عبارت «عالم آرای امینی» چنین به دست می‌آید که وی از مدتها پیش، در این منصب بوده، و به نظر می‌رسد که دست‌کم از آغاز سلطنت یعقوب، این سمت را در دست داشته است.

پس از شورش بایندر بیک، منصور، همچون دیگر امرای عراق، به او پیوست و بایندر، او را منصوب نمود؛ لیکن با رسیدن یعقوب میرزا به عراق، به عزم دفع شورش بایندر، از اردوی او جدا شد و به یعقوب پیوست. یعقوب نیز پس از کشتن بایندر، او را مجدداً به حکومت قم گماشت.^(۲)



۱. همان، ص ۶۰ (به نقل از «تاریخ جهان آراء» ص ۲۵۴).

۲. همان، ص ۱۵۹.

قرن دهم

۱۰۵. آیه سلطان

نام او ابراهیم و از شاهزادگان بایندری (آق‌قویونلو) بود. وی از سرداران ترکمان بود و نخست بر کرمان حکومت داشت. در کشمکشهای آغاز قرن دهم، که میان امیر زادگان ترکمان برای قدرت در گرفته بود، وی را خلع کردند؛ اما او با حاکم فارس همدست شد و در سال ۹۰۳ ه. ق. قم را نامزد پایتختی سلطان مراد کرد تا بهانه‌ای برای تقلای خود بیابد.

سلطان مراد، در آن زمان در شیروان بوده است. با این حال، آیه سلطان، خود به قم آمد و با سختی، بارگاه مناسبی برای شاه تهیه کرد. اریکه‌ای نیز برای شاه در نظر گرفت و دستاری بر زیر آن نهاد و چنان فرض می‌کرد که شاه، آنجا نشسته و حاضر است. او هر روز صبح با احترام به آن بارگاه می‌رفت تا سلطان مراد به قم بیاید و به او بپیوندد.^(۱) همچنین در این مدت به نام سلطان مراد، خطبه می‌خواند و به نام او سکه هم زد؛^(۲) اما با آمدن فصل بهار، آیه سلطان به تبریز و سپس به شیروان رفت و سلطان مراد را در حبس کرد و مادرش را به زنی گرفت و آن‌گاه، در تبریز، الوند بیک، پسر یوسف را بر تخت سلطنت نشاندد.^(۳)

۱. همان، ص ۵۷ (به نقل از: «حیب السیر»).

۲. «قم‌نامه» ج ۲، ص ۴۲؛ «خلد برین» (تاریخ تیموریان و ترکمانان) ص ۷۳۴.

۳. «احسن التواریخ» ص ۲۸؛ «اسناد و مکاتبات تاریخی» ص ۶۹۶.

۱۰۶. اسلمش^(۱) بیک

وی از شاهزادگان بایندری (آق قویونلو) است که در سال ۹۰۸ ه. ق. حاکم قم بوده است. در «خلاصة التواریخ» آمده است:

هنگامی که سلطان مراد می‌خواست برای باز پس گرفتن آذربایجان، به نبرد با شاه اسماعیل صفوی برود، به عراق آمد.^(۲) در زمستان، قشلاق در موضع دلیجان نمود و کس به اطراف و جوانب الکای خود فرستاد. لشکر خود را جمع کرد، بقية السیف آق قویونلو در هر جا که بودند، مجتمع گشتند. نزدیک پنج هزار پیاده از الکای عراق، طلب داشت و با نزدیک هفتاد هزار جوشن پوش از دلیجان، علم عزیمت به سوی همدان برافراشت. اسلمش بیک که از اعظام امرای او بود و حکومت دارالمؤمنین قم به او تعلق داشت، به واسطه مخالفت اهالی آنجا، شیعه شده بود و «یا علی» بر سینه خود، کنده بود. امثال فرمان سلطان مراد ننمود و نزد او نرفت. سلطان مراد، چون دانست که او اطاعت حکم نمی‌کند، به ناچار، مادر خود گوهر سلطان خانم را - که دختر شروانشاه بود - به قم، نزد اسلمش بیک فرستاد تا او را به هر عنوان که می‌داند، نصیحت کند و به همدان آورد. گوهر سلطان خانم به قم آمد و با اسلمش بیک ملاقات نمود و گفت: «لشکر قزلباش،»^(۳) عازم این مملکت اند و شنیده باشی که در

۱. در برخی نسخه‌ها «اسلمس» آمده است که درست به نظر نمی‌رسد.

۲. منظور همان اراک فعلی است.

۳. نیروی نظامی حامی صفویان.

شروان با پدرم و سایر پادشاهان عالی‌جاه چه کردند. اگر اتفاق ننموده، در امداد ما اهمال‌نمایی، ایشان با سپاه سنگین بدین ولایات آمده، سلطان مراد را مغلوب ساخته، اهل و عیان ترکمان را اسیر خواهند ساخت. رحم بر فرزندان خود باید کرد.^(۱)

اسلمش بیک، در پی این اندرز، با اهالی قم وداع کرد و بالشکری بزرگ، راهی ارودگاه سلطان مراد شد و از همان جا، به سوی همدان رفت و چند روز در زاویه منصور بیک جمشکزی نزول نمود.^(۲) اسلمش بیک در این نبرد کشته شد و سلطان مراد نیز با خواری، به پایتخت خود شیراز گریخت.^(۳)

این گزارش تاریخی، نشانگر این است که وی تا حدودی سودای خودمختاری داشته و چندان فرمانبردار نبوده است. البته در این دوره - که سالهای پایانی قدرت ترکمانان بوده است - بسیاری از حکمرانان، چنین بوده‌اند و تقریباً داشتن قدرت برتر مطرح نبوده است؛ اما اگر به گزارش «خلاصة التواریخ» توجه کنیم، درمی‌یابیم که منشأ نافرمانی او انگیزه‌های مذهبی و شیعی وی بوده است.

به تحقیق، اسلمش بیک، آخرین سردار آق‌قویونلو بوده که بر قم، حکم رانده است؛ چرا که چند ماه بعد، یعنی در اوایل سال ۹۰۹ ه. ق. شاه اسماعیل صفوی، شیراز را نیز گشود و دودمان ترکمانان را بر باد داد. وی

۱. «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۷۶.

۲. همان جا.

۳. همان، صص ۸۸ - ۹۵.

پس از فتح شیراز به قم آمد و پس از مدتی درنگ در قم، آماده لشکرکشی به فیروز کوه شد تا امیر حسین کیای چلاوی را از میان بردارد. (۱)



دوره صفویه

شاهان صفویه، خود را از نسل رسول خدا ﷺ. سرسپرده به خاندان صفی الدین اردبیلی می دانستند. شاه سلیمان صفوی، توانست قره قویونلوها، آق قویونلوها، بقایای گورکانیان و بسیاری دیگر از مدعیان را کنار بزند. وی در سال ۹۰۸ ه. ق. تقریباً بر بخشهای مهمی از ایران چیره شد و از آن پس، فرزندان شیخ صفی الدین اردبیلی، عارف مشهور، ۲۳ سال در کمال اقتدار در حالی حکومت کردند که چون شعار تشیع می دادند، مشروعیت حکومتشان کمتر مورد سؤال قرار می گرفت؛ چنان که بعدها نادر افشار نیز تا مدتی سنگ صفویه را بر سینه می زد و به نام آنان، افغانها را بر سر جای خود نشاند و حتی پس از نادر نیز کریمخان زند، نخست، خود را وکیل السلطنه اسماعیل سوم صفوی (نوه سلطان حسین) خواند تا مشروعیتی کسب کند.

در حکومت صفویه - که با حمله افغانها به سال ۱۱۴۲ ه. ق. عملاً پایان یافت - ایران کشوری شیعی شناخته شد و بسیاری چیزها تغییر کرد. از رهگذر شعار تشیع، قم نیز که مرکز دیرین شیعیان بود، ارزشی ویژه یافت.

۱۰۷. شاه اسماعیل صفوی

کاخ سلطنتی‌ای که اوزون حسن در قم ساخته بود، در سال ۹۰۹ ه. ق. به فرمان شاه اسماعیل صفوی، به شایستگی تزیین شد و از آن پس، خود شاه اسماعیل و فرزندش شاه طهماسب، هنگام اقامت در قم، از آن بهره می‌بردند.^(۱) وی پنج ماه از سالهای ۹۱۷ و ۹۲۴ ه. ق. و زمستان سالهای دیگر را در قم، سپری کرد.^(۲) این کاخ یا همان «دولتخانه قم»، به شرحی که قاضی احمد میر منشی در «خلاصه التواریخ» نوشته است، بسیار بزرگ بوده، چهار صّفه (سکّو) و چند ایوان و بالاخانه در حرمسرای آن بوده است^(۳) و همواره مورد استفاده شاه طهماسب قرار می‌گرفت، بویژه آنکه در آن هنگام، پایتخت صفویه قزوین بوده و شاه، هنگام خروج برای نبرد، باید مدتی در قم می‌مانده است. ظاهراً همین کاخ، زادگاه شاه اسماعیل دوم و برخی دیگر از فرزندان شاه طهماسب بوده است. سلطنت شاه اسماعیل صفوی از سال ۹۰۷ ه. ق. آغاز شد و به سال ۹۳۰ ه. ق. با مرگ او، پایان یافت.

۱۰۸. آقا فتح الله خان کمترین

وی در سال ۹۱۵ ه. ق. به دستور شاه اسماعیل صفوی به حکمرانی قم گماشته شد.^(۴)

۱. «قم در قرن نهم هجری» ص ۴۴.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. همان جا (به نقل از «خلاصه التواریخ» ص ۵۳).

۴. «خلاصه التواریخ» ج ۱، ص ۹۹.

۱۰۹. آقا کمال الدین حسین

وی، جدّ مادرى قاضى احمد حسینی، نویسنده «خلاصة التواریخ» بوده است. در سال ۹۱۸ ه. ق. پادشاه صفوی، منصب «وزارت دیوان اعلیٰ» را به آقا کمال الدین حسین^(۱) تکلیف کرد؛ ولی او از قبول آن عذر خواست و پیری و عدم تحمّل سفرها را بهانه قرار داد و از آن پس، به سمت وزارت و در عین حال، حکومت قم منصوب گردید.^(۲)

۱۱۰. دور میش خان شاملو

وی هنگام سلطنت شاه اسماعیل اول، مدّتی حاکم قم بوده است و دست کم بین سالهای ۹۲۴ تا ۹۲۷ ه. ق. در این سمت، بوده است.^(۳)

۱۱۱. شاه طهماسب صفوی

وی نیز چون پدر، زمستانهای بسیاری را در قم، پایتخت موسمی اش سپری کرد. در آن دوران، قزوین، پایتخت اصلی حکومت به شمار می آمد. سلطنت او از سال ۹۳۰ ه. ق. آغاز و با مرگ او به سال ۹۸۴ ه. ق. پایان یافت. او بیشترین دوره حکومت را در میان شاهان صفوی داشته است.

۱۱۲. شاه قلی خلیفه^(۴)

۱. کمال الدین حسین مستبى از اولاد مستب بن علی خزاعى («خلاصة التواریخ» ص ۷۹).

۲. «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۱۱۹.

۳. «خلد برین» ص ۲۷۷؛ «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۱۴۰.

۴. عنوان «خلیفه» که برای بسیاری از امرا و سرداران عصر صفوی به کار می رفته، عنوانی است مربوط به صوفیان سرسپرده به خاندان صفی. رئیس صوفیان هر طایفه را «خلیفه» و رئیس تمام صوفیان را «خلیفه الخلفا» و شخص شاه را «مرشد کامل» می دانستند. نیک

وی، فرزند مصطفی سلطان بود و از آنجا که در دستگاه شاه طهماسب، سمت «مُهرداری» داشت، به شاه قلی مُهردار معروف بود و لقب «سلطان» نیز داشت. او از طایفه قورغلو بود و از اوایل سلطنت شاه طهماسب، یعنی دهه سی سده دهم تا سال ۹۶۵ ه. ق. که درگذشت، حاکم قم بود^(۱) و پس از وی پسرش علیقلی خلیفه ذوالقدر، عهده دار این مقام شد.^(۲)

۱۱۳. علیقلی خلیفه ذوالقدر

او فرزند شاه قلی سلطان مهردار بود و همچون پدر، به سمت مُهرداری رسید. شاه طهماسب، سوگند خورده بود که پس از شاه قلی، مهرداری را از فرزندان او نگیرد. از این رو، در سال ۹۶۵ ه. ق. که او درگذشت، علیقلی خلیفه، پسر بزرگ شاه قلی را به این سمت گماشت و او را حاکم قم نیز کرد؛ اما وی در تابستان سال ۹۶۹ ه. ق. از حکومت قم برکنار شد.^(۳) او و پدرش، بیش از سی سال حاکم قم بوده اند.^(۴)

۱۱۴. القاسم^(۵) میرزا

وی، فرزند شاه اسماعیل صفوی و برادر شاه طهماسب بود. وی در

→ بنگرید که از اساس، نیرویی که پشتیبان صفویه برای قدرت یافتن بود، صوفیانی بودند که بعدها کلاه سرخ بر سر نهادند و «قزلباش» نام گرفتند، هر چند قزلباش، بعدها در معنایی اعم از صوفی به کار رفت.

۱. «خلاصة التواریخ»، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲. «تربت پاکان»، ج ۱ ص ۱۴۲ (به نقل از: «خلاصة التواریخ»).

۳. «خلاصة التواریخ»، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴. «تربت پاکان»، ج ۱، ص ۳۹۶.

۵. در «تاریخ العراق»، «القاص» ثبت شده است.

سال ۹۵۶ ه. ق. با تحریک و یاری سلطان سلیمان عثمانی (معروف به قانونی) به همدان حمله برد. این در حالی بود که خود وی، از سرداران سپاه صفوی بود و در نبرد تبریز با سلطان سلیمان، جنگیده بود. شاه طهماسب صفوی، در آن هنگام، تازه از رنجان بازگشته بود. القاس در همدان، خانه کوچ بهرام میرزا را غارت کرد و به سوی قم آمد و آن را به تسخیر خود در آورد.

نیروهای تحت امر او پنج هزار نفر بوده‌اند و ظاهراً بسیار جسور و بی‌رحم. در مدت استیلا بر قم - که مدت چندانی هم طول نکشید - گروهی را برای غارت به ری فرستاد و سپس برای فتح کاشان، به آن سو رفت. ^(۱) وی، سرانجام دستگیر شد و به دستور شاه، در «قلعه قهقهه» زندانی شد. ^(۲)

۱۱۵. ولی خلیفه شاملو

وی از سرداران سپاه صفوی بود و در فتح قندهار، نقش بسیار مهمی داشت. ^(۳) در سال ۹۶۹ ه. ق. به جای علیقلی خلیفه، حاکم قم شد. وی در سال ۹۷۲ ه. ق. از سوی شاه طهماسب صفوی مأمور شد که همراه گروه دیگری از سرداران دربار صفوی، به هرات برود تا قزاق خان تکلو را - که طغیان کرده بود - سرکوب کند. ^(۴)

۱. «احسن التواریخ» ص ۴۳۳؛ «تاریخ العراق» ج ۴، ص ۵۳.

۲. «احسن التواریخ» ص ۴۳۹.

۳. همان، ص ۵۰۸؛ «تاریخ عالم آرای عباسی» ج ۲، ص ۵۶۱.

۴. «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۴۴۸.

وی در سال ۹۷۵ ه. ق. نیز برای سرکوب خان احمد والی، راهی گیلان شد.^(۱) در این سالها، وی حاکم قم بوده است. اما در سؤال سال ۹۷۷ ه. ق. شاه طهماسب بر آن شد تا برای کاستن از ستمکاری و تعدی امرای خود، جابه جایی‌هایی در مناصب، انجام دهد. از این رو، ولی خلیفه شاملو را - که حاکم قم و اردستان بود - عزل کرد و بر مغانات حاکم ساخت.^(۲)

۱۱۶. حیدر بیگ جابوق (جابوق)

وی از نژاد ترکمان بود و به «حیدر بیگ ترخان» نیز شهرت داشت؛ چراکه «به رتبه ترخانی»^(۳) ممتاز و حاکم دارالمؤمنین قم و از جمله اعظم و امرای درگاه پادشاه سرافراز بود.^(۴) او، نخست حاکم ساوه بود.^(۵) زمان آغاز حکمرانی او بر قم، سؤال سال ۹۷۷ ه. ق. بوده است و به سال ۹۸۴ ه. ق. در زمان جلوس شاه اسماعیل دوم بر تخت سلطنت، هنوز حاکم قم بوده و از سوی وی، لقب «سلطان» گرفت و «سلطان حیدر» خوانده شد.^(۶)

۱. «تاریخ عالم آرای عباسی» ج ۲، ص ۵۶۱.

۲. «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۵۶۳.

۳. شاهزاده یا بزرگی که از برخی مزایا، مانند: معافیت از مالیات، برخوردار بود و اجازه داشت که هرگاه خواست، به نزد سلطان برود. برخی از روحانیان نیز به این مقام می‌رسیدند.

۴. «خلد برین» ص ۴۱۰.

۵. «خلاصة التواریخ» ج ۱، ص ۵۶۳.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۶۳ و ج ۲، ص ۶۲۷.

این، گویای آن است که حکمرانی او از زمان شاه طهماسب صفوی آغاز شده بود. در همان سال ۹۸۴ ه. ق. پسرش ابراهیم بیگ به منصب جباچی^(۱) و ادهم بیگ پسر ابراهیم، به منصب قیچاچی^(۲) گماشته شدند.^(۳) پسر او که مدتی داروغه اصفهان بوده،^(۴) شاید همین ابراهیم باشد. به هر حال، حکومت او بر قم تا زمان سلطان محمد خدابنده نیز ادامه داشت.^(۵) او در بیستم صفر ۹۸۸ ه. ق. در نود سالگی درگذشت و در کنار مرقد حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.^(۶)

۱۱۷. ابراهیم بیگ

وی پسر حیدر بیگ ترخان بود و در زمان پدر، منصب «جباچی» داشت. در سال ۹۸۸ ه. ق. هنگامی که خبر مرگ حیدر بیگ از قم به تبریز رسید، سلطان محمد خدابنده، ابراهیم را به جانشینی پدرش گماشت و «بیشتر از آلکای قم و توابع، با محالات فراهان، به ولد بزرگ او ابراهیم بیگ، شفقت فرمودند».^(۷) او نیز چون پدر، لقب سلطانی گرفت. پسرش ادهم بیگ نیز به منصب ترخانی رسید.

۱. جباچی، یعنی: خراج گیرنده.

۲. قیچاچی یا قیچاجی، یعنی: خیاط؛ ولی در این جا منظور، خیاط ویژه شاه برای دوختن لباسهای فاخر است.

۳. «خلاصة التواریخ» ج ۲، ص ۶۲۳.

۴. «تاریخ عالم آرای عباسی»، ج ۱، ص ۵۶۵.

۵. همان، ص ۲۲۴ و ۳۵۰ و ۴۰۷.

۶. «خلاصة التواریخ» ج ۲، ص ۷۱۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۷۱۰.

۱۱۸. علیقلی سلطان ذوالقدر

وی در سال ۹۹۴ ه. ق. هجری از سوی سلطان محمد خدابنده، حاکم قم شد.^(۱) او از طایفه قورغلو بود و خاندان او از جیره‌خواران دستگاه صفوی به شمار می‌آمدند. گذشت که نیای او شاه قلی خلیفه، مهردار شاه طهماسب صفوی بود. شاه قلی مهرداد و علیقلی خلیفه (عموی علیقلی سلطان ذوالقدر)، بیش از سی سال حاکم قم بوده‌اند.^(۲) به گفته اسکندر بیک، نویسنده «تاریخ عالم آرای عباسی»، بعد از طغیان عراق به سال ۹۹۵ ه. ق. مدینه المؤمنین قم به او تعلق گرفت. هنگامی که ولیجان خان، حاکم کاشان، گردنکشی کرد، او از کسانی بود که پیشاپیش، عازم اصفهان شدند تا دیگر امرا و ارکان دولت شاه اسماعیل نیز از پی بروند و کاشان را از سلطه ولیجان خان به در آورند. وی در این زمان نیز حاکم قم بوده است.^(۳) در سال ۹۹۶ ه. ق. سمت مهر داری نیز به وی واگذار شد.^(۴)

۱۱۹. سلیمان خلیفه ترکمان

در سال ۹۹۶ ه. ق. حکومت قم و فراهان را به سلیمان خلیفه ترکمان دادند^(۵) که داماد مرشدقلی خان بود. در «تاریخ عالم آرای عباسی» ضمن

۱. «تاریخ عالم آرای عباسی»، ج ۲، ص ۸۲۸

۲. «تربت پاکان»، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. «تاریخ عالم آرای عباسی»، ج ۱ ص ۵۳۱ و ۵۶۰ و ۵۷۱ و ج ۲، ص ۸۵۱

۴. همان، ج ۱، ص ۵۹۳.

۵. همان، ج ۲، ص ۸۷۴

شرح وقایع زمان تاجگذاری شاه عباس به سال ۹۹۶ ه. ق. آمده است:

بعد از چند روز از دولخانه بیرون رفته، در منازل مرحومه خانم صبیّه شاه جنت مکان، که در جنب دولخانه بود، نشیمن ساخت و... علیقلی سلطان ذوالقدر به سمت مُهرداری مَفوض شد... و اُلکای قم به سلیمان خلیفه ترکمان تعلّق گرفت.^(۱)

در سال ۹۹۷ ه. ق. که سلیمان خلیفه، جهت ترتیب دادن لشکر به منطقه تحت حکومت خود (قم) رفته بود، تمامی ایل ترکمان آن طبقه که سابقاً در خدمت خانان و سلاطین ترکمان بودند، در قم جمع گشتند و ملازم وی شدند. او نیز ایشان را ملازم خود کرد و به آنها مواجب داد. وی به واسطه بسیاری همراهان و یارانش، ستم بی حسابی در قم نمود و دست اندازیهای بسیار کرد و به هر که گمان چیزی داشت، از او گرفت و مدت هفت ماه در قم با این لشکر و حشم به سر برد. چون دولت مرشد قلیخان سپری شد، دغدغه تمام در رفتن داشت. مدت سه ماه در بیرون شهر نشست و میل رفتن نداشت. مکرراً قورچیان^(۲) در پی او آمدند تا سرانجام به دغدغه افتاد که مبادا از رفتن ترکمانان، در مقام قصد او شوند. پس به ناچار از قم بیرون رفت و در اواخر ذی قعدة به ری رسید و از آنجا آهسته آهسته می رفت تا در دهه نخست محرم به اردوی شاهی رسید.^(۳)

۱. «تاریخ عالم آرای عباسی»، ج ۲، ص ۵۹۲.

۲. سربازان مسلح.

۳. «تاریخ عالم آرای عباسی»، ج ۲، ص ۸۸۶.

۱۲۰. حسین خان بیگ شاملو

وی از سرداران قزلباش بوده و از اواخر سال ۹۹۷ ه. ق. و دست کم تا سال ۱۰۰۶ ه. ق. حاکم قم^(۱) و پیش از آن، حاکم نطنز بوده است.^(۲) از اینکه او را «قورچی شمشیر» یاد کرده اند، به دست می آید که یانبروهای او شمشیرزن بوده اند و یا خودش سرپرستی تقسیم شمشیر در جنگها را به عهده داشته است. از مأموریتهایی که به وی داده اند، معلوم می شود که جایگاه قابل توجهی در دستگاه شاه عباس صفوی داشته است. او را از «مقربان و قدیمیان و یک جهتان درگاه» شاه عباس دانسته اند.^(۳)

در سال ۹۹۹ ه. ق. از بوداق خان و فرزندان او در خراسان، حرکت نابهنجاری سر زد. بعضی از مقربان درگاه شاه، در او را به جزا و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو، حاکم قم، به دستور، بر سر اردوی بوداق خان که در جلکای ری بود، رفتند. او را گرفتند و به قم آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او به غارت و تاراج رفت.^(۴)



قرن یازدهم

۱۲۱. حسن صلائی اصفهانی

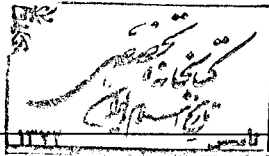
اسکندر بیگ، در حوادث سال ۱۰۱۵ ه. ق. (سال بیستم جلوس شاه

۱. همان، ص ۶۹۰ و ۸۵۰.

۲. همان، ص ۶۸۷.

۳. همان، ص ۸۸۹.

۴. همان، ص ۶۷۶.



عبّاس) می نویسد:

و بعضی محال عراق که مُعظّم آن دارالسلطنه اصفهان و یزد و قم و کاشان بود، افزاز نموده، به میر جلال الدین حسن صلاّی اصفهانی - که سیّد فاضل صاحب سخن از سادات شهرستان اصفهان بود و آبا و اجداد عظامش همیشه در این دودمان قدس نشان به مناصب عالیه اختصاص داشته اند - تفویض یافت. (۱)

۱۲۲. حسینقلی بیگ

بعد از به سلطنت رسیدن شاه عبّاس دوم در صفر سال ۱۰۵۲ ه. ق. در کاشان و بر پایی جشن تاجگذاری، شاه و همراهان به قزوین مراجعت کردند و از آنجا راهی قم شدند. شاه بعد از زیارت مزار حضرت معصومه علیها السلام و اطعام فقرا و مساکین، داروغگی آنجا را به حسینقلی بیگ، قورچی شمشیر، تفویض کرد. شاه دستور داد که «چون این ارض مطهّر، مضجع آن خاقان عدالت پرور است» (۲) و رعایای این خطّه، حال صید حرم دارند، ایادی ارباب جور و اعتساف را از ضعفای ملهوفین کوتاه و کشیده داشته، در امور دادرسی و خداترسی دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمایند». (۳)

حسینقلی خان، احتمالاً جایگاه ویژه‌ای نزد شاه عبّاس دوم داشته است؛ چرا که در ماجرای سرنگونی مرتضی قلی خان قاجار نیز شاه او

۱. همان، ص ۱۱۷۵.

۲. پس از همان آغاز، محلّ دفن خود را نیز قم اعلام کرده است.

۳. «عباسنامه» ص ۲۱.

را مأمور کرده که «سر بی سعادت آن کج اندیش را از تن جدا ساخته، به نظر انور رساند».^(۱)



دوره افشاریان و زندیان

با ضعیف شدن دولت صفوی و بی‌کفایتی‌های شاهان آن در آغاز قرن دوازدهم، رفته رفته غروب دولت دویست ساله این خاندان فرا می‌رسید تا اینکه افغان‌های غلزایی در سمرقند شوریدند و با نیروی نه چندان فراوانی، به سادگی تا اصفهان، پایتخت صفویه، پیش آمدند.

دولت صفوی، با شعار تشیع به پیش رفته بود. پس افغانها با شعار تسنن به پیش آمدند تا از حمایت دولت عثمانی و سنی‌مذهبان ایران و مناطق مجاور نیز بهره‌مند گردند؛ اما ستاره نادر با شعار «وحدت» درخشید و افغانها در سال ۱۱۴۲ ه.ق. پس از هشت سال، از صحنه سیاسی ایران، محو شدند. نادر، در سال ۱۱۴۸ ه.ق. تاجگذاری کرد و رسماً دولت صفوی را بی‌اعتبار خواند. او تا سال ۱۱۶۰ ه.ق. که کشته شد، سعی کرد تا از شعار وحدت، بهره‌ها ببرد.^(۲)

همان‌گونه که پیش از این نیز آورده‌ایم، محور اساسی بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی قم، «مذهب» بوده است. همان‌طور که ظهور دولت صفوی با شعار تشیع، بر رونق شهر افزوده بود، در دولت

۱. همان، ص ۳۳۱ (در حوادث سال ۱۰۷۴ هجری).

۲. ر.ک: «مقالات تاریخی» رسول جعفریان، مقاله «نادرشاه و مسئله وحدت اسلامی».

مستعجل افغانها، بر قم و مردم آن ظلم بسیار رفت و حتی به بارگاه مطهر حضرت معصومه علیها السلام نیز حمله کردند. از چند و چون تسلط حاکم افغان یا گماشته آنها بر قم، آگاهی چندانی نداریم.

دولت افشاری نیز در این سوی ایران زمین، مستعجل بود و دایره حکومتش به خراسان محدود شد،^(۱) چرا که عادل شاه، جانشین نادر در سال ۱۱۶۱ ه. ق. کشته شد و به سال ۱۱۶۲ ه. ق. کریمخان با استفاده از مشروعیت حکومت صفویان، بر تخت نشست. از سال ۱۱۶۲ ه. ق. قم در حوزه قدرت پادشاهان زندیه بود و طبعاً در این دوره، گهگاه، نسیم زمان سلطه صفویه بر قم وزیده است و چنانکه خواهید دید، در برابر سپاه آقا محمدخان، مردم قم به دفاع از حاکم زندی شهر پرداختند و تاوان سختی نیز پس دادند. زندیان تا سال ۱۲۰۹ ه. ق. که طومار حکومتشان رسماً به دست آقا محمدخان قاجار برچیده شده، بر فارس و اصفهان حکم راندند.

۱۲۳. فریدون خان گرجی

فتحعلی خان افشار ارسلو، که از امرای بزرگ نادرشاه بود، با آزاد خان افغان متحد شد و جزء امرای او قرار گرفت. وی در سال ۱۱۶۷ ه. ق. به امر آزاد خان، با جمعی از سپاه افغان به دفع کریمخان، مأمور گردید. وی در ۱۱۶۸ ه. ق. نیز از جانب آزادخان، قم را محاصره

۱. از آن پس، تا سال ۲۱۸ ه. ق. که نادر میرزای افشار، کشته شد، قدرت افشاریان محدود به شرق ایران و پایتختشان هم مشهد بود.

کرد و فریدون خان گرجی، یوزباشی^(۱) غلامان نادرشاهی را که از طرف محمد حسن خان فرمانفرمای آن شهرستان بود، دستگیر کرد.^(۲) ابوالحسن گلستانه، درباره «فریدون خان نایب السلطنه» می گوید:

شاید این کس، همان فریدون خان گرجی، یوزباشی غلامان نادر باشد که ابوالحسن غفاری در کتاب «گلشن مراد» می گوید در سال ۱۱۶۸ ه. ق. به فرمان محمد حسن خان، حاکم قم بود و فتحعلی خان افشار، او را در آن شهر، محصور و دستگیر کرد. وقتی شاهرخ افشار، نوه نادر، عزم سفر قندهار کرد، امیرخان قرایی را که از ایل برلاسیه خراسان بود، به رتبه سرداری خراسان گماشت و اطراف مشهد را هم به او سپرد و فریدون خان غلام را نیز به نیابت خود، نظام بخش امور سلطنت کرد. امیر خان که از نفاق سرداران خراسان آگاه بود، وارد شهر شد و شروع به دست اندازی کرد. شاهرخ، خشمناک شد و میر حسین خان افشار واحد العین و فریدون خان نایب السلطنه را به اخراج امیرخان، دستور داد. آنها از چهار دروازه شهر وارد شدند و هرکس از جماعت افغان را که دیدند، به قتل رساندند.^(۳)

۱۲۴. حسین خان

وی حکمران قم در دوره علی مراد خان زند بود و به سال

۱. فرمانده یک گروه صد نفره نظامی.

۲. «مجله التواریخ» ص ۴۸۸.

۳. همان، ص ۴۲۲.

۱۱۹۷ ه. ق. برای آخرین بار در تاریخ شهر، به مرمت و یا تجدید بنای باروی قم، همت گماشت. در دیوان هاتف نیز قصیده‌ای در مدح وی و وصف برج و باروی قم، وجود دارد.^(۱)

۱۲۵. نجف خان زندی

در عهد آقا محمد خان، تا چندی زندیان بر قم حکومت می‌راندند. آخرین حاکم زندیه در قم، نجف خان زندی بود. او از جانب جعفر خان زند پسر صادق خان (برادر مادری علی مرادخان زند)، حکومت داشت.^(۲) جعفرخان در مورچه‌خورت^(۳) با علیمرادخان، مقابله کرد و علیمرادخان، در آنجا وفات یافت. جعفرخان، در اصفهان به داعیه شهریاری برخاست و ولیخان، پسر علیمرادخان را کور ساخت و نجفخان زند را به حکومت قم گمارد و به سرداری تهران روانه داشت تا بالشکر آقا محمد خان که تهران را محاصره کرده بودند، رویارویی کند.

آقا محمد خان، از راه زرند و ساوه به طرف قم آمد و قم را محاصره کرد و در طرف دروازه ری، در کنار سنگری^(۴) اتراق کرد. خواستند شهر را بگیرند. در این هنگام، نیروهای دارالحکومه نجف خان، از دروازه ری بیرون می‌آمدند و به اردوی آقا محمد خان یورشی

۱. «تربت پاکان» ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم) ص ۹۸.

۳. نزدیک اصفهان.

۴. افضل الملک می‌نویسد: «...در کنار سنگری که الان، معروف به سنگر است...» (تاریخ و جغرافیای قم) (سفرنامه قم)، ص ۱۶۱.

می بردند و باز می گشتند و دروازه ها را می بستند.

اهل شهر، چون از نجف خان رضامندی داشتند، در حفظ دروازه ها کوشش می کردند. قم و بلوک آنجا، سوار و سرباز بومی و غریب نداشت؛ لیکن محافظت دروازه های شهر با چریک و جمعیت چند نفر شهری و بلوکی بود. هفده روز کار محاصره به طول کشید. آقا محمد خان، خواست تا مایوسانه به تهران یا جایی دیگر برود. ^(۱) نگهبانانی از دروازه ری، که بیشتر بر عهده علی الهی های قمرود بود. آنها، شبانه به نزد آقا محمد خان رفتند و در ساخت و پاختی شبانه، از وی وعده التفات گرفتند که بخش مهمی از اراضی قم، تیول آنها باشد و از حشم و غنمشان باج نخواهند و پس از گرفتن فرمان کتبی مبنی بر عمل به این وعده ها، گفتند: ما شما را از دروازه ای که به ما سپرده شده است، داخل شهر می کنیم.

در این حال، نجف خان - که گمان کرده بود همه اهل شهر، این کار را کرده اند - از دروازه کاشان بیرون رفت و شهر به دست قاجار افتاد و طبق معمول، بگیر و ببند، کشتار و انتقام کشی از همراهان حاکم پیشین، آغاز شد. ^(۲)



۱. بنا بر آنچه در «جغرافیای تاریخی قم» آمده است، (ص ۲۳۷ - ۲۳۸) آقا محمد خان، پس از زد و بند با مردم قمرود، بنا به توافق، چنین وانمود کرد که قصد عزیمت دارد تا نگهبانان دروازه، آن را بگشایند.

۲. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم)، ص ۱۶۱؛ «جغرافیای تاریخی قم» ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

دوره قاجار

کریمخان زند در سال ۱۱۹۳ ه. ق. درگذشت. با مرگ او عملاً حکومت زندیان، راه سقوط را در پیش گرفت؛ چراکه از همان روز، آقا محمد خان که چون ماری در آستین کریمخان پرورش یافته بود، به سرعت تا تهران آمد و خود را پادشاه خواند. از آن پس تا استقرار کامل دولت قاجار، طولی نکشید. شروع قرن سیزدهم، قرین با اقتدار قاجاریان بود و آنها تا سال ۱۳۴۴ ه. ق. یک قرن و نیمی حکم راندند. قاجاریه که در اصل از سرسپردگان دربار صفوی بوده‌اند، بی‌تعصب، شیعه بودند. دوره آنان، دوره آشنایی با غرب و دوره انقلاب مشروطیت، پیریزی قانون اساسی، تأسیس دارالفنون و حوادثی مهم از این دست است. قم در این دوره، حاکمانی از خواص دربار و حتی از میان شاهزادگان داشته است و این، باعث مهم‌تر شدن آن شده است؛ هرچند برخی با مستندات تاریخی، قم را در این دوره، تبعیدگاه بزرگان دانسته‌اند.



قرن سیزدهم

افضل الملک می‌گوید: «احتمالاً یک یا دو نفر از طرف آقا محمد خان در قم حاکم بوده‌اند که اسم آنها را نمی‌دانیم». سپس، نام برخی از حاکمان عهد فتحعلی شاه را بازگو می‌کند^(۱) و در جای دیگر می‌گوید:

۱. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم)، ص ۱۶۱.

بعضی از این حکام را که ما ذکر کردیم، تنها حاکم قم نبوده‌اند؛ بلکه حکومت ساوه و زرند هم جزو حکومت قم بوده است... ولی بعضی حکام، فقط به حکومت قم نائل بوده‌اند. (۱)

۱۲۶. کربلایی حسین بیگ

وی نایب دارالمؤمنین قم به سال ۱۲۱۴ هـ. ق بوده است. (۲)

۱۲۷. حاجی محمد حسین خان

وی بیگلریگی قم و اصفهان و کاشان در سال ۱۲۱۹ هـ. ق بوده است. (۳)

۱۲۸. محمد تقی بیگ

وی نایب الحکومه قم در سال ۱۲۲۳ هـ. ق. بوده است. (۴)

۱۲۹. اسدالله خان

وی در سال ۱۲۲۳ هـ. ق. حاکم قم بوده است. (۵)

۱۳۰. میرزا ابوالقاسم

او در سال ۱۲۴۴ هـ. ق. در زمان فتحعلی شاه، حاکم قم بوده است. وی، کاروان‌سرای ساخته که به نام او موجود است. قلعه‌ای نیز نزدیک کوچه حرم ساخته و یک حلقه قنات، احداث کرده است. سرگذشت او

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۲۴۷ و ۳۲۱.

۳. همان.

۴. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۳۲.

۵. همان، ص ۳۰۴.

در «ناسخ التواریخ» آمده است. به قول افضل الملک، وی در قم، «صاحب قنات خیر و عطا و دارای آثار و مآثر» بوده است.

وی در حکومت خود با مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که نهایت اقتدار را در ایران داشته، زد و خورد می کرده و تمکین نمی نموده است. آخر الأمر، حاجی محمد حسین خان، مبلغی گزاف به فتحعلی شاه داد و حکومت قم و کاشان و اصفهان و برخی نواحی دیگر را در دست گرفت.

وی، آن مبلغ گزاف را برای آن داد که به میرزا ابوالقاسم دست یابد و او را از شاه خرید تا هر بلایی بخواهد، بر سر او بیاورد، مشروط بر آنکه جانش را نگیرد. خلاصه او را به اصفهان بردند و به حاجی محمد حسین خان سپردند. وی نیز او را حبس کرد. نخست، پاره ای بی احترامیها در حق او روا داشت، ولی سرانجام، با او مهربان شد تا جایی که دختر خود را به ازدواج او درآورد.^(۱)

۱۳۱. حاج حسین صدر اصفهانی^(۲)

وی، مستقیماً حاکم قم نبود، بلکه چنانکه گذشت، با توافقی که با فتحعلی شاه کرد، قم نیز تحت حکومت وی درآمد.

۱۳۲. عبدالله خان امین الدوله

امین الدوله، پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است که

۱. فصلنامه «نامه قم» ش ۲۱، ص ۲۱۴؛ «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم)، ص ۱۶۱.

۲. «تاریخ مذهبی قم» ص ۱۷۵.

شرح حال او در «ناسخ التواریخ» آمده است است. وی در قم، «صاحب قنات خیر و عطا و دارای آثار و مآثر» بوده است.^(۱)

اگر او را صدر اعظم مستقل ندانیم، باید وزیر اعظم داخله‌اش بشناسیم که در داخله هر تغییری می‌خواست می‌داد. در زمان حیات پدر خود، مستوفی الممالک بود و وزارت مالیه و اغلب امور دیوانی را در دست داشت.

در زمان وی فتحعلی شاه، رتبتی تمام و تسلطی کامل داشت، هر کس را می‌خواست، عزل یا نصب می‌کرد و وزیر اعظم بود؛ ولی به واسطه مسامحه‌ای که از الله یارخان در مقابل روسیه بروز کرد، خاطر فتحعلی شاه از او رنجید و مجدداً عبدالله خان امین الدوله به وزارت اعظمی منصوب گردید.

وی، بسی خوش رفتار بود؛ ولی با ولیعهدی محمد شاه، مخالف بود. از این رو، هنگامی که فتحعلی شاه، در اصفهان وفات کرد و محمد شاه به قدرت رسید، ترسید و دیگر به امور صدارت نپرداخت و هر چه از او برای در دست گرفتن وزارت اعظمی دعوت کردند، نیامد و در اصفهان ماند تا در سال ۱۲۶۳ ه. ق. وفات کرد.^(۲)

۱۳۳. کیکاووس میرزا

شاهزاده کیکاووس میرزا، پسر فتحعلی شاه و حاکم قم به سال

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم)، ص ۱۶۴.

۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ ه. ق. بود.^(۱) وی نزدیک صحن و کوچه حرم، دارای ارگ و نقاره‌خانه و دفترخانه بوده است. او تا پایان سلطنت پدر، حاکم قم بوده است.^(۲)

۱۳۴. آقاخان محلاتی

اعتماد السلطنه می‌گوید: که در سال (۱۲۳۳ ه. ق. پس از کشته شدن شاه خلیل الله اسماعیلی در یزد، آقاخان شاه خلیل الله، «به شرف مصاهرت خاقان، اختصاص یافت و حاکم قم و محلات گردید».^(۳)

نام وی میر محمد حسن حسینی، فرزند شاه خلیل بوده و پدرش شاه خلیل، از سادات کَهک قم، مراد یکی از فرقه‌های اسماعیلیه نزاریه به نام سلسله عطاءاللهی بود و دور از خانواده، در یزد اقامت داشت، که در سال ۱۲۳۲ ه. ق. در پی نزاعی که مریدانش به راه انداخته بودند، در خانه کشته شد.^(۴)

پس از آن، آقاخان که دوازده سال داشت، به همراه مادر به قم آمد. املاکشان در محلات تصرف شد و زندگی بر آنها سخت شد تا اینکه نزد شاه، دادخواهی کردند و به دستور او اموالش بازگردانده شد و فتحعلی شاه، یکی از دختران خود را نیز به عقد آقاخان درآورد و از

۱. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۲۴۷ و ۳۲۱.

۲. فصلنامه «نامه قم» ش ۱ و ۲، ص ۲۱۴؛ «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم) ص ۱۶۵؛ «تربت

پاکان» ج ۱، ص ۳۵۰.

۳. «مرآة البلدان» ج ۱، ص ۸۶۸.

۴. «فرهنگ فرق و مذاهب اسلامی» ص ۳.

دامادی او با خود، اظهار خرسندی می‌کرد، تا اینکه برای بازدید از طلاکاری ایوان طلای حرم حضرت معصومه علیها السلام راهی قم شد و آقاخان را نیز با خود آورد و او را به حکومت قم و محلات گماشت.

آقاخان، در حکومت قم باقی بود تا اینکه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. فتحعلی شاه درگذشت. در ناآرامیهای دوره قدرت محمد شاه قاجار، قم، امن و آرام بود. در این هنگام، آقاخان را به کرمان که کانون آشوب بود، فرستادند و او تعهد گرفت که در صورت پیروزی، او را به موهبتی سرافراز کنند. اما پس از پیروزی در خواباندن فتنه، میرزا آغاسی، او را به جهانگیری و قدرت طلبی متهم کرد و مغضوب دربار محمد شاه قاجار شد. از این رو، گریخت و چهارده ماه در قلعه بم در محاصره بود و سپس، هشت ماه در کرمان زندانی شد. بعد هم که از تحصن در شاه عبدالعظیم نتیجه‌ای به دست نیاورد، به منطقه ییلاقی و شنوه در نزدیکی قم رفت.

آقاخان، سپس، در محلات گوشه گرفت تا اینکه در سال ۱۲۵۷ ه. ق. افراد حکومتی قصد بازداشت او کردند. وی از دست نیروهای محمد شاه گریخت و پس از چند سال اقامت در قندهار، در سال ۱۲۶۲ ه. ق. به هندوستان رفت و ساکن بمبئی شد و عقاید و آداب اسماعیلیه را رواج داد. فرزندان او هنوز هم در هند هستند و با عنوان آقاخان دوم و سوم و... سلسله دار فرقه اسماعیلیه هستند.^(۱)

اعتماد السلطنه درباره او می گوید:

بعدها آقاخان که متمایل به مذهب اسماعیلی بود و صاحب مکتب و ثروت، و در کرمان، طرفداران زیادی داشت، عَلم طغیان برداشت که شاه، دستور قلع و قمع او را اشارت کرد و فضلعلی خان، حکمران کرمان، به مقاومت در برابرش ایستاد تا اینکه او خود را به قندهار و از آن جا به هند رسانید و معزاً بزیست. در سال ۱۲۸۴ ه. ق. هدایایی به دربار فرستاد و به وصول، موصول گردید. (۱)

۱۳۵. میرزا ابوطالب خان قزوینی

میرزا ابوطالب و میرزا عبدالباقی خان قزوینی، برادر بوده اند که هر دو چندی حکمرانی قم را عهده دار شده اند و هر دو از جانب مرحوم صدر الممالک اردبیلی به حکومت قم منصوب گردیده اند. (۲)

سید حسین مدرّسی طباطبایی می نویسد:

در بقعه مدفن شاه سلطان حسین، بالای کتیبه سراسری گچبری، کتیبه ای دیگر به خط نستعلیق برکاشی دیده می شود. این کتیبه، پیش از سال ۱۳۷۶ ه. ق. در جانب خارجی همین بقعه بر سر در ورود نصب بوده و پس از تغییرات صحن زنانه و تبدیل آن به مسجد موزه، باتکمیل و تعمیر کامل قطعات شکسته و فرسوده آن، به اینجا نقل مکان یافته است و آن، مرکب از دو قسمت است که قسمتی مربوط به مقبره شاه عباس بوده و قسمتی دیگر - بنابر آنچه از خود کتیبه بر

۱. «مرآة البلدان»، ج ۱، صص ۹۲۷-۹۲۹ و ۱۵۶۷.

۲. فصلنامه «نامه قم»، ش ۲۰۱، ص ۲۱۴؛ «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم) ص ۱۶۵.

می آید - مربوط است به بقعه‌ای که میرزا ابوطالب خان قزوینی حاکم قم به سال ۱۲۶۰ ه. ق. بر قبر مادر خود، بنیاد کرده است و اکنون دانسته نیست که آن، در چه جای صحن زنانه قرار داشته است.^(۱)

میرزا ابوطالب، ظاهراً در دو نوبت و از سوی میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی، حاکم قم بوده است.^(۲)

۱۳۶. ذوالفقار خان

وی، پسر آقا خان نوری^(۳) بوده و دوازده سال فرمانروای قم بوده است.^(۴) وی پس از میرزا ابوطالب، حاکم قم شد. میرزا آقا خان نوری صدر اعظم، در دوران حکومت فرزندش ذوالفقارخان در قم، مدرسه و مسجدی در کوی قاضی نزدیک میدان میر این شهر برای حاجی ملا محمد صادق قمی، روحانی بزرگ آن دوره قم، بنیاد نهاد که تا سالهای اخیر بر جا بود.^(۵) متأسفانه، این اثر تاریخی به تازگی تخریب شده و در حال تجدید بناست.

افضل الملک گفته است که وی، غلام باره و عاشق میرزا حسن خان بود و میرزا جواد، درباره او شعری گفته است.^(۶) درباره او آمده است:

۱. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم) ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۳. صدر اعظم ناصرالدین شاه پس از امیرکبیر، بین سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ ه. ق.

۴. «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامه قم) ص ۷۲؛ فصلنامه «نامه قم» ش ۲۰۱، ص ۲۱۰، مقاله دانش پژوه.

۵. «تربت پاکان» ج ۲، ص ۱۴۳.

۶. فصلنامه «نامه قم» ش ۲۰۱، ص ۲۱۴؛ قم‌نامه‌ها، محمد تقی دانش پژوه.

از ذوالفقارخان، آثار خوبی در قم هست. نزدیک پایین شهر، بازار وسیع و خوبی ساخته است که به بازار ذوالفقارخان، معروف است. اعتماد السلطنه نیز در شرح وقایع سال ۱۲۷۱ ه. ق. می‌گوید:

ذوالفقار خان، ولد جناب صدراعظم، حاکم قم در امور حکمرانی خود، مساعی کامله دارند...^(۱) در یازدهم ذی‌قعدة ۱۲۷۲، ذوالفقارخان، حاکم قم و ساوه به منصب جلیل استیفا سرافراز گردید...^(۲) در سال ۱۲۷۳ ه. ق. روضه مطهره حضرت معصومه علیها السلام را حسب الامر ذوالفقارخان حاکم، تعمیر می‌نمایند و سد رودخانه قم را می‌سازد و سد پل دلاک و خود پل دلاک و کاروانسرای آن جا را و کاروانسرای حوض را مرمت می‌کند و در کاروانسرای حوض سلطان، حوض بزرگی تازه ساخته می‌شود.^(۳) وی، در شعبان سال ۱۲۷۴ ه. ق. «به یک قطعه نشان از مرتبه اول میرپنجگی به انضمام حمایل سرخ و سفید این رتبه، سرافراز گردید و میرزا ابوالقاسم، ولد معزی‌الیه، به انشای دیوان اعلیٰ برقرار شد»^(۴) و در همان سال «به یک قطعه نشان از مرتبه اول سرتیپی و یک رشته حمایل سرخ مخصوص این رتبه، سرافراز شد».^(۵)

۱. «مرآة البلدان» ج ۲، ص ۱۲۵۲.

۲. همان، ص ۱۲۵۲.

۳. همان، ص ۱۲۸۱.

۴. همان، ص ۱۲۹۹.

۵. همان، ص ۱۳۰۲.

۱۳۷. میرزا عبدالباقی خان قزوینی

او برادر میرزا ابوطالب است که ذکر آن گذشت. وی نیز مدّتی حاکم قم بوده است. (۱)

۱۳۸. جهانسوز خان

وی در ربیع الاول سال ۱۲۷۶ ه. ق. از سوی مجلس شورای دولتی، مأمور شد تا برای حلّ مشکل کم‌آبی مردم قم، یک رشته قنات جاری کند. این قنات، با آب فراوان به درون شهر، روان گردید. (۲)

۱۳۹. عبدالعلی خان ادیب الملک

وی پسر حاجی علی خان اعتماد السلطنه و برادر محمّد حسن خان اعتماد السلطنه فراش‌باشی است و دوبار به حکومت قم منصوب شده است؛ بار نخست در سال ۱۲۷۹ ه. ق. و بار دوم، پس از حاجی حبیب الله خان. او پیشخدمت مخصوص دربار ناصرالدین شاه بوده (۳) و در سال ۱۲۸۱ ه. ق. «چون در حکومت خود، کمال کفایت را به کار برده بود، به اعطای یک قطعه نشان از درجهٔ سیّم سرتیپی با حمایل مخصوص، سرافراز شد» (۴) و بنا بر خدمات او، در همان سال، به نیابت وزارت عدلیّه عظمّا مفتخر گردید» (۵) و در ۲۱ ذی‌حجهٔ ۱۲۸۲ ه. ق. «از

۱. فصلنامهٔ «نامهٔ قم» ش ۱ و ۲، ص ۲۱۴؛ «تاریخ و جغرافیای قم» (سفرنامهٔ قم) ص ۱۶۵.

۲. «مرآة البلدان» ج ۲، ص ۱۳۴۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۴۴۱.

۴. همان، ص ۱۴۶۴.

۵. همان، ص ۱۴۹۴ و ۱۴۹۵.

جانب سنی الجوانب خسروانه، به ابلاغ مراحم پادشاهی نسبت به پرنس اوربلیانف فرستاده، جانب جانشین قفقازیه و سایر صاحب منصبان و معارف مأمورین دولت روس مأمور گردید.^(۱) نیز در سال ۱۲۸۵ ه. ق. «به منصب جلیل وزارت و ظایف و اوقاف مفتخر گردید». ^(۲) وی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. نیز به حکومت گلپایگان و خوانسار سرافراز شد ^(۳) و در سال ۱۲۹۳ ه. ق. مجدداً به حکومت قم و ساوه و زرند، گماشته شد. ^(۴)

ذکر مناصب گوناگون وی از آن روست که نشان دهیم حاکمان قم در این دوره، از میان رجال مهم برگزیده می شده اند و کسانی بوده اند که در دیگر تصمیمات حکومتی نیز تأثیرگذار بوده اند.

۱۴۰. محمد حسین خان شاهسون (شهاب الملک)

درباره او آمده است:

بر فراز ایوان طلا، دو مأذنه استوانه‌ای رفیع... قرار دارد که آنها را محمد حسین خان شاهسون شهاب الملک، حکمران قم به سال ۱۲۸۵ ه. ق. بنا کرده و قبۀ آن را شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه به سال ۱۳۰۱ ه. ق. زراود نموده است.^(۵)

۱. همان، ص ۱۴۹۴.

۲. همان، ص ۱۵۱۸.

۳. همان، ص ۱۶۵۴.

۴. همان، ص ۱۷۸۳ و ۱۵۸۶.

۵. تربت پاکان، ج ۱، ص ۶۸.

۱۴۱. علیخان سنقری ریش بلند

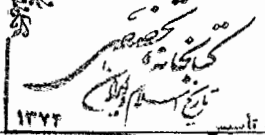
«پل علیخانی» معروف است. البته اساس بنای این پل که تا پایان دوره قاجار، تنها مدخل ورودی شهر بوده، به دستور یکی از پادشاهان صفوی تجدید بنا گردیده است^(۱). در سال ۱۲۹۲ ه. ق. علیخان سنقری که نایب الحکومه قم بوده، چشمه‌های پیشین پل را - که فرسوده شده و به خاطر بالا آمدن سطح رودخانه، کوتاه‌تر شده بود - برداشت و برجای آن، چشمه‌هایی بلندتر بنا نهاد. از آغاز ویران ساختن چشمه‌های پیشین تا پایان کامل کار، تنها چهل روز طول کشیده است. وی آب‌انباری نیز در کنار بقعه شاه جمال ساخت.^(۲)

۱۴۲. میرزا سید مهدی

وی حکمران قم در سال ۱۲۹۵ ه. ق. بوده است. دولت در آن زمان مجموعه‌ای ایرانشناسی با عنوان «مرآت البلدان فی احوالات بلاد ایران» تهیه می‌کرد. از این رو، از میرزا سید مهدی، حکمران قم، خواستند که بخش مربوط به قم را تهیه کند. نتیجه پی‌گیری او رساله‌ای شد با نام «تاریخ دارالایمان قم» به قلم محمد تقی بیگ ارباب قمی.^(۳)

۱۴۳. میرزا سید یوسف خان

۱. فصلنامه «نامه قم» ش ۵ و ۶، ص ۲۸۳.
۲. «تربت پاکان» ج ۲، ص ۱۵۵ و ۱۶۲.
۳. این کتاب از منابع قم‌شناسی است که در این جستار نیز از آن بهره برده‌ایم (ر.ک: فصلنامه «نامه قم» ش ۱ و ۲، ص ۲۲۴: «قم نامه‌ها»، محمد تقی دانش پژوه).



وی نیز مدتی حاکم قم بوده است.^(۱) در «مرآة البلدان» در وقایع سال ۱۲۸۳ هـ. ق. هنگام بحث از چگونگی تقسیم وزارتخانه‌ها و خدمات و ولایات، می‌خوانیم:

وزارتخانه مالیات و رتق و فتق محاسبات و معاملات دیوانی: اداره امور آذربایجان و کردستان و قم و ساوه و زرند، حساب ورقه دولتی، اداره صندوق‌خانه و رخت‌دارخانه و اصطبل‌خانه و قاطرخانه و شترخانه و فراش‌خانه و زین‌خانه و شترکلائی و مادیان ایلخی. انتظام خدمات و مهمات مفصله مسطوره، به عهده جناب مستوفی الممالک میرزا یوسف است. می‌باید کمال مراقبت به عمل آورده، به نحوی که مرضی طبع مبارک باشد، منظم سازد.^(۲)

۱۳۴ و ۱۴۵. میرزا حسن خان و میرزا علی خان.

این دو تن چندان شناخته شده نیستند.^(۳)

۱۴۶. حاجی عباس قلیخان قجر

در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۲۸۷ هـ. ق. عباس‌قلی خان، پسر مرحوم محمد ولی خان قاجار، به حکومت قم رسید. وی در اجزای رئیسه دیوان‌خانه عدلیه تهران، غلام و پیش خدمت بود و به حکومت قم گماشته شد.^(۴)

۱۴۷. حاجی حبیب الله خان

۱. فصلنامه «نامه قم» ش ۲، ص ۲۱۵: «قم‌نامه‌ها»، محمد تقی دانش پژوه.

۲. «مرآة البلدان» ج ۳، ص ۱۵۱۴.

۳. فصلنامه «نامه قم» ش ۲، ص ۲۱۵: «قم‌نامه‌ها»؛ «تاریخ و جغرافیای قم» ص ۱۶۵.

۴. «مرآة البلدان» ج ۳، ص ۱۶۳۶؛ «تاریخ و جغرافیای قم» ص ۱۶۵.

وی برادر انبس الدوله بود که پس از حاجی عباس قلیخان قاجار به حکومت قم گماشته شد، اما برادر خود را به قم فرستاده بود.

۱۴۸. کامران میرزا

اعتماد السلطنه می نویسد:

در سال ۱۲۹۳ ه. ق. ایالات قم و کاشان و ساوه و زرند را ضمیمه و مزید مشاغل و حکمرانی حضرت اجل شاهنشاه زاده والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه، حکمران دارالخلافه - ادام الله اقباله العالی - فرمودند...^(۱) [و در سال ۱۲۹۵ ه. ق.] نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه - دام اقباله العالی - ولایات و امور مشروحه ذیل را اداره خواهند کرد: حکمرانی و انتظام طهران، کما فی السابق، مازندران و گیلان، دماوند و فیروزکوه، قم و کاشان و ساوه و زرند، ملایر و توپسرکان و نهاوند.

وی، نایب السلطنه و وزیر جنگ بود و برای اداره مناطق تحت حکومت خود - که در سال ۱۲۹۵ بر آن افزوده شد - نایبانی تعیین می کرد^(۲) که نامشان در این جستار نیز آمده است.

سید حسین مدرسی طباطبایی می نویسد:

بر فراز ایوان طلا، دو مأذنه استوانه‌ای رفیع... قرار دارد که آنها را محمد حسین خان شاهسون شهاب الملک، حکمران قم به سال

۱. «مرآة البلدان»، ج ۳، ص ۱۷۸۷ و ۱۸۲۳.

۲. همان، ص ۱۸۲۳.

۱۲۸۵ ه. ق. بنا کرده و قبۀ آن را شاهزاده کامران میرزا نایب

السلطنه، به سال ۱۳۰۱ ه. ق. زرانود نموده است. (۱)

افضل الملك نیز درباره او می نویسد:

در دوازدهم محرم ۱۳۱۴ ه. ق. از طرف حضرت والایب

السلطنه کامران میرزا، در اینجا حکومت داشت. (۲)

۱۴۹. میرزا محمد حسین

کامران میرزا اعتماد السلطنه، میرزا محمد حسین (وزیر خمسه) را

به جای خود به قم فرستاده بود. (۳)

۱۵۰. شاهزاده عباس میرزا ملک آرا

وی، برادر ناصرالدین شاه بود و چندی به قم و خمسه و قزوین و

ایالت گیلان، حکومت و فرمانفرمایی کرده است. او در دوازدهم

ذی قعدة ۱۳۱۴ از دنیا رفت. (۴)

۱۵۱. میرزا محمد حسین

۱۵۲. میرزا سید مهدی تفرشی

بعد از حاجی حبیب الله خان، «قم هم در جزو بعضی از شهرهای

ایرانی ضمیمه اداره امیر کبیر بندگان حضرت مستطاب اشرف والا،

۱. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۶۸.

۲. «افضل التواریخ» ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. فصلنامه «نامه قم» ش ۱۰۲، ص ۲۱۴: «قم نامه».

۴. «افضل التواریخ» ج ۲، ص ۱۰۸.

کامران میرزای نایب السلطنه وزیر جنگ شده، از جانب ایشان، میرزا محمد حسین، معروف به «وزیر خمه»، به حکومت این ولایت آمدند و چند سالی باقی بودند.^(۱)

۱۵۳. محمد مهدی خان اعتضاد الدوله

وی پسر میرزا محمد خان، سپهسالار و صدر اعظم ایران بود. وی در سال ۱۲۹۲ ه. ق. حاکم قم بود؛ اما با اینکه با مردم قم بدرفتاری کرد، بار دیگر نیز پس از علی نقی میرزا در سال ۱۳۰۳ ه. ق. به حکومت قم گماشته شد. وی نیز چون برخی دیگر از حاکمان این دوره قم، حکومت قم و کاشان و زرند را با هم داشته است.^(۲) بعدها و در زمان مظفرالدین شاه، پسرش عباس میرزا نیز به حکومت قم گماشته شد.^(۳)

۱۵۴. علی نقی میرزا

وی مشهور به رکن الدوله دوم، در سال ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ ه. ق. حکمران قم و ساوه و زرند بوده است.^(۴) او برادر افضل الملک، نویسنده کتاب «تاریخ و جغرافیای قم» و ملقب و معروف به «عین الملک» و «امیر تومان» است. افضل الملک می گوید:

ساوه و زرند هم جزو ایشان و در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ ه. ق. تا هفده ماه در این صفحات حکومت داشتند و کارهای نیکو کردند.

۱. «تاریخ و جغرافیای قم»، ص ۱۶۵.

۲. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۲۵۳ و ۳۵۰.

۳. «افضل التواریخ» ج ۲، صص ۸۶ - ۷۸.

۴. «تربت پاکان» ج ۱، ص ۳۰۶؛ فصلنامه «نامه قم» ش ۱ و ۲، ص ۳۰۲. «قم نامه‌ها».

به گفته برادرش، وی در قم «صاحب قنات خیر و عطا و دارای آثار و مآثر» و «دارای فضل و مقامات» بوده است و «در سال ۱۳۰۴ ه. ق. به حکومت قم، ساوه، رزن و شاهسون بغدادی منصوب و به خلعت ترمه شمشه الماس از ملابس خاصه تن پوش خسروانی مخلع گردیدند و مدت هفده ماه در آن ولایت، از روی قاعده عدالت و حسن سیاست، حکمرانی نمودند.»^(۱)

۱۵۵. امین الدوله عبد الله خان اصفهانی

وی حاکم قم و مالک شمس آباد در سال ۱۳۰۵ ه. ق. بود. او به حکم حکومتی، هزار و هشتصد خروار آب از رودخانه جدا کرد که به شمس آباد ببرد و بعد از فتح آب قنات، موقوف دارد. بعد از فتح آب قنات، به حکم حکومتی آن آب را موقوف نکرده بود تا شمس آباد به خالصه قرار گرفت. آن هزار و هشتصد خروار هم معمول شد.

۱۵۶. سپهدار

بعد از اعتضاد الدوله، سپهدار به حکومت قم آمد و «بد سلوکی کرد و چندی بعد، وفات نمود و اعتضاد الدوله هم در آن هنگام به عالم بقا رخت کشیده بود.»^(۲)

۱۵۷. سید حسین متولی باشی

افضل الملک درباره او می نویسد:

۱. رجال دوره قاجاره ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۱۶۶.

در عتبات بوده است و شرح حال او کتابی جداگانه می‌خواهد. او حاکم مستبد مطلق شهر قم است و باذوق و عالم، و از فقرا و عرفا، و چیره بر علمای شهر، و حشم و خدم و نوکر و عمله و دهات و مزارع و رعایای بسیار دارد.^(۱)

در سال ۱۳۰۹ ه. ق. هنگام تألیف «سفرنامه افضل الملک» در قم (در دوره ناصرالدین شاه قاجار) قدرت داشته است.^(۲)

۱۵۸. محمد حسن خان معظم الدوله

وی از دوران ناصرالدین شاه، حاکم قم بوده است. محمد حسن خان معظم الدوله، برادر قدسیه انیس الدوله است که از مهم‌ترین همسران ناصرالدین شاه شمرده می‌شده است.^(۳)

در شانزدهم جمادی ثانی ۱۳۱۴ در همان روز عزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان از صدر اعظمی، آقا علی امین حضور آشتیانی به حکومت قم منصوب شد. چون او با میرزا علی اصغر خان، رابطه خوبی نداشت، امین السلطان اندیشید که مبادا امین حضور به قم بیاید و گزارش نادرستی به دربار بنویسد که فتنه‌ها از آن برخیزد و فساد برپا کند. بدین جهت، در حین عزل، عریضه‌ای به مظفرالدین شاه نوشت و استدعا کرد که امین، حضور را از حکومت قم، معزول سازد و محمد حسن خان معظم الدوله، کما فی السابق، بر حکومت قم باقی باشد. این

۱. «تاریخ و جغرافیای قم» ص ۸۴

۲. فصلنامه «نامه قم» ش ۲۱، ص ۲۱۰: «قم نامه‌ها».

۳. «افضل التواریخ» ج ۲، ص ۸۰

استدعا پذیرفته شد^(۱) و وی تا ذی قعدۀ همان سال که عزل شد و به دارالخلافه احضار شد، حاکم قم بود.^(۲)

۱۵۹. عباس میرزا اعتضاد الدوله

در ذی قعدۀ ۱۳۱۴ ه. ق. حکومت قم به اعتضاد الدوله امیر تومان پسر محمد مهدی خان اعتضاد الدوله، پسر میرزا محمد خان سپهسالار، صدر اعظم قدیم ایران، واگذار شد و محمد حسن خان معظم الدوله، از حکومت قم معاف گشت و به دارالخلافه احضار شد. نایب الایاله، پسر محمد مهدی خان اعتضاد الدوله که از سوی مادر، فرزند فخر الملوک بوده است و به همین جهت، او را «امیرزاده» خطاب کرده، به مانند شاهزادگان، او را عباس میرزا نامیدند.

او در زمان نگارش «سفرنامه افضل الملک» و هنگام توقف وی در قم، حکومت داشته و می خواسته لقب «اعتضادالدوله» را که لقب پدرش بوده، بگیرد. به گفته افضل الملک: «عمارات و بناهای خوبی از مرحوم اعتضادالدوله در این شهر موجود است که اکنون ارگ حکومتی است».

پیش از این گذشت که پدرش نیز مدتی حاکم قم بوده است.^(۳) خود او نیز قبلاً حکومت کاشان را داشت.^(۴)

۱. همان، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. «تربت پاکان»، ج ۱، ص ۲۵۳ و ۳۵۰.

۴. «افضل التواریخ»، ج ۲، ص ۸۶ و ۷۸ و ج ۴، ص ۲۹۷.

۱۶۰. نصرالله خان امیر تومان

افضل الملک، در ضمن حوادث سال ۱۳۱۵ ه. ق. می‌گوید:

حکومت قم که با اعتضاد الدوله، امیر تومان، فرزند مرحوم مهدی خان اعتضاد الدوله بن مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار، صدر اعظم اسبق ایران است، در اواخر ربیع الآخر این سال، تخاقوی نیل ۱۳۱۵ ه. ق. تغییر کرد و نصرالله خان امیر تومان به حکومت آنجا منصوب و روانه شد. (۱)

۱۶۱. میرزا سید رضا خان بدیع الملک

در سال ۱۳۱۶ ه. ق. پیشخدمت خاصه دربار مظفرالدین شاه و برادر موثق الدوله، رئیس رخت‌دار خانه سلطنتی، به حکومت قم منصوب گردید. افضل الملک درباره او می‌گوید:

بدیع الملک، مرد زرنگ با کفایتی است در حکومت قم، بسی رشادت‌ها کرده و با تسلط بوده است. من از اهالی قم، تمجید بسیار درباره این مرد شنیدم. (۲)

۱۶۲. میرزا علی نقی خان مشاور السلطان

به گفته افضل الملک، در سال ۱۳۱۷ ه. ق. «یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع برای میرزا علی نقی خان مشاور السلطان، معروف به «والی»، حاکم قم، ارسال گردید». (۳)

۱. همان، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۷۷.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۳۰.

۱۶۳. علی اکبر خان کرکری

۱۶۴. محمد خان کرکری

از این دو تن نیز تنها نامی می‌دانیم.^(۱)

۱۶۵. طاهر تفرشی

در مقدمه رساله «تاریخ قم» به قلم محمد تقی بیک قمی، از او با عنوان عامل و مباشر و سر رشته دار قم یاد شده است.^(۲) محمد تقی بیک ارباب، ذیل عنوان «عمال و مباشران ولایت قم» می‌نویسد: سر رشته داری و وزارت قم با عالیجاه میرزا طاهر تفرشی و مباشر اصناف بازار با استاد حسن و ایل بیگی‌گری ایلات با حاجی سید رضاست.



دوره پهلوی

رضا شاه در سال ۱۳۳۹ ه. ق. / ۱۲۹۹ ه. ش. سردار سپه شد. نهضت مشروطیت، تغییرات بسیاری در دستگاه سلطنت ایجاد کرده بود. پنج سال بعد، در سال ۱۳۰۴ ه. ش. رضاشاه، احمد شاه قاجار را خلع کرد و خود بر تخت قدرت تکیه زد. بدین سان، حکومت قاجار نیز به تاریخ پیوست. نکته مهم این است که با تغییرات ناشی از مشروطیت، دیگر، اداره شهرها به آن شکل گذشته نبود. حاکمان منصوب دربار بودند، اما نمایندگان مجلس ملی هم بودند. گذشته از آن، بگير و ببندهای

۱. فصلنامه «نامه قم» ش ۲۰۱، ص ۲۱۵: «قم‌نامه‌ها».

۲. «تاریخ دارالایمان قم» ص ۳۲؛ فصلنامه «نامه قم» ش ۱ و ۲، ص ۲۲۵: «قم‌نامه‌ها».

مشروطیت، مردم را به این آگاهی رسانده بود که «ما هم هستیم». برخی رهبران حکومت‌های اجتماعی نیز در شهرهای مختلف سربرآوردند که در واقع، بخشی از قدرت بودند و اگر نیروی محرّکی در اداره شهر نداشتند، دست کم، نیروی بازدارنده قابل توجهی در برابر حاکمان منصوب به شمار می‌آمدند. در چنین فضایی، رضا شاه بر اوضاع مسلط شد و زمزمه‌های ناهمساز را در گلو خفه کرد و در نظام اداره کشور نیز تغییرات جدّی، و بیشتر به تقلید از اروپاییها، به وجود آورد.

در سال ۱۳۱۶ ه. ش. با تصویب تقسیمات جدید کشوری^(۱) فرمانداری قم تأسیس شد و از آن پس، دیگر نام و نشانی از والی و حاکم و عامل نمی‌بینیم. افزون بر این، سمت جدیدی با نام «شهردار» نیز رخ نمود. بسیاری از امور اداره شهر میان مسئولان ادارات مختلفی، چون: عدلیه، شهربانی، فرهنگ، دارایی و... تقسیم شد. نمایندگان مجلس ملّی نیز بودند. در قم، افزون بر همه جا، علما و تولیت آستان حضرت معصومه علیها السلام نیز ذی نفوذ بودند.^(۲) پس دیگر نمی‌توان محور قدرت را به درستی مشخص کرد. سهم هر کس، اندکی از قدرت شهر بود. میزان اقتدار هر یک از این افراد، در مقاطع گوناگون، یکسان نیست و نیازمند بررسی‌های بیشتر و دقیق‌تر است. با این حال، روشن است که قدرت استانداران یا فرمانداران این دوره، بسیار کمتر از قدرت کسانی

۱. «پژوهشی در شهرهای ایران» ص ۹۹.

۲. «ارج نامه فقیهی» ص ۲۳: «قم در یک نگاه»، رسول جعفریان.

بوده که پیش از آن، حاکم یا والی خوانده می شدند و تقریباً همه کاره شهر، و در رتق و فتق امور، تا حد بسیاری مختار بودند.

بنا بر این، بهتر آن دیدیم که در این دوره، فرمانداران، شهرداران و نمایندگان مجلس را در کنار هم، زمامدار شهر بینگاریم. البته در دوره پس از انقلاب، در بسیاری از شهرها، نمایندگان ولی فقیه نیز مطرح اند که به طور جداگانه، اختیاراتشان باید بررسی شود.

در هر حال، نتوانستیم فهرست کاملی از فرمانداران پیش از انقلاب در قم تهیه کنیم. شهرداران نیز چنین سرنوشتی داشتند. اینک به ذکر نام نمایندگان مجلس شورای ملی و شورای اسلامی بسنده می کنیم و فرمانداران و استانداران پس از انقلاب را نیز بر آنها می افزاییم.^(۱)



نمایندگان قم در مجلس شورای ملی

فتح الله خان بیگدلی

نماینده قم در نخستین دوره مجلس ملی است. در این دوره، نخست، میرزا ابراهیم مسعودی قمی برگزیده شد، ولی اعتبارنامه او رد شد و در رأی گیری دوباره، فتح الله خان بیگدلی و شیخ محمود واعظ، به مجلس

۱. تاریخ نگارش این بخش، بهار ۱۳۸۳ ش. است. مجلس هفتم هنوز برپا نشده، ولی نمایندگان آن برگزیده شده اند. نام فرمانداران و استانداران نیز تا همین تاریخ آورده شده است. در این بخش، گذشته از برخی منابع شفاهی، از سه منبع نیز استفاده کرده ایم، ولی برای پرهیز از فراوانی بیش از اندازه پانوشتها، از آوردن تک تک نشانی ها خودداری کرده ایم: «تهیه و تدوین کتابنامه استان قم»؛ «بازیگران عصر پهلوی» و «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران».

رفتند. این دوره، در شوال ۱۳۲۴ ه. ق. تشکیل شد که در اولین گام، قانون اساسی مشروطیت را در ذی قعدة همان سال، تصویب کرد.

شیخ محمود واعظ قمی

از روحانیان و واعظان سرشناس قم بود و در دوره اول، همراه با فتح الله خان بیگدلی، به مجلس راه یافت.

میرزا ابراهیم مسعودی قمی

وی در دوره دوم، به مجلس شورای ملی راه یافت و این بار، اعتبارنامه اش پذیرفته شد. پس از آن، در مجلس چهارم نیز نماینده مردم قم بود.

میرزا علیرضا پیشوایی قمی

نماینده مردم قم در دوره سوم و پنجم شورای ملی. مجلس پنجم، نخستین دوره مجلس شورای ملی بود که در دوره پهلوی تشکیل می شد.

میرزا علی حق نویس

وی در کابینه سید ضیاء الدین طباطبایی، وزیر عدلیه بود و در دوره ششم مجلس شورای ملی، به نمایندگی از مردم قم به مجلس رفت. البته در دوره اول و دوم مجلس سنا نیز نماینده انتصابی از حوزه تهران بود.

میرزا علی اصغر دریانی

معروف به «حاجب التولیه»، نماینده مردم قم در دوره های هفتم تا دهم مجلس شورای ملی (۴ دوره).

سید ابوالفضل تولیت (تولیتی)

ملقب به «مصباح التولیه»، متولی آستان حضرت معصومه (ع) و از

سرشناسان قم بود. وی از دوره‌ی یازدهم تا هفدهم (۷ دوره) نماینده قم در مجلس بود.

احمد طباطبایی قمی

نماینده قم در مجلس نوزدهم.

سید محمود مدرّسی روحانی

وی در دوره بیستم به نمایندگی مجلس برگزیده شد. اما مجلس این دوره، منحل شد.

فضل الله صدر

نماینده قم در دوره بیست و یکم و بیست و دوم.

سید شفیع شکرایی

نماینده دوره بیست و سوم.

محمد رضوانی

وی در دوره بیست و یکم و بیست دوم نماینده کاشان بود و در دوره بیست و چهارم از قم به مجلس راه یافت.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی

محمد یزدی

نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی پس از انقلاب اسلامی و برگزیده نخست مردم قم.

محمد صادق صادقی گیوی (خلخال)

نماینده دوره‌های یکم تا سوم مردم قم. وی در دوره یکم، نفر دوم

بود و در دوره‌های بعد، نفر نخست.

احمد بیگدلی آذری قمی

برگزیده دوم مردم قم برای مجلس دوم.

محمد علی شرعی

نماینده دوره سوم و چهارم مجلس. (برگزیده دوم)

حسین ایرانی

نماینده دوره چهارم (برگزیده اول) و دوره پنجم. (برگزیده دوم)

سید طه هاشمی طغرالجردی

نماینده دوره پنجم (برگزیده نخست)

سید علی محمد یثربی قمی

نماینده دوره ششم مجلس (برگزیده اول). بعد از انقلاب در دوره

ششم نخستین بار، مردم قم سه نماینده به مجلس فرستادند.

محمد اسماعیلی مقدم

نماینده دوره ششم (برگزیده دوم)

سید محمد میر محمد (میر محمدی)

نماینده دوره ششم (برگزیده سوم) و دوره هفتم (برگزیده دوم)

محمد رضا آشتیانی

نماینده دوره هفتم (برگزیده نخست)

علی بنایی قمی

نماینده دوره هفتم (برگزیده سوم)

فرمانداران قم پس از انقلاب

محمود هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

احمد شالچی

محسن ذوالأنوار

محمد رضا محسنی ثابت

محمد سادات شریف

حسن خلیلیان

احمد مهدی سلطانی

کریمی

احمد حاجی زاده

دو نفر اخیر، پس از استان شدن قم، به ترتیب، سرپرست فرمانداری
بوده‌اند.

فتح الله حقیقی

ناصر محمودی فرد

جواد کرخی

استانداران قم

بنی هاشمی

قربانعلی سعادت

سید حمید طهایبی

کتابنامه

۱. «آل بویه» علی اصغر فقیهی، تهران: صبا، ۱۳۶۶ ه. ش.
۲. «آینه پژوهش» (دوماه نامه) دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. «احسن التواریخ» حسن بیگ روملو، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۷ ه. ش.
۴. «ارج نامه فقیهی (مجموعه مقالات به مناسبت برگزاری مراسم نکوداشت استاد علی اصغر فقیهی)» به کوشش: محمد قنبری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قم، چ ۱، ۱۳۸۰ ه. ش.
۵. «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)» عبدالحسین نوایی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ه. ش.
۶. «الأخبار الطوال» ابوحنیفه دینوری، ترجمه: صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ه. ش.
۷. «الفتوح» محمد بن علی بن اعثم کوفی، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ه. ش.
۸. «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۵ م.

۹. «المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک» ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن جوزی، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، تصحیح: نعیم زرور، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۲ هـ. ق/ ۱۹۹۲ م.
۱۰. «بازیگران عصر پهلوی: از فروغی تا فردوست» محمود طلوغی، تهران: نشر علم، چ ۱، ۱۳۷۲ هـ. ش.
۱۱. «پژوهشی در شهرهای ایران» دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، قم: دفتر تبلیغات، معاونت اعزام «مدیریت آمار و اطلاعات فرهنگی».
۱۲. «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والأعلام»، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۱، ۱۴۱۲ هـ. ق/ ۱۹۹۲ م.
۱۳. «تاریخ العراق»، عباس الغروی، افست، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۰ هـ. ق/ ۱۳۶۹ هـ. ش.
۱۴. «تاریخ تحلیلی اسلام» محمد نصیری (رضی)، ویراست دوم، قم: دفتر نشر و پخش معارف، چ ۱، ۱۳۷۹ هـ. ش.
۱۵. «تاریخ چیست؟» ای. اچ. کار، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: خوارزمی، چ ۳، ۱۳۵۱ هـ. ش.
۱۶. «تاریخ دارالایمان قم» محمد تقی بیک ارباب، تصحیح: سید حسین مدرّسی طباطبایی، بی نا، ۱۲۹۵ هـ. ش.
۱۷. «تاریخ الطبری» محمد بن جریر طبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار المعارف، چ ۲، ۱۳۸۴ هـ. ق/ ۱۹۶۴ م.
۱۸. «تاریخ عالم آرای عباسی» اسکندر بیک منشی، تصحیح: محمد اسماعیل

- رضوانی، تهران: دنیای کتاب، چ ۱، ۱۳۷۷ ه. ش.
۱۹. «تاریخ مذهبی قم» علی اصغر فقیهی، قم: انتشارات زائر (آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام)، چ ۲، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۰. «تاریخ و جغرافیای قم (سفرنامه قم)» غلامحسین ادیب کرمانی (افضل الملک)، تصحیح: سید حسین مدرّسی طباطبایی، وحید، ۱۳۹۶ ه. ق.
۲۱. «تربت پاکان» سید حسین مدرّسی طباطبایی، قم: چاپخانه مهر، ۱۳۳۵ ه. ش.
۲۲. «تهیه و تدوین کتابنامه استان قم» جمع آوری و تدوین: سید علی میر یونسی، تجدید نظر و ویرایش: ابراهیم حسن زاده و محمد حسن جامکو، مرکز پژوهش‌های سیاسی و اجتماعی استانداری قم (جزوه داخلی با شمارگان محدود)، ۱۳۷۸ ه. ش.
۲۳. «جغرافیای تاریخی قم» مؤلف: ناشناخته، به کوشش: ابوالفضل عرب زاده، قم: زائر، بهار ۱۳۸۳ ه. ش.
۲۴. «حضرت معصومه علیها السلام، فاطمه دوم» محمد محمدی اشتهااردی، قم: انتشارات علامه، چ ۱، ۱۳۷۵ ه. ش.
۲۵. «خلاصه التواریخ» احمد بن محمد حسینی رضوی قمی، تصحیح: سید حسین مدرّسی طباطبایی، قم: چاپخانه حکمت، ۱۳۵۶ ه. ش.
۲۶. «خلد برین (ایران روزگار صفویان)» محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی، به کوشش: میرهاشم محدث، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲ ه. ش.
۲۷. «خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)» محمد یوسف واله اصفهانی

- قزوینی، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، چ ۱، ۱۳۷۹ ه. ش.
۲۸. «دره نادره» میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام: سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۶ ه. ش.
۲۹. «راهنمای جغرافیای تاریخی قم (مجموعه متون و اسناد)» به کوشش: سید حسین مدرّسی طباطبایی، قم: چاپخانه حکمت، چ ۱، ۱۳۵۰ ه. ش.
۳۰. «رجال قم و بحثی در تاریخ آن» سید محمد مقدس زاده، چاپخانه مهر ایران، ۱۳۳۵ ه. ش.
۳۱. «ری باستان» حسین کریمان، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، چ ۲.
۳۲. «سفرنامه قم» ر. ک: تاریخ و جغرافیای قم.
۳۳. «سیمای قم» عبدالوحید وفایی، قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۳۷۳ ه. ش.
۳۴. «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، دکتر باقر عاقلی، تهران: نشر گفتار، با همکاری: نشر علم، چ ۱، ۱۳۸۰ ه. ش.
۳۵. «عباس نامه» محمد طاهر وحید قزوینی، تصحیح و تحشیه: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داوودی (فردوسی سابق)، ۱۳۲۹ ه. ش.
۳۶. «فتوح البلدان» ابوالحسن بلاذری، تصحیح: رضوان محمد رضوان، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ ق / ۱۹۷۸ م.
۳۷. «فرهنگ معین» محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چ ۸، ۱۳۷۱ ه. ش.
۳۸. «فرهنگ فرق و مذاهب اسلامی» محمد جواد مشکور، مشهد: بنیاد

- پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ج ۲، ۱۳۷۶ ه. ش.
۳۹. «قم از نظر اجتماعی و اقتصادی» سید حسین ابن الرضا، ناشر: مؤلف، قم: چاپخانه مهر، ۱۳۶۵ ه. ش.
۴۰. «قم در قرن نهم هجری» سید حسین مدرّسی طباطبایی، قم: چاپخانه حکمت، ج ۱، ۱۳۵۰ ه. ش.
۴۱. «قم نامه» سید حسین مدرّسی طباطبایی، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم: ۱۳۶۴ ه. ش.
۴۲. «کتاب قم (معروف به: تاریخ قم)» حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه: حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح: سید جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، ۱۳۶۱ ه. ش.
۴۳. «گنجینه آثار قم» عباس فیض، چاپخانه مهر استوار، ج ۱، ۱۳۴۹ ه. ش.
۴۴. «لغتنامه دهخدا» علی اکبر دهخدا، نسخه نرم افزاری، ویراست دوم.
۴۵. «مجمّل التواریخ» محمد امین بن گلستانه، به کوشش: مدرّس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۵۶ ه. ش.
۴۶. «مختصر کتاب البلدان» ابوبکر احمد بن محمد همدانی (معروف به ابن فقیه)، لیدن: مطبع بریل، ۱۳۰۲ ق / ۱۸۸۵ م.
۴۷. «مقالات تاریخی» رسول جعفریان، قم: الهادی، ج ۱، ۱۳۷۵ ه. ش.
۴۸. «ناسخ التواریخ، تاریخ خلفا» محمد تقی لسان الملک سپهر، تصحیح و پاورقی: محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیّه.
۴۹. «نامه قم» فصلنامه پژوهشی، فرهنگی، هنری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آستان قم، شماره‌های متعدّد.